



سازمان کارگران انقلابی ایران

کارگران همه کشورها متحد شوید!

# انقلاب

۱۷. ۱۲. ۹۵

شماره ۱۱۱

دوره دوم سال پانزدهم ★ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ★

آذرماه ۱۳۷۲

## ضد انقلاب اداری علیه بخش دولتی

آن، مزدگیر رژیم هستند و از اینرو امکان رژیم در تحت نظم درآوردن ادارات بر مبنای الگوی باصلاح اسلامی بیشتر است. علاوه بر این بستر عمومی، که توجیه گردتوین قانون تخلفات اداری است، دلایل دیگری نیز در طرح و اجرای این قانون ارتجاعی دخیل هستند، از جمله اینکه شرایط کنونی که کاهش بودجه و هزینه‌های دولتی به یکی از ضرورت‌های اقتصادی و مالی رژیم تبدیل شده است، اجرای این قانون بهانه‌ای دست رژیم میدهد، برای اخراج کارمندان از ادارات و صرفه جوئی در هزینه‌ها. نکته دیگر این است که رژیم میخواهد یک گروه مطیع از کارکنان دولتی ردیف کند تا برای تیشات قدرت و مراسم و بالماکه‌های اعلام وفاداری مردم به دولت که در تمام نظامهای دیکتاتوری و مخصوصا نظامهای تمامیت‌گرا از لوازم حیات دولت است، از حضور آنها بهره‌برداری کند. همچنین با اجرای قانون تخلفات اداری، رژیم میخواهد برای استخدام عناصر وفادار خود، که در نتیجه تحولات اقتصادی بعد از جنگ دچار مشکلات شغلی شده‌اند جای باز کند. یعنی کارمندان غیر مکتبی را اخراج و جای آنها را به وابستگان خود بدهد و در واقع تناقض قدیمی

بقیه در صفحه ۳

مجلس ارتجاع اخیرا لایحه‌ای تحت عنوان "قانون رسیدگی به تخلفات اداری" به تصویب رساند. قانونی که بر طبق آن کارکنان دولتی به ملامت کشیده خواهند شد و به اتهامهای گوناگون از قبیل عدم رعایت حجاب اسلامی، عضویت در سازمانهای مخالف رژیم، بی اعتقادی و عدم تعهد عملی به ولایت فقیه، عضویت در تشکیلات بهائیه یا فراماسونها و نیز اعتصاب و غیره محاکمه و مجازات خواهند شد. این اتهامها و بسیاری دیگر از این دست، از جمله تخلفات اداری محسوب خواهند شد و از محکومیت‌های کوچکتر گرفته تا اخراج دائمی از خدمات دولتی، در کمین کارکنان دولت خواهد بود. آنچه جمهوری اسلامی را به تدوین چنین "قانونی" واداشته، همانا سیاست مقابله با چیزی است که خود آنرا "تهاجم فرهنگی" مینامد. رژیم فقها دریافته است که جبهه مقابله با زندگی عرفی، جبهه سرنوشت ساز است که در یک جنگ همه جانبه اما کم شتاب سرنوشت ولایت فقیه در آن تعیین خواهد شد. بنابراین اکنون از طریق این قانون، خربه خود را متوجه تصفیه ادارات کرده است، که کارکنان

## ضد امپریالیسم بازی، از نو

سخنان تند و تیز خامنه‌ای علیه آمریکا - بمناسبت ۱۳ آبان، روز اشغال سفارت آمریکا، و برگزاری مراسم راهپیمایی رسمی بدین مناسبت را باید چرخشی جدید در سیاست خارجی جمهوری اسلامی دانست. خامنه‌ای در نطق خود آمریکا را شدیداً مورد حمله قرار داد و شرایط رژیم برای برقراری رابطه با آمریکا را بگونه‌ای مطرح کرد که هیچ امکانی برای نزدیکی رابطه میان رژیم اسلامی و آمریکا وجود نداشته باشد. او گفت: "شرط ما اینست که آمریکا از تمامی جنایت‌هایش در سراسر جهان توبه کند و از قلدربها دست بکشد". طرح چنین شرطی برخلاف شروط گذشته رژیم که شروطی سیاسی بود، جنبه کاملاً ایدئولوژیک به موقعگیری رژیم اسلامی میدهد. خامنه‌ای نه تنها موضع کنونی رژیم را نسبت به آمریکا سخت تر کرد بلکه با اصرار تمام از اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ و گروگان‌گیری آمریکائیان بشدت دفاع کرد و آنرا یکی از بهترین و برجسته‌ترین اقدامات رژیم دانست. او همچنین طرفداران خط سازش با آمریکا را افرادی ضعیف و ترسو نامید و بدینوسیله به نمانه رجائی خراسانی که خواهان برقراری رابطه با آمریکا شده بود پاسخ داد و به یک دوره بحث پیرامون این نامه، که موسوی اردبیلی آنرا نغمه‌های شوم نامیده بود، پایان داد.

بقیه در صفحه ۲

## تضاد روحانیت و تشکر شیعه با دموکراسی

سخنرانی باقر موسوی در آمریکا

در صفحه ۱۹

## آغاز پانزدهمین سال انتشار نشریه راه کارگر

با این شماره، نشریه راه کارگر پانزدهمین سال حیات خود را آغاز میکند. راه چهارده ساله گذشته با تلاشها و فداکاریهای زنان و مردانی طی شده که سرنوشتشان را با سرنوشت کارگران و زحمتکشان این کشور گره زده بوده اند و راه آینده را نیز عزم و اعتقاد آنها به مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم هموار میکند. همین عزم و اعتقاد است که "راه کارگر" را به انبوهی اردویی پیوند میزند که جز پیروزی چاره‌ای ندارد. بنابراین "راه کارگر" راه خود را با امید دنبال میکند.

## در این شماره

- گوشه ای از اقتصاد سیاسی ولایت فقیه در صفحه ۶
- پیرامون کنگره سوم سازمان فدائیان خلق (اکثریت) در صفحه ۱۰
- هشدار در مورد «سازمان دفاع از قربانیان خشونت» در صفحه ۲۸
- دعوت به بازگشت مهاجرین، و کاسه ای که زیر نیم کاسه است در صفحه ۴
- جمهوری اسلامی از محاکمه خارجی‌ان میترسد در صفحه ۵
- شکست رفرم ها و پیروزی مافیا: فلاکت بزرگ جامعه روسی در صفحه ۱۲
- یک پاسخ جویده در صفحه ۱۵
- مطبوعات کارگری؛ گامی عملی در راستای ایجاد تشکل سراسری کارگران در صفحه ۱۵

مخالفتین در خارج از کشور، توافق امنیتی با دولت ترکیه برای جلوگیری از فعالیت نیروهای مخالف رژیم در این کشور و تشدید فشار بر روشنفکران مترقی و نشریات و مجلات مستقل، جلوه‌هایی از سیاست سرکوب کانونهای مقاومت است. سران حکومت به این نتیجه رسیده‌اند که در شرایط تشدید فشار خارجی، فعالیت کانونهای مقاومت بر بستر موج ناراضی گسترده و رشد یابنده عواقب بسیار خطرناکی بدنبال خواهد داشت.

## آیاجناح رسالت با تغییرات

### جدیدمخالف است؟

سیاست جدید چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی نمیتواند با مخالفت بورژوازی ممتاز روبرو شود. در واقع موج جدید تبلیغات ضد آمریکا، شی از حمایت کامل آن نیز برخوردار است. طرفداران نزدیکی با آمریکا یعنی تکنوکراتهای طرفدار رفسنجانی از آنجا که تلاش دارند منافع کسب بورژوازی را بگونه‌ای تامین کنند و برای این منظور سیاستهای درهای باز را تشویق میکنند و خواهان برقراری قانونیت برای حفظ منافع کل طبقه بورژوازی میباشند، از حمایت بورژوازی ممتاز برخوردار نیستند، زیرا هر چه بیشتر بر منافع کل بورژوازی تاکید شود از منافع بورژوازی ممتاز کاسته خواهد شد. از اینرو است که جناح رسالت و روحا - نیت حامی بورژوازی ممتاز با شکست برنامه‌های تعدیل اقتصادی شعار "عدالت" را پیشه‌ساخته‌اند و مهره‌های اصلی سیاست تعدیل اقتصادی را زیر ضرب گرفته‌اند. برکناری نوربخش از وزارت اقتصاد و دارایی و شایعه استعفای عادل از ریاست بانک مرکزی در این راستا قابل توضیح میباشند. آنها در تلاشند تا برنامه پنجساله دوم را بگونه‌ای تنظیم کنند که از یکسو سیاست خصوصی سازی بسا قدرت پیش برده شود و از دیگر سو منافع بورژوازی ممتاز فدای منافع کل طبقه بورژوازی نشود. برآی خنثی کردن جنبه‌های انفجار آمیز این سیاست اقتصادی، تغییراتی در این برنامه بوجود آورند که به نیروهای حامی رژیم فشار ریش از حد نیاید و از اینرو است که روی شعار "عدالت" تاکید میکنند. حقیقت این است که هیچ دولت توتالیتر بدون نوعی سیاست حمایت اجتماعی (دستکم برای حامیان خود) نمیتواند برای مدت قابل توجهی دوام یابد.

بنابراین بنظر میرسد که روی چند محور سازشهای جدیدی صورت گرفته است. از یکسو با تندتر کردن شعارهای ضد آمریکایی، یک نوع همسویی جدید میان جناح رسالت و جناح سلام بوجود آمده است. باید توجه کنیم که هیچکدام از سخنگویان سلسله مراتب روحانیت و نیز جناح رسالت از مهدوی کئی گرفته تا آذری قعی، ناطق نوری و عسگر اولادی هیچگاه خواهان نزدیکی بسا آمریکا نبوده‌اند و یا آنرا بر زبان نیاورده‌اند. و از سوی دیگر با شکست سیاست تعدیل اقتصادی، شاهد تغییراتی در بعضی از جنبه‌های سیاست هستیم و

بقیه در صفحه ۹

را طراح و عامل این ترور معرفی کرده است. و هم- زمان با آن پرونده ترور شاپور بختیار در فرانسه نیز تکمیل شده و برای رسیدگی به دادستانی ارسال شده است. درنروژ نیز پرونده قتل ناشر نروژی کتاب آیات شیطانی به جریان افتاده و با احتمال زیاد پای جمهوری اسلامی در آنجا نیز میان کشیده خواهد شد. و بالاخره فتوای قتل سلمان رشدی نیز موضوعی است که از داغی آن کاسته نمیشود و دولت انگلستان نیز حمایت خود از سلمان رشدی را آشکارتر ساخته است. درچنین شرایطی بعید نیست دولت آلمان نیز در زیر فشار بین المللی سیاست خود در قبال دولت اسلامی را تغییر بدهد زیرا جدا از عوامل فوق، حساسیت کنونی اسرائیل نسبت به موضع ایران و ماجرای تاریخی قتلعام یهودیان توسط آلمان نازی، نیز ابعاد فشار بر دولت آلمان را بیشتر خواهد کرد. اگر تحت چنین شرایطی مقاومت آلمان در برابر آمریکا برای جلوگیری از انزوای کامل رژیم اسلامی درهم بشکند، میدان مانور جمهوری اسلامی بازم تنگتر خواهد شد. و این نگرانی حکومت اسلامی را افزایش میدهد و در پاسخ به این فشار، که در شرایط ناراضی گسترده داخلی میتواند تعادل رژیم را برهم بزند، سران حکومت اسلامی تصمیم گرفته‌اند بهر قیدیست که شده در مقابل فشارهای خارجی مقاومت کنند.

سازماندهی مقاومت در برابر فشارهای خارجی بدون اتخاذ سیاست داخلی جدیدی امکانپذیر نیست به همین دلیل سران حکومت اسلامی تصمیم گرفته‌اند در سیاست ائتلافی خودتئیراتی بوجود آورند. محور اصلی این سیاست شدت بخشیدن به سرکوب مخالفان جدی و جمع کردن مخالفان خودی و بی-خطر میباشد. در راستای جمع کردن مخالفان خودی، خامنه‌ای، کرویسی را بحضور پذیرفته و توسط او از مجمع روحانیون مبارز خواسته است که سیاست بایکوت را کنار گذاشته و فعالیت تشکیلاتی خود را از سر بگیرد. مجمع روحانیون مبارز نیز اولیسن جلسه خود پس از تشکیل مجلس چهارم را برگزار کرد. فعال شدن مجمع روحانیون مبارز در شرایطی که سیاست ضد آمریکایی روشنی اتخاذ شده است میتواند بخشی از نیروهای حزب الله را مجسد داسیج کند و قدرت مقاومت رژیم را افزایش دهد. برای جذب مخالفان بی خطر نیز رژیم اسلامی برنامه‌هایی تدارک دیده است. مطرح کردن نورالدین کیانوری با برقراری مکاتبه میان بابک امیر خسروی و دعائی و دعوت صریح فلاحیان ازینها. گان سیاسی که باصطلاح از فعالیت‌های تشکیلاتی و ضد رژیمی خسته شده‌اند به کشور، نمونه‌ای از برنامه‌های رژیم برای فعالتر کردن کانونهای ساخت و پاخت و دلان سیاسی است. اما باز و دیگر سیاست جمع کردن مخالفان خودی و اپوزیسیون بیخطر تشدید وحشیانه سرکوب کانونهای مقاومت است. اتخاذ سیاست امنیتی جدید توسط وزارت کشور و محوری کردن شعار امنیت، تشکیل نیروی واکنش سریع برای سرکوب حرکت‌های مردمی، باز-سازي نیروهای سرکوب، موشک باران مواضع حزب دمکرات کردستان ایران و کومه له (شاخه کردستانی حزب کمونیست ایران)، پیگیری سیاست ترور

دنباله از صفحه ۱

## ضد امپریالیسم بازی، از نو

### علت تغییر سیاست رژیم چیست؟

علت اصلی در تغییر سیاست جمهوری اسلامی را باید فشار خارجی دانست. سیاست سخت آمریکا در قبال رژیم اسلامی پس از روی کار آمدن بیل کلینتون کاملا روشن است. اما امضای توافق نامه واشنگتن میان سازمان آزادیبخش فلسطین و دولت اسرائیل و آغاز دوره جدیدی در مناسبات اعراب و اسرائیل را باید نقطه عطفی در تشدید فشار خارجی بر رژیم اسلامی دانست. زیرا تنها کشوری که هم بلحاظ ایدئولوژیک و هم بدلیل سیاست منطقه‌ای خود با این قرار داد مخالف است و مخالفت خود را نیز از طریق حمایت فعال از جنبه‌های اسلامی حماس و جهاد اسلامی اعمال میکند، ایران است. موضع حکومت اسلامی ایران در قبال قرارداد ساف - اسرائیل، نه تنها عزم آمریکا و اسرائیل را در تشدید فشار بین المللی بر این کشور استوارتر کرده بلکه تقریباً تمامی دول عربی را نیز علیه ایران بسیج کرده و جمهوری اسلامی را در انزوای شدیدی قرار داده است. بگونه‌ای که تلاش دولت آلمان برای خارج کردن ایران از انزوا و پذیرائی مسئول امور امنیتی آلمان از علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم اسلامی در بن، موجی از اعتراض علیه دولت آلمان بوجود آورد؛ وزیر خارجه انگلستان سفیر آلمان در این کشور فرا خواند و اعتراض رسمی دولت انگلیس را به دولت آلمان ابلاغ کرد. وارن کریستوفر وزیر خارجه آمریکا شدیداً به موضع آلمان حمله کرد و اعلام داشت بیل کلینتون بشدت از همکاریهای امنیتی آلمان و ایران نگران است. دولت فرانسه نیز به این اقدام آلمان اعتراض کرد. واکنش شدید آمریکا و کشورهای اروپایی در قبال سیاست آلمان در شرایطی صورت گرفت که محاکمه دارایی و سه لبنانی به اتهام ترور نکتا صادق شرفکنند و سه تن از همراهانش در برلین جریان دارد و دادستان ایسن کشور رسماً وزارت اطلاعات و امنیت رژیم اسلامی

## ضد انقلاب اداری

### علیه بخش دولتی

م. فریود

صورت میگرفت و طبقه کارگر و زحمتکش این کشورها دهها علیه چنین مقرراتی جنگیدند و حالا حتی مثلا افراد پلیس نیز در فرانسه یا آلمان یا بلژیک اتحادیه دارند و نه فقط یک اتحادیه بلکه اتحادیه‌های متعدد. مثلا در فرانسه بخشی از افراد پلیس در اتحادیه‌ای عضو هستند که تمایل به حزب سوسیالیست دارد، و بخش دیگر عضو اتحادیه‌های دیگر هستند که تمایلات دست راستی دارد. یا اینکه حالا تقریبا در همه کشورهای متمدن پذیرفته شده است که افراد ارتشی یا عضو پلیس، میتوانند بعنوان یک شهر وند معمولی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند. اینها مساوی دولت قانون، دموکراسی و برابری حقوق شهر وندی در جامعه است. ولی جمهوری اسلامی حالا میخواهد ادارات را هم مثل سپاه پاسداران سازمان بدهد. در این قانون، حق اعتصاب نیز از کارکنان دولت سلب میشود، با توجه به اینکه در ایران حدود ۲ میلیون و نیم کارکن دولتی داریم، با احتساب اعضای خانواده آنها، جمعیتی نزدیک به ۱۰ میلیون نفر، از حق اظهار نظر و مقاومت و مبارزه و اعتصاب علیه حق کشیها و دفاع از منافع صنفی خود محروم میشوند.

و بالاخره باید به ردالتی که در تدوین این قانون دیده میشود اشاره کرد. در این قانون گفته میشود که جاسوسی تخلف اداری است. خوب، مسلم است که جاسوسی یک جرم است، ولی این ماده را بدین خاطر در این قانون گنجانده‌اند تا مسائل دیگر را در ردیف همین جاسوسی قرار بدهند و در واقع به سرکوب حقانیت هم بدهند. نکته جالب آنکه، قانون تخلفات اداری، هر نوع تماس یا اتباع خارجی را برای کارکنان دولت عملا ممنوع کرده است که این امر میتواند به جهنمی وحشتناکتر، از این جهنم موجود جمهوری اسلامی بیانجامد. این نکته را هم بیافزاییم که اگر کاری جرم است، دلیلی ندارد که تخلف اداری هم محسوب شود. این یعنی مجازات دو-باره یک نفر، بخاطر "جرمی" واحد! مثلا فرض کنیم "بدحجابی" جرم است. که البته نیست. در اینصورت مجازاتی برایش تعیین میشود. یکبار دیگر همین فرد بدحجاب را به عنوان متخلف اداری تنبیه میکنند. در واقع میخواهند نان مثلا بدحجاب را نیز از دستش برابند!

درخاتم باید بگوئیم که فساد اداری در یک رژیم توتالیتر، همواره امری طبیعی است. در نظام تمامیت گرا معمولا هیچکس به آنچه گفته و تبلیغ میشود، اعتقادی ندارد. دموکراسی بی اعتقادی همه جا را میخورد. پس منشا فساد اداری و رشوه خوری در ولایت فقیه و دولت ایدئولوژیک است. فساد از بالاست و از ارکان نظام ولایت فقیه. پس برای برکنار ریشه فساد، ریشه ولایت فقیه باید کنده شود!

فراماسونری چیست؟ آیا فراماسونها، ماحبان عقیده‌ای هستند که نظر گاه واحدی به جهان و امور اجتماعی دارند؟ اگر چنین است در این صورت حق طبیعی آنهاست که عقیده‌ای چنین داشته باشند، همانطور که مثلا حتی طرفداران و معتقدان به مذاهب بت پرستانه، چنین حقی دارند. آیا فراماسونری یک شبکه تبهکاری است؟ در این صورت باید با رعایت اصل برائت هرکس، اتهام شخص را بررسی کرد و طبق قوانین و مقررات روشن و کاملا تعریف شده، مجازات تعیین کرد. ولی در هر حال نباید هیچکس را صرفا بدلیل فراماسون بودن تبهکار تلقی کرد. هر کس بیگناه است مگر اینکه خلافش با ادله و شواهد اثبات شود، آنهم در محضر یک دادگاه صالح مبتنی بر قوانین مصوب از طریق نهادهای دموکراتیک و منتخب خود مردم. بنظر من فراماسونری ضرورتا یک سازمان تبهکار نیست. حقیقت این است که تبهکار تلقی کردن هر شبکه، مذهب یا جریان سیاسی، بطور کلی و یکپارچه دستگاه سرکوب را در جامعه فعال مایه، میکند. و حقیقت دیگر این است که فراماسونری همه جا شبکه تبهکاران نیست. مثلا سالوادور آلنده رئیس جمهور شهیدشیلی یک فراماسونر بوده است و دکتر مصدق نیز مدتی چنین عضویتی داشته است! وانگهی چرا مثلا "انجمن حجیه" سازمانی تبهکار تلقی نمیشود. درحالیکه این انجمن باعث قتل و شکنجه عده بیشماری از مردم بی دفاع به بهانه بهائی بودن بوده است. چرا رهبران و سرکردگان این سازمان خونخوار و مخوف همچنان در راس امور هستند؟ غرض دفاع از فراماسونری نیست. مسئله این است که اولاً ابهام را از این مسئله کنار بزنیم و جایگاه منفی بودن عضویت در فراماسونری را - در صورتی که منفی باشد - دقیقا روشن کنیم و ثانياً از برخورد کور و کلی با مسئله فراماسونری اجتناب کنیم!

اما نکته دیگر در این قانون است که آشکارا دولت را به صاحب جامعه و کشور تبدیل میکند، و این در یک دولت تمامیت گرا که خود بخود کافی خطرناک است، وضع را دشوارتر میکند. این قانون در واقع استخدام دولتی را به قرار دادی میان یک قادر متعال که تابع هیچ مقررات و حقوقی نیست و یک تبعه منفرد و مسلوب الحقت تبدیل میکند. و این نیز البته بنوعی دیگر نقض حقوق شهروندی است. در دولتهای بورژوازی قرن نوزدهم اروپا با این کارها بغر و اناسی

میان وزارتخانه‌ها و "نهادهای انقلابی" را بتدریج از بین ببرد. و کاری را که بطور فشرده سعی کرده است از طریق ادغام نیروهای انتظامی و حتی ارتش و سپاه در حوزه دستگاههای سرکوب پیش ببرد، در اینجا نیز مصمم است ادامه دهد.

در تدوین این قانون نیز، همچون سایر قوانین مصوب در نظام فقهی، حقوق شهروندی و اصول ابتدائی حقوق بشر نقض شده است. با تکیه به این قانون، زنان بعنوان بدحجابی قلع و قمع میشوند، بهائیان که اعضای یک فرقه مذهبی هستند از حق استخدام دولتی محروم میشوند و بدتر از همه تعهد به ولایت فقیه شرط استخدام تلقی میشود و نظری در مخالفت با آن داشتن، یک "تخلف اداری" به حساب خواهد آمد. رژیم اسلامی از یک طرف چنین قانون وحشتناکی را تدوین میکند، و از طرف دیگر، نمایندگان آن در اجلاس سالانه سازمان بین المللی کار، که در ماه ژوئن گذشته در سوئیس برگزار شد، ریاکارانه حرفهای دیگری میزنند. آنها در این اجلاس ادعا کرده‌اند که در مقررات استخدامی عقاید مذهبی و مسلکی را مداخلت نمیدهند. نماینده جمهوری اسلامی در اجلاس سازمان بین المللی کار گفته است: "پیش - بینی های قانونی در بخش دولتی اجازه هیچگونه تبعیضی را در استخدام نمیدهد. در هیچ موردی اخراج بخاطر اعتقاد مذهبی صورت نگرفته است". (مذاکرات سازمان بین المللی کار نقل کردیم و البته این گفته را که از متن صورتجلسه برای مصرف خارجی عنوان شده است، با قانون تخلفات اداری مقایسه کنید!) آیا بهائیان اهل یک عقیده نیستند؟ چرا در قانون تخلفات اداری آمده است که بهائیان نمیتوانند به استخدام دولت درآیند؟ شاید آخوندها بگویند بهائیت یک مذهب قلابی است. در جواب به سادگی میتوان گفت کدام اهل مذهب را میتوان پیدا کرد که اهل تمام یا بعضی از مذاهب دیگر را پیرو باطل و مذهب آنها را قلابی نداند. آزادی مذهب، یعنی آزادی اعتقاد. ذات هر کس، صرف نظر از اینکه ما یا آن موافق باشیم یا نه. قانون تخلفات اداری، همچنین فراماسونرها را ممنوع استخدام میکند. چرا؟ حقیقت این است که در ایران ماجرای فراماسونری ماجرای مه آلوده‌ای شده که همه دارند آن سوء استفاده میکنند. همانطور که پیشترها مرتجعین در اروپا با فراماسونری میکردند.

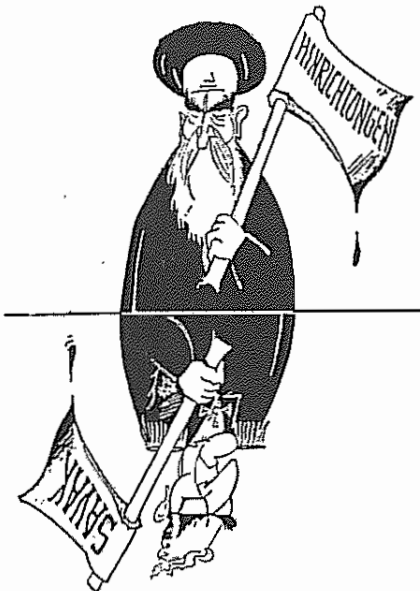
## دعوت به بازگشت مهاجرین ،

### و کاسه ای که زیر نیم کاسه است .

#### برهان

این برگشتگان ، خطری برای رژیم محسوب نمی‌شوند و به همین دلیل ، رژیم هم بازگشت آنان را باخطر مواجه نکرده است . سیاست رژیم در این مورد نیز سیاست ملایمت در ظاهر ، برای عمقی کردن سرکوب است . همانطور که در پشت ظاهر آزاد سازی بخشی از زندانیان ، به قتلعام فجیع هزاران زندانی سیا - سی وزنده بگور کردن انبوهی از آنان در خندقها پرداخت و عده‌ای دیگر را در زندانهای ناشناخته و خانه‌های تحت نظر جا داد ، تا ایران را فاقد زندانی سیاسی وانمود کرده و گریبان رژیم را از فشار افکار عمومی بین المللی خلاص کند . ایضاً همینطور است در مورد آزادی بیان و مطبوعات . به سازشکارانی چون کیانوری و به استحاله چپهاشی چون بابسک امیر خسروی میدان اظهار نظرو لبلبل زبانی میدهد ، و در همان حال کاریکاتورست مجله فاراد را به اتهام واهی شباهت چهره فوتبالیستش به خمینی ، سه ده سال زندان محکوم میکند ! تمام نقشه رژیم برای تضعیف مقاومت از یکسو با محاسبه روی سازشکاران و از سوی دیگر با سرکوب مبارزان است . در این راه از همه عوامل داخلی و بین المللی بهره میگیرد . قصد این رژیم برخلاف تبلیغات استحاله چپها ، باز کردن فضای سیاسی وتحمل مخالفین نیست ، بلکه سرکوب مخالفت و مخالفین است . دعوت مهاجرین به بازگشت به ایران ، پشت سکه ترور زنجیره‌ای مخالفین سرسختی است که در خارج از کشور در تیررس تروریستهای اعزامی رژیم قرار میگیرند و نیز پشت سکه بیماریهای کردستان ، و حملات گروههای ضربتش به حزب دمکرات و کومه‌له و حملات نظامی اش به مجاهدین است .

دعوت از مهاجرین برای بازگشت به کشور ، به خودی خود گواه آزادی در کشور نیست . آزادی آزادی کسانی نیست که از مبارزه برای آزادی دست شسته باشند ، آزادی ، یعنی آزادی مخالفت ، آزادی مخالفت با دولت و سیاستهای آن . مادام که مخالفان آزاد نباشند ، آزادی ، فقط به معنی آزادی موافقست با دولت خواهد بود .



که هرگونه اغمازی را در برابر تروریسم جمهوری اسلامی و هر گونه چشم بستن بر رفتارهای ضد انسانی آنرا موجه میسازد . از اینها گذشته ، جنبه قابل تامل دیگری در سفر وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی به آلمان ، دعوت از همه پناهندگان ایرانی برای بازگشت به ایسران بود . این سیاست که از چند سال پیش شروع شده و محدود به پناهندگان در آلمان هم نیست ، سیاستی است که نه بر بازگشت آزادی بر ایران ، بلکه بر اوچگیری خارجی ستیزی و گرایش فاشیستی در اروپا و کانادا و استرالیا و غیره مبتنی شده است . رژیم ایران میگوید از جو خارجی ستیزی در ایسران کشورها و همچنین از تلاش دولتها در بستن درها بروی متقاضیان پناهندگی و طاقت فرسا کردن زندگی برای مهاجران و پناهندگان ، حداکثر بهره‌برداری را بکند . رژیم اسلامی با دعوت از همه پناهندگان ایرانی به بازگشت ، میخواید به دولتهای میزبان چنین القا کند که دلیلی برای نگهداری این پناهندگان در کشورشان وجود ندارد و آنها را دیگر هیچ خطری در کشورشان تهدید نمیکنند ! این حیله زیرکانه که با غنیمت شمردن موج خارجی ستیزی در کشورهای مربوطه بکار گرفته شده است ، نه بمعنی برداشته شدن فشار رژیم اسلامی از روی پناهندگان ایرانی ، بلکه به منظور افزایش فشار دولتهای خارجی بر این پناهندگان است ، تا شرایط اجتماعی و قانونی اقامت آنان را در این کشورها هر چه محدودتر کنند .

قصد دیگر رژیم از این دعوتها ، وسوسه و جذب بخشی از مهاجرین و در صورت امکان سوق دادن عده‌ای از آنان به همسویی با سیاستهای خود است . روشن است که کسانی میتوانند به ایران برگردند و رژیم کاری به کارشان نداشته باشد ، که از مبارزه با رژیم برگشته باشند و کاری به کار رژیم نداشته باشند . رژیم در بحرانهای حادی گرفتار است و فشارهای داخلی و خارجی زیادی بر آن وارد میشود . سران رژیم میدانند که کانونهای مخالفت و آشکاری در خارج از کشور ، در چنین وضعیتی و بسویژه با بحرانی تر شدن وضع رژیم ، منشا دردسرها و خطرات زیادی هستند ، پس در تلاش است که باست کردن هر چه بیشتر مخالفت در خارج و دامن زدن به سیاست گریزی و منزوی کردن سازمانهای رزمنده و پیگیر توان و تحرك این کانونهای خطر را به حداقل ممکن کاهش دهد .

اینکه در چندسال اخیر عده‌ای از مهاجرین به ایران برگشته‌اند و حتی اینکه رژیم از زندانی کردن غالب آنان خودداری کرده است ، حقیقت دارد . اما

سفر علی فلاحیان ، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی به آلمان در مهر ماه گذشته جنبه‌های قابل تاملی داشت که از جمله آنها میتوان به همکاریهای اطلاعاتی دو دولت ، امدای رژیم مبنی بر مبارزه علیه تروریسم و تروریسم دولتی ، و تقارن این سفر و استقبال گرم از وی با محاکمه متهمین به ترور برلین اشاره کرد . پرسیدنی است که همکاریهای اطلاعاتی و امنیتی ایران و آلمان چه مضمون دوطرفه ای میتواند داشته باشد ؟ آیا قرار است که پلیس ایران از اتباع آلمان در ایران ، برای پلیس آلمان جاسوسی کند ؟ نه ، خیلی واضح است که دولت آلمان هیچ نیازی به جاسوسی از اتباعش در ایران آنها از طریق دولت ایران ندارد . ولی دولت ایران برعکس ، به دریافت اطلاعات جمع آوری شده توسط پلیس امنیتی آلمان درباره ایرانیان پناهنده و مهاجرین سیاسی ، بی اندازه علاقمند و نیازمند است . آنچه که همکاریهای اطلاعاتی دو جانبه نام داده شده است ، جز همکاری یکجانبه پلیس امنیتی آلمان با رژیم ایران ، علیه پناهندگان و مخالفان رژیم در آلمان نمیتواند باشد . از همه جالبتر ، هم کاری دو دولت علیه تروریسم است ! در میافست شامی که مقامات دولتی و امنیتی آلمان به افتخار وزیر اطلاعات رژیم تروریست جمهوری اسلامی برپا کردند ، او گفت که ما خودمان قربانی تروریسم هستیم و معتقدیم کشورهای دوست باید با ما همکاری کنند و نگذارند امنیت کشورمان بخطر بیافتد . او از اینکه بقول خودش گروهکهای تروریست ضد رژیم ایران در کشور آلمان آزاد هستند و علیه آن آزادانه تبلیغات میکنند ، گله کرد . به این ترتیب همکاری ضد تروریستی ، بصورت همکاری دولت آلمان با رژیم تروریست جمهوری اسلامی ، علیه مخالفان این دولت تروریست درآید . پذیرائی از وزیر اطلاعات و امنیت رژیمی تروریست که دهها تن از مخالفین خود را در خارج از کشور و از جمله در خاک آلمان ترور کرده است ، پذیرائی از زبیری که بارها و بارها با کمال صراحت ، مخالفان رژیم در خارج از کشور را تهدید به مرگ کرده است ، پذیرائی از متهم به طراحی ترور نکتور شرقکندی و یارانش در برلین ، درست همزمان با شروع محاکمه عاملان این ترور ، بر همکاری علیه تروریسم صورت گرفته است ! ! سخنگویان دولت آلمان ، بر " انسان دوستانه بودن " مضمون مذاکرات خود با وزیر اطلاعات ایران تاکید کرده‌اند ! رژیم جمهوری اسلامی همانقدر درخور مذاکرات انسانی دوستانه است که درخور همکاری علیه تروریسم ! دولت آلمان البته این را خوب میدانند ولی چه کند که پای منافع اقتصادی آلمان در میان است ، معیار

جوامع قبیله‌ای در قرون وسطی باردیگر شرایط را برای بیانگیری های قدیم فراهم کرده است. این حقیقتی است که در سیستم قضایی ج - ا حقوق اجتماعی ملت و حقوق فردی شهروندان برسمیت شناخته نمی‌شود، مثلاً در سیستم حقوق اسلامی فردی بودن جرم و مجازات است معنایی ندارد و هنوز از "صاحب خون" صحبت می‌شود. یعنی حق جامعه بر حفظ حیات شهروندان خود و حق فرد بر زندگی برسمیت شناخته نمی‌شود و مثلاً قتل نه تجاوز به حق حیات فرد مقتول است نه تجاوز بر حقوق جامعه بلکه حیات شهروند حق خانواده و قبیله اوست که می‌تواند با پول یا چیز دیگری تاخت زده - شود. تازه همین قانون عقب مانده در جامعه دست بالا را ندارد. دولت - ولایت فقیه دولت قانون نیست، حکم رهبر فراتر از قانون است و قانون در دست او ابزاری است برای پیش برد منافع روحانیت حاکم و هروقت که او صلاح بداند بنمایندگی از طرف خدا قانون را نقی می‌کند.

براساس گزارشات منابع خارجی سفیر ایران در آلمان اعلام کرده است که یک یازگان آلمانی بنام گرهارد باخن که درایران در بازداشت بسر میبرد بزودی آزاد خواهد شد. یازگان مزبور که ریاست یک شرکت گامیونسازی - آلمانی در ایران را بعهده داشت ماه گذشته به اتهام تماس های غیرمجاز با پرسنل نظامی ایران و جاسوسی دستگیر شده بود. اعلام آزادی این یازگان پس از ملاقات وزیر اطلاعات ج - ا حجت الاسلام فلاحیان با مقامات بلند پایه آلمانی در بن صورت می‌گیرد. در پاسخ اعتراضات شدید بریتانیا و ایالات متحده به این ملاقات، مقامات آلمانی اظهار داشتند که این دیدار جنبه انسان دوستانه داشته است.

از طرف دیگر براساس گزارش منابع خارجی و محافل مخالف رژیم اسلامی چند نفر از نظامیان شافل و بازنشسته به اتهام جاسوسی و در ارتباط با پرونده باخن دستگیر شدند و در بازداشت بسر می‌برند. در میان دستگیر شدگان از

## جمهوری اسلامی از محاکمه خارجیان می‌ترسد

سارا محمود

بعلاوه همین قوانین باب میل رهبر نیز تابع نیت و منافع باندها و دستجات حاکم است. این طنز تلخی است که تنها کسانی که قوانین صوبه ولایت فقیه را رعایت می‌کنند مردم سلب قدرت شده کوچک و بازاریاند که اکثریت آنها باین قوانین مخالفند و تحت فشار سرکوب مجبور به اجرای آن هستند و - قانون شکنان اصلی در کشور ما خود قانونگزاران و مسئولین اجرائی می‌باشند. این وضعیت فاجعه بار که بیانیه بدست خارجی ها میدهد، بویژه اگر مثل مورد کنونی دولت خارجی علاوه بر گرفتن امتیازات ویژه برای اتباع خود انبوه امتیازات ویژه اقتصادی، تجاری و اجتماعی دیگر را هم بدست بیاورد.

لازم بیادآوری است که در گزارشات منابع خارجی آمده است که عدای از ایرانیان مقیم آلمان ادعا کرده‌اند که آلمانی ها در نظر دارند زبالمهای اتمی شان را در ایران دفن کنند و این یکی از علل سکوت دولت آلمان در مقابل تروریسم ج - ا است.

اگر این خیر درست باشد طبیعی است که ارزش آن برای آلمان کم از منافع تجاری و اقتصادی نیست. توجه داشته باشیم که با در نظر گرفتن مبارزه وسیع نیروهای مترقی برای جلوگیری از انتقال زبالمهای اتمی به کشورهای عقب مانده، رهایی از شر این زبالمها آسان نیست و دولت آلمان در سال پیش حتی برای دفن زبالمهای غیر اتمی اش در آفراس شبکه فساد تشکیل داد که افشا آن منجر به بحران در روابط دو دولت آلمان و فرانسه گردید.

در این صورت رژیمی که حاضر باشد برسر دفن زبالمهای اتمی در کشورش به مذاکره بنشینند، دیگر قبول کاپیتولاسیون جهت پیش برد مقاصدش کاری سهل خواهد بود. ج ۱۰۱ پس از ۱۵ سال غارت منابع مادی و - معنوی و نیروهای انسانی اکنون دست تجاوز به آخرین بقایای امکانات مادی و معنوی مردم دراز کرده است، هر روز تداوم این رژیم دیگر برابر است با از بین رفتن یک دهه برای مردم ما.

سرهنگ بازنشسته ستاد نصرالله توکلی که چند نامه سرکشاده انتقادی انتشار داده است نام برده می‌شود. روزنامه جمهوری اسلامی بازداشت افسران عالی رتبه در رابطه با پرونده باخن را تأیید کرده است.

صرفنظر از آنکه بر گزارشات درباره اتهامات جاسوسی از طرف رژیم اسلامی نمیتوان اعتماد کرد، اما آزادی یک تبعه خارجی که متهم به جاسوسی است، در حالیکه رژیم پرونده را باز نگذاشته و متهمین ایرانی پرونده را در - بازداشت نگاهداشته است در عمل معنائی جز آن ندارد که رژیم اسلامی عملاً حق محاکمه و تعقیب اتباع خارجی را از دولت ایران سلب کرده است و - برای شهروندان خارجی در ایران نسبت به شهروندان ایرانی امتیاز ویژه ای - قابل است و این چیزی نیست بجز احیاء عملی کاپیتولاسیون. بعبارت دیگر رژیم اسلامی علاوه بر حراج منابع کشور که صرف خریدهای بیرویه از خارج - می‌گردد و سهم عظیمی از آن مختص دولت آلمان است. برای گرفتن حقیقت سکوت از دولت آلمان اکنون حاضر شده است عملاتن به پذیرش کاپیتولاسیون بدهد. بخصوص اگر در نظر داشته باشیم که هم اکنون محاکمه یک تروریست ایرانی و ۴ تروریست شیعه لبنانی به اتهام قتل دکتر شرفکندی و یارانشی بزودی در آلمان آغاز شده و دادستان آلمان حکومت اسلامی را صریحاً به مسئولیت این ترور متهم کرده است. و بویژه اسنادی مبتنی بر دخالت فلاحیان در این قتل در اختیار دولت آلمان است و قرار است علیه او کیفرخواستی به دادستان آلمان ارائه شود. در این شرایط رژیم حاضر است به هرامتیازی تن در دهد تا از مهلکه این افتضاح بگریزد.

طبیعی است هیچ ایرانی دلسوزی توقع آن را ندارد که رژیم اسلامی مدافع حقوق مردم ایران باشد. امر پذیرش عملی کاپیتولاسیون توسط ج - ا این توهم را می‌شکند که گویا ج - ا قادر نیست بیش از این که تاکنون کرده است، ایران را به قهراً براند. این خواسته نشان میدهد که حدی برای واپس راندن ایران توسط رژیم فقیها وجود ندارد.

کاپیتولاسیون در ایران بامتد و روش و مقاومت توندی نزدیک به یک قرن پیش برافشاد. بیانیه دولت های استعماری برای تحمیل کاپیتولاسیون به کشورهای عقب مانده، عدم وجود دستگاه قضایی مدرن بود. بایجاد دولت مدرن پس از رژیم کودتا که با همکاری خود مقامات بریتانیایی پیش برده میشد، سازمان دادن دانگستری جدید براساس اصول حقوق بین المللی در دستور قرار گرفت. ولایت فقیه با بازگرداندن سیستم قضایی کشور به سیستم حقوقی



## گوشه ای از اقتصاد سیاسی ولایت فقیه

### آرمان ارانی

در ارزیابی از کارکردهای اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی در چهارده سال گذشته باید توجه داشته باشیم که این رژیم از يك طرف با دستیابی به دوپست میلیارد دلار درآمدی که از فروش ثروتهای نفتی بدست آورده، بادامن زدن به يك اقتصاد جنگی نزدیک به صد میلیارد دلار از این ثروتهای مردم ما رابه جیب کارتلها و انحصارات تولیدی— اسلحه در غرب و شرق ریخته و از طرف دیگر با بر پا کردن شرایط استقرار و تداوم يك اقتصاد مافیائی دهها میلیارد دلار از هستی مردم را در — اختیار نهادهایی نظیر بنیاد مستضعفان وامثال آن قرارداده و بخشی از بورژوازی را که دارای نزدیک ترین رابطه با سرکردگان رژیم هستند و عملابصورت يك بخش برخوردار از امتیازات ویژه درآمدند، به عامل چپاول هستی مردم تبدیل کرده و از طریق بازار سیاه بر سرنوشت کارگران و زحمتکشان مسلط ساخته است.

اکنون این رژیم در خاطره تاریخی میلیونها نفر از مردم ما رژیم جنگ و کشتار، رژیم ویرانی و فلاکت، رژیم رجم و سنگسار، رژیم شکنجه و اعدام، رژیم گرانی و قحطی و رژیم بیکاری و فلاکت— میلیونی و بیرحمتی قرون وسطائی و استبداد مذهبی است.

گوشههایی از فقر و فلاکت میلیونی: رژیم ج ۱۰۰ از شروع حیاتش درست هنگامیکه خمینی اعلام کرد حکومت اسلامی حکومت امام زمان است و نخست وزیر آن آقای بازرگان نخست وزیر امام زمان، باصدور فرمان شکستن مقاومت کارگران که شوراها را کارگری خود را سازمان داده بودند، ماهیت ضد کارگری و ضد دمکراتیک خود را نمایان ساخت. و در طول پانزده سال گذشته، جمهوری اسلامی نشان داده است که در سرکوبگری و زور— گویی حدی نمیسانسد.

یکی از نتایج متعدد این سرکوبها، مسلط شدن بورژوازی ممتاز، یا بقول خمینی "بازاریان محترم" بر اقتصاد کشور بود. دولت اسلامی بسا کانالیزه کردن میلیاردها دلار از ثروت نفتی به دست این غارتگران بیت المال و تخصیص حق— انحصاری واردات کالاهاى مورد نیاز مردم به آنها و محاسبه هزینه وارداتی آنها براساس دلاری معادل هفت تومان، به آنها امکان داد تا با استفاده از شرایط جنگی و کمبودها، خون مردم را در شیشه کنند و این کالاها را در بازار سیاه ده و گاهی صد برابر افزونتر بفروش برسانند و ازاین طریق با انباشتن سودهای بادآورده به ثروتهای انسانی — دست یابند. بازوی دیگر این اقتصاد مافیائی نهاد — هائی هستند نظیر بنیاد مستضعفان، بنیاد امداد امام خمینی، بنیاد جانبازان، بنیاد شهید، سازمان

اقتصاد اسلامی (فعال در واردات کالاها)، سپاه، آستان قدس رضوی، بنیاد پانزده خرداد یعنی— بنیادی که دو میلیون دلار برای سر سلمان رشدی جایزه گذاشته است. در این اقتصاد مافیائی صنایع خصوصی بزرگ با ۳۹۸ کارخانه و این بنیادها با ۴۵۰ کارخانه اهرم اصلی اقتصاد را در دست دارند این بنیادها از يك طرف با ارگانهای سیاسی دولتی و قضائی در ارتباطند و از طرف دیگر با در دست داشتن اهرم بازار و کانالهای سنتی توزیع، واردات و تولیدات خود را که براساس دلاری هفت تومان هزینه نمودند در بازار براساس دلاری يك— صد و چهل تا يكصد و هشتاد تومان یعنی بیست تا بیست و پنج برابر بیشتر بفروش میرسانند که از این طریق قادر شدند هزاران هزار میلیارد تومان از هستی کارگران و زحمتکشان را ثر حسابهای داخلی و خارجی خود انباشته نمایند. واقعیت این است که بورژوازی ممتاز وابسته به رژیم در مدت حیات منحوس این رژیم سود و سرمایهایی بمراتب بیش از ارزش اضافی انباشته شده در صد سال گذشته انباشت نموده است. (۱) بنیاد مستضعفان به تنهایی ۲۳۰ کارخانه بزرگ و صدها هزار هکتار زمین و — مزارع و بودجهای معادل دوازده میلیارد دلار رادر اختیار دارد و اکنون میروند تا در پتروشیمی و صنایع هواپیماسازی سرمایه گذاری کند.

هجوم میلیونی روستائیان به شهرها از انقلاب تا به امروز بنا به ارقام خود رژیم نزدیک به شش میلیون نفر را به شهرها کشانده و در اثرسیاستهای ارتجاعی رژیم این جمعیت همواره در حال افزایش است. هم اکنون بیش از چهار میلیون نفر از این خانه خرابان در دوپست حلبی آباد اطراف تهران در شرایط بسیار ناهنجار در زیر خط فقر بسر میبرند.

در میزگردی که اخیراً گروهی از استادان اقتصاد ایران با مجله جامعه سالم داشتند گفته شد که در آمد سرانه روزانه سی و پنج میلیون نفر از مردم کشور مازقی معادل پنج تا هفده تومان است. این در حالیکه قیمت يك كيلو گوشت قرمز معادل— ششصد تومان و کالاهائی نظیر مرغ، برنج و پودر— رختشویی که تا همین اواخر کوینی بود غیر کوینی شده است. در اثر اجرای سیاستهای "تعدیل اقتصادی" رفسنجانی قیمت نان و برنج دو برابر و قیمت گوشت چهار برابر شده است (۲) امروز فریاد وانفاس از چهارگوشه این سرزمین بلا کشیده بلند است. میلیونها کودک بدلیل نبود امکانات آموزشی در مدارس چهار شیفته و نوبتی جا داده شدهاند. حتی خود مسئولین دولتی میگویند فقط در تهران دوپست و پنجاه واحد مدرسه سه شیفته و بیست و دو واحد چهار شیفته داریم (۳)

اگر نرخ بیسوادی را ۵۰٪ فرض کنیم سی— میلیون نفر از مردم ما از نعمت سواد و خواندن و نوشتن محرومند. برای میلیونها جوان آرزوی رسیدن بدانشگاه و پی ریزی يك زندگی سالم و پر نشاط، بدلیل نبودن امکانات به حسرتی ابدی تبدیل— میشود. سالیانه يك میلیون نفر از این جوانان — وارد بازار کار میشوند در حسرت یافتن يك شغل به دستفروشی میپردازند و عده زیادی با رانده شدن از همه جا به مواد مخدر پناه میبرند. مثلاً حامد، جوان شانزده سالهای که بخاطر فقر و فلاکتی که رژیم "مدافع مستضعفین" به او و خانوادهاش — تحمیل کرده است، با ریختن نفت دست به خود سوزی زده و در راه بیمارستان فیروزگر جان می— سپارد، نمونهای از این قربانیان رژیم اسلامی است. (۴)

و یا آن کارگر اخراجی بنز خاور که در اثر اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی" در وسط محوطه بنزخاور با ریختن نفت بروی خود اقدام به خود سوزی میکند نمونه دیگری از آن "مستضعفی" است که رژیم ج ۱۰۰ مدعی دفاع از منافع آنهاست.

با اینهمه رژیم برای سرپوش گذاشتن برنلاکت میلیونی توده ها ادعا میکند که در آمد سرانه در کشور ما معادل سه هزار و هشتصد دلار در سال است. آیا سی و پنج تا چهل میلیون نفری که در آمد سرانه سالیانه آنها بیسن سیزده تا چهل و پنج دلار است میتوانند از رژیم بخواهند که غارتگران ثروت عمومی را دستگیر نموده و تحویل آنها بدهد؟

امروز برای همه کارگران و زحمتکشان روشن است که در طول حیات منحوس رژیم اسلامی وضعیت معیشتی آنان بمراتب بدتر از گذشته شده است. ثروت و بیت المال مردم در دست معدودی از سرکردگان رژیم و وابستگان آن در میان بورژوازی ممتاز متمرکز گردیده است. بنابراین آماري که اخیراً منتشر شد ۹۰٪ از ثروت جامعه در دست هر نهمد و پنجاه خانوار متمرکز گردیده است. بنابراین همین آمار بیش از ۹۰٪ از نقدینگی کشور متعلق به يك در صد جمعیت میباشد (۵)

### اقتصاد سیاسی رژیم ولایت فقیه:

مارکس میگفت: "سرمایه در مقابل فریاد داد— خواهی کارگران علیه تخریب حیات فیزیکی و روانی آنها، مرگ زود رس، شکنجه حاصل از کار طولانی و اضافی، با خونسردی چنین پاسخ میدهد: آیا شایسته است ما از شرایطی که سبب افزایش سود و بازدهی ما گردیده است نگرانی بخود راه دهیم؟" باندهای



بخشیدن به سبب تاریخی انباشت سرمایه و بازتولید مناسبات سرمایه‌داری در خشن‌ترین شکل آن در کشور بلا کشیده ما بکار می‌گیرد.

### مکانیسمهای توزیع مجدد در جمهوری اسلامی

رژیم اسلامی در طول حیات منحوس خود یک تورم وحشتناک سه هزار درصدی بر کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل کرده است. این کار به لطایف الحیل و با اشکال سرکوب پنهان و آشکار عملی شده است، از بسیج برای جیبها در دوره جنگ هشت ساله گرفته، تا بالماسکه "بازسازی" که در عمل به بازسازی دستگاههای سرکوب و دستگاههای ایدئولوژیک رژیم تبدیل شده است. و اکنون فشار مستقیم بر زندگی اقشار محروم کشور با عنوان سیاست "تعدیل اقتصادی" پیش می‌رود که معنای جزافزایش نجومی قیمتها، قطع هرنوع سوبسید به مواد مورد نیاز حیاتی زحمتکشان و بیکار سازی میلیونی در سراسر کشور ندارد. اکنون حتی مطبوعات رسمی

رژیم نمی‌توانند انکار کنند که وضع معیشتی ۹۰- در صد از مردم، یعنی جمعیتی معادل ۵۵ میلیون نفر در اثر سیاستهای رژیم تنه شده و چهل میلیون نفر از آنها در زیر خط فقر زندگی میکنند. بخشی از سیاستهای اقتصادی رژیم را، که مجراهای اصلی توزیع مجدد به ضرر زحمتکشان این کشور راسازمان می‌دهند، فهرست وار چنین میتوان برشمرد:

۱- افزایش دائمی و افسار گسیخته قیمت کالاها و خدماتی که بخش دولتی در تولید و توزیع آن ها دخالت مستقیم دارد، نظیر آب و برق و گاز و خدمات شهری عمومی مانند پست و تلفن.

۲- افزایش دائمی انواع مالیاتها و عوارض - مستقیم و غیر مستقیم که بخش اصلی آن اساسا و - انحصارا بر گرده کارگران و زحمتکشان این کشور تحمیل میشود و اقشار ممتاز و غالب سرمایه‌داران - عملا از پرداختن آنها به شیوههای مختلف معاف میشوند.

۳- دستکاری بی حساب و کتاب در سیستم اعتباری و بانکی کشور و گسترش بی مهار حجم انتشار اسکناس که مخصوصا در دوره جنگ هشت ساله عملا به مکانیسم اصلی حراج کشور به بورژوازی و در راس آنها به بورژوازی ممتاز تبدیل شده بود.

۴- بازی با نرخ برابری ریال در مقابل ارزهای محکم که وسیله ای بوده (هنوز هم هست) برای سرازیر کردن در آمد نفت به جیب بورژوازی ممتاز و گرداندگان دستگاههای عریض و طویل دولتی.

۵- سیاست خشن انجماد درآمد مزد بگیران و حقوق بگیران، یعنی اکثریت مردم این کشور، علی - رغم تورم دائمی و فزاینده.

۶- جمع آوری کمکهای اجباری از کارگران و زحمتکشان برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی رژیم

در داخل و خارج از کشور که معمولا علیرغم اعتراض مردم از حقوق آنها کسر میشود.

برای آشنائی با ابعاد فاجعه بار عملکرد سرمایه‌دارانه و در عین حال چپاولگرانه اقتصاد سیاسی ولایت فقیه، میتوان آمار رسمی منتشر شده از طرف خود رژیم بر مبنای مفروضاتی، ملاک محاسبه قرار داد. جدول توزیع مجدد در اقتصاد سیاسی ولایت فقیه گوشنای از این واقعیت رانشان میدهد. ردیف اول افقی این جدول، سالهای محاسبه را از ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۲ نشان میدهد. سالهایی که اقتصاد سیاسی ولایت فقیه خود را به نمایش گذاشته است. در ردیف دوم افقی این جدول، حداقل دستمزد رسمی در فاصله سالهای ۲۲-۱۳۵۷ که توسط نهادهای رژیم، از جمله دولت و مجلس مورد تصویب قرار گرفته، نشان داده میشود. در این ردیف می‌بینیم که حداقل دستمزد رسمی در فاصله یک دهه یعنی از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ در سطح ۷۶ تومان منجمد شده بوده و هیچ گونه تغییری نکرده است. در سال ۱۳۶۷ درست در دوره شکست رژیم در جنگ و پیش بینی اعتراضات وسیع توده‌ای کارگران و زحمتکشان بود که مقامات رژیم با بوق و کرنا اعلام کردند که بخاطر دهمین سالگرد انقلاب اسلامی، حداقل دستمزد را روزانه هفت تومان افزایش میدهند. بنا براین ازحوالی بهمن ۱۳۶۷ حداقل دستمزد از ۷۶ تومان به ۸۳ تومان افزایش یافت و ازاین تاریخ تا سال ۷۰ یعنی چهار سال، حداقل دستمزد روزانه در سطح هشتاد و سه تومان منجمد شد. در واقع جمهوری اسلامی در یکدوره سیزده ساله، حداقل دستمزد میلیونها نفر از کارگران و زحمتکشان را در سطحی معادل در آمد زیر خط فقر منجمد نمود و فقط یکبار آنرا پس از ده سال و آتم بیلین هفت تومان افزایش داد.

در ردیف شش افقی جدول ارقام مربوط به شاخصی قیمت‌های عمده فروشی در مناطق شهری از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۲ را میتوان مورد توجه قرار داد. ارقام مزبور بیان عددی رشد تورم در سطح عمده فروشی کالاها و مصرفی مردم در مناطق شهری است. حتی بدون در نظر گرفتن سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ که بالاترین ارقام نرخ تورم را در سالهای پس از استقرار ج ۱۰ نشان میدهند و با حذف سال ۱۳۵۷ که کارکرد اقتصادی آن بیشتر منبعث از کار کردهای رژیم ستم شاهی بوده است یک محاسبه ساده نشان میدهد که متوسط نرخ تورم سالانه در این دوره سیزده ساله مورد نظر ما یعنی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۰ از افزایشی معادل ۴/۲۳٪ - برخوردار بوده است. شاخص دیگری از آمارهای رسمی دولت که رشد قیمتها را در این دوره بدست میدهد در ردیف هفت افقی جدول جهت مقایسه آورده شده است. این آمار نیز با در نظر گرفتن محاسباتی از شاخصهای رسمی داده شده از طرف بانک مرکزی و سایر مراجع قانونی ج ۱۰ استخراج و

تیبکار رهبری جمهوری اسلامی و بورژوازی ممتاز تحت حمایت آنها یعنی "بازاریان محترم" که از خون کودکان و زنان و کارگران و زحمتکشان این کشور تغذیه میکنند از کنار شرایط فلاکت باریکه خود بر میلیونها نفر از مردم ما تحمیل نمودند با بی تفاوتی کامل می‌گذرند. جنتی فقیه نادانی‌اشورای نگهبان از میان آنها و از زبان آنها میگوید در ایران ما گرانی نداریم بلکه ارزانی کاذب حاکم است. خامنه‌ای در مراسم نماز عید فطر، خود را بر بی خبری زده میگوید: "به جهت این روز که روز پاداش، شرف و کرامت است مردم باید قناعت پیشه کنند. دست از اسراف و تبذیر که همه جامعه را در بر گرفته بردارند و از زیاده روی در خوردن و خوراک دوری جویند. فضای فراهم شده توسط ج ۱۰ از هرنظر آرامش بخش و فضایی شیرین را برای کارگران، کارمندان و کشاورزان و همه آحاد مردم فراهم میکند." (۷) گویا خامنه‌ای و شرکای او خودسوزی حامد شانزده ساله و آن کارگر اخراجی از بنزخاور را نمی‌بینند و یا در روزنامه نمی‌خوانند که کارگری - برای آوردن نان به سفره خالی اش یکی از کلیه‌های خود را به حراج می‌گذارد. مگر عملکرد همین جمهوری اسلامی نیست که اکثریت عظیم مردم این کشور را به جینم کنونی گرفتار کرده است؟ آیا درد این مردم از اسراف و تبذیر و بر خواری است؟

### دولت اسلامی اهرمی برای تحاوم

#### شرایط بازتولید سرمایه:

مارکس در جایی می‌گوید: "سرمایه از همان هنگامیکه در مرحله جنینی حیات خود قرار می‌گیرد و شروع برشد میکند، قدرت جذب محصول اضافی و ارزش اضافی هر چه بیشتر را نه فقط تحت فشار مناسبات اقتصادی حاکم بلکه همچنین با کمک دولت بدست می‌آورد." (۸) بر این اساس نقش دولت اسلام در نظام مبتنی بر سرمایه در ایران - اولاً تضمین آن شرایطی است که تداوم اخذ محصول اضافی و ارزش اضافی را تضمین نماید. در ثانی در جهت استقرار آن چنان شرایطی بکوشد که عوامل لازم برای افزایش هر چه بیشتر نرخ سود و در نتیجه افزایش نرخ انباشت را مهیا سازد. قوانین کار ج ۱۰ نرخ و کیت مالیاتها و نحوه توزیع آن در میان بخشهای سرمایه، سیه روزی هر چه بیشتر کارگران و زحمتکشان شهر و روستا، ثابت نگاهداشتن سطح دستمزدها برای یک دوره طولانی پانزده ساله در ایران، هزینه‌های اجتماعی رو به کاهش و قطع سوبسیدها، بیکار سازی و تورم سه هزار در صدی در طول این مدت و تعقیب سیاست تعدیل اقتصادی‌ای که به قول بانک جهانی.

و مسئولین رژیم جهت "عقلانی کردن تولید" کاهش دستمزدها و بیکار سازی و افزایش بازدهی و نرخ سود و تولید و توزیع ارزش اضافی می‌باشد، همگی قوانین و ابزارهایی هستند که ج ۱۰ جهت تداوم



۱۲۵۸×۱۸۲۹۶۵ تومان برای دوره پانزده ساله ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲، مبین غارتی است که ج ۰.۱۰ از طریق سیاست دستمزدها در این دوره از سفره ملیونها کارگر دزدیده و به کیسه بورژوازی و مخصوصاً بورژوازی ممتاز وابسته به روحانیت حاکم واریز کرده است.

اکنون برای داشتن تصویر روشنتری از این غارت و تاراج سفره مستضعفین توسط رژیم مدعی مدافع حقوق آنها فرض می‌کنیم که مجموع نیروی مزد و حقوق بگیر در این دوره حدود ده میلیون نفر باشد. دلیل ما برای این فرض این است که طبق آمار جاری از جمع دوازده میلیون شافل، هفت تاهشت میلیون نفر آن در بخش خصوصی فعالند و سه و نیم الی چهار میلیون نفر نیز در حوزه فعالیتهای بخش دولتی مشغول بکارند. در این تحلیل متوسط شاغلین این دوره پانزده ساله راده میلیون مزد و حقوق بگیر در نظر می‌گیریم. در این حال بایستی هر نفر گرفت که عملاً و در واقعیت یک چهارم الی یک

پنجم این نیروی کار از حداقل دستمزد های پرداخت شده برخوردار بوده‌اند و بقیه آنها رادهای بیشتری دریافت می‌کردند. و نیز باید در نظر گرفت که بخشی از نیروی کار شافل در مراکز تولیدی روستائی

و کشاورزی و یا در مراکز تولید قالی و صنایع کوچک و دستی و غیر متشکل و پراکنده حتی از این حداقل دستمزدهای تعیین شده توسط رژیم نیز بر خوردار نبودند. حال برای روشن شدن مطلب یک بار دیگر مفروضات خود را تکرار می‌کنیم. فرض اول اینستکه متوسط نیروی کار شافل در این دوره ده میلیون نفر بوده است. دوم اینکه دستمزدهای پرداخت شده به آنها بر مبنای همان حداقل دستمزد های صوب مراجع دولتی بوده است. این فرض تغییر محتوایی چندانی در اصل این تحلیل ندهد زیرا هنگامیکه دولت در این دوره پانزده ساله قانون انجماد مزدها را بطبقه کارگر و مزد بگیران تحمیل کرده نیابستی انتظار داشت کارگرانی

واقعیت را منعکس میکنند در نظر بگیریم و برای هر سال بطور متوالی ارقام حداقل دستمزد آن سال را بر اساس همین نرخ تورم بیست در صد محاسبه کنیم، ارقام ردیف چهارم جدول بدست می‌آید کمیانی از حداقل دستمزدی است که بطور طبیعی و بطور ماهیانه بر اساس تورم بیست در صد باید به کارگران و زحمتکشان پرداخت می‌گردد. مثلاً برای سال ۱۳۷۰ در حالیکه جمیوری "عدل اسلام" حداقل دستمزد ماهیانه برای کارگران کارخانجات و مراکز تولیدی بخش دولتی و خصوصی را در سطح دو هزار و چهار صد و نود تومان منجمد کرده بود حداقل دستمزد ماهیانه کارگران با این محاسبه میبایستی رقمی معادل بیست و چهار هزار و بیست و دو تومان در نظر گرفته میشد. این رقم چیزی جز یک تورم بیست در صدی در این سالها راپیان نمی‌کند ولی در عین حال نشان میدهد که تفاوت بین آنچه که ج ۰.۱۰ بعنوان حداقل مزد در این سالها به کارگران و زحمتکشان پرداخت می‌کرده با

آنچه که در صورت در نظر گرفتن نرخ تورم بیست درصدی میبایست پرداخت میشد تفاوت فاحش دارد. این تفاوت برای هر خانواده کارگر که مشغول حداقل دستمزد در آن سال بوده در هر ماه برابر بیست و یک هزار و پانصد و سی دو تومان بود. دستمزد ردیف پنجم جدول بیانگر تفاوت بین مزد منجمد شده عملاً پرداخت شده و مزدی است که قسط بخشی از تورم هر سال را در خود منعکس میکنند و بیانی از غارت سفره خالی ده میلیون خانوار بود و حقوق بگیر در کشور ماست. حال اگر بخواهیم تصویر روشنی از ترازنامه کارکردهای اقتصاد سیاسی رژیم ولایت فقیه را بدست دهیم کافی است که به ابعاد نچوبی این غارت حکومت مدافع "مستضعفین" از سفره خالی ملیونها خانوار مزد و حقوق بگیر در کشور نظر افکنیم. جهت روشن شدن این تصویر، ارقام محاسبه شده در ردیف پنجم افقی را با یکدیگر جمع می‌کنیم. رقم بدست آمده

محاسبه گردیده است. این ارقام بیانگر این واقعیت هستند که در دوره مورد گزارش میانگین نرخ افزایش قیمتها براتب بیش از ۲۰٪ در سال بوده است. در عین حال برای یافتن یک معیار واقعی و عینی از نرخ افزایش تورم در این دوره شاید اگر به قیمت کالاها در بازار مراجعه کنیم معیار خوبی برای تساوت نرخ افزایش قیمتها بدست دهد. مثلاً نرخ دلار در اوائل سال ۱۳۵۸ بطور رسمی در حدود هفت تومان بود. در حالیکه در فروردین ۱۳۷۲ قیمت آن توسط بانک مرکزی تا سطح یکصد و شصت و پنج تومان افزایش یافت و در بازار آزاد تا سطح یکصد و هشتاد تومان مورد مبادله قرار گرفت. همین دو رقم مربوط به قیمت دلار توسط منابع رسمی و دلالتان بازار مبین افزایشی معادل ۲۴ تا ۳۰- برابر یعنی توری در سطح دو هزار و چهارصد تا سه هزار در صد در قیمت رسمی و قیمت بازار دلار را نشان میدهد. بنابراین مجموع این ارزیابی بروشنی نشان میدهد نرخ تورم واقعی براتب بیش از نرخ رسمی تورم گزارش شده در ارقام و آمار دولتی است. در همین جدول در ردیف سه افقی حداقل دستمزد ماهیانه کارگران محاسبه گردیده و برای هر یک از سالهای این دوره آورده شده است. این ارقام مجدداً بیانگر اعمال سیاست خشن انجماد مزد و حقوق ملیونها نفر از مزد و حقوق بگیران توسط رژیم اسلامی است. ردیف چهارم این جدول ارقامی را نشان میدهد که مبین حداقل دستمزد بر اساس قیمتهای پایه سال ۱۳۵۷ است و با در نظر گرفتن نرخ متوسط تورم بیست در صد در سال محاسبه گردیده است یعنی اگر حداقل دستمزد ماهیانه در سال ۱۳۵۷ را دو هزار و دویست و هشتاد تومان (بعنوان دستمزد سال پایه قرار دهیم و نرخ تورم متوسطی معادل بیست در صد و نه حتی بیست و سه در صد و یا بیشتر که

سال	۱۳۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۲	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
حداقل دستمزد روزانه به تومان	/	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۲۷۶	۲۷۶
حداقل دستمزد ماهیانه به تومان	/	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۲۸۰	۲۴۹۰	۲۴۹۰	۲۴۹۰	۲۴۹۰	۸۲۸۰	۸۲۸۰
حداقل دستمزد بر اساس قیمتهای سال ۵۷	/	۲۲۸۰	۲۷۲۶	۳۲۸۳	۳۹۳۹	۴۷۲۶	۵۶۷۱	۶۷۰۵	۸۰۴۶	۹۶۵۵	۱۱۵۸۶	۱۳۹۰۳	۱۶۶۸۳	۲۰۰۱۹	۲۴۰۲۲	۳۸۴۳۵	۶۱۴۹۶
تفاوت میان حداقل دستمزد پرداخت شده واقعی	/	۵۵۶	۱۰۰۳	۱۶۹۵	۲۴۴۶	۳۳۹۱	۴۴۲۵	۵۷۶۶	۷۳۷۵	۹۳۰۶	۱۱۴۲۳	۱۴۱۹۳	۱۷۵۲۹	۲۱۵۳۲	۳۰۱۵۵	۵۳۲۱۶	
شاخص تورم بر اساس آمار رسمی دولتی	/	٪۹/۵	٪۱۹/۸	٪۳۰/۵	٪۱۹/۴	٪۱۳/۷	٪۲۴/۵	٪۲۴/۵	٪۳۰	٪۲۵	٪۲۲	٪۱۸/۴	٪۲۴	٪۲۸	/	/	/
شاخص رسمی قیمتها بر اساس سال مبدا ۱۳۵۲	۱۶۰/۱	۱۷۶/۲	۱۹۶/۳	۲۴۲/۵	۲۹۷/۹	۳۵۵/۲	۴۱۸	۴۶۲	۴۹۱	۶۴۸	۸۲۷/۵	۱۰۶۷/۵	۱۲۴۹	۱۳۶۱	۱۶۲۸	/	/
نقدینگی بخش خصوصی به میلیارد تومان	۳۰۹	۳۵۵	۴۵۰	۵۲۴	۶۴۳	۷۵۱	۷۹۷	۹۰۰	۱۰۷۲	۱۲۶۷	۱۵۶۹	۱۸۷۵	۲۲۹۷	۲۸۶۳	/	/	/





## پیرامون کنگره سوم سازمان فدائیان خلق ( اکثریت )

### ب مشتاق

اکثریت، نه پایان دادن به بی‌رحمی طبقاتی سرمایه داران و استقرار حاکمیت استثمارشوندگان، بلکه صرفاً یکسری رفرمهای اجتماعی در چهارچوب نظام سرمایه داری است. امروزه تمامی احزاب سوسیال دمکرات و لیبرال بورژوازی جهان نیز دیگر هراسی از بکارگیری واژه عدالت اجتماعی ندارند.

امادر بخش دیگری از سند مذکور میخوانیم: "سازمان ما سیاست اتحاد عمل با همه بخشهای ایروسیون علیه نقی حقوق بشر و اقدامات سرکوبگرانه رژیم در برابر مخالفان خود را فعالانه پیگیری میکند" و چند سطر پایینتر میخوانیم: "ما ۰۰۰ علیهمر شکلی از ستم ملی در کشور از یک سو و برای یک پارچگی ایران و مقابله با هر نوع توطئه خارجی علیه تمامیت مینمان از سوی دیگر توانان مبارزه میکنیم" و میافزاید: "در مبارزه علیه رژیم خودکامه، ما بر کار بست اشکال سیاسی و مسالمت آمیز مبارزه تاکید داریم سازمان ما می‌کوشد مبارزه با رژیم از طریق فعالیت سیاسی گسترده و متشکل و حتی القدر در اشکال مسالمت آمیز به نتیجه برسد. ما با تروریسم به هر شکلی و به خاطر هر هدفی و از سوی هر نیروی مخالفیم."

در "قطعنامه سیاسی" اما میخوانیم: "۰۰۰ تلاش برای سمت دادن تکنوکراتهای حکومتی به پایداری در برابر فشارهای روحانیت حاکم و حفظ و تقویت موقعیت خود، (یکی از) جهات سیاست و تاکتیکی سازمان با نیروهای گروهبندی حاکم است." یکماه بعد از صدور این قطعنامه، فرخ نگهدار در ۶۶مین شماره نشریه "کار" ارگان سازمان اکثریت در مقاله‌ای تحت عنوان: "آقای رفسنجانی، تصمیم بگیر" ضمن به اوج رساندن توهم پراکی‌های مشتمل کننده، معنای تکنوکراتهای حکومتی را روشن نمود و در تحلیل از دعوی رفسنجانی و مجلس بر سر ترکیب کابینه دولت نوشت: رفسنجانی "در برخورد با کارهای کاردانی که برای اداره کشور برگزید به غایت محتاطانه و تنگ نظرانه عمل کرد." فرخ نگهدار سپس به حال یکی از این باصلاح کادرهای گردان رژیم یعنی محسن نوریبخش وزیر پیشین رفسنجانی در امور اقتصاد و دارایی افسوس میخورد و از اینکه رفسنجانی به رای مجلس و رسالتی‌ها مبنی بر کنار گذاشتن نوریبخش از پست کلیدی وزارت اقتصاد تسلیم شد، انتقاد میکند.

میگویند "گریه را هر طور پرت کنی، با چهار دست و پا بر زمین فرود می‌آید."

تا بیروز به بیانه حمایت از مبارزات با اصطلاح ضد امپریالیستی روحانیت پیرو خط امام، مشغول هم کاری با جلاندن جمهوری اسلامی بودند، و امروز تحت عنوان حمایت از کادرهای باصلاح گردان رژیم و تکنوکراتهای حکومتی، برای امثال نوریبخش دل می‌سوزانند. واقعیت این است که نوریبخش مجری نسخه

انقلابی زیر، صورت کامل حزبی بخود گرفت و از تصویب گذشت: ۱- مخالفت با شعار سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک انقلاب تودنای، و جای گزین کردن شعار پایان دادن به جمهوری اسلامی از طریق استغاثه برای برگزاری انتخابات، با اصطلاح آزاد ۲- مخالفت با انقلاب و هرگونه مبارزه انقلابی و قهرآمیز تشبیه کردن این مبارزات به تروریسم و شورش نیروهای کور، و تجویز اشکال صرفاً مسالمت آمیز مبارزه، آنهم در مقابل رژیم که هرانتقاد کوچکی را با قهر عریان پاسخ میگوید و کوچک ترین صدای اعتراضی را - حتی اگر از صفوف حزب الله برخاسته باشد - بر نمی‌تابد. ۳- تلاش برای پشتیبانی و حمایت از پارهای جناحهای هفتست حاکمه تحت عنوان "تکنوکراتهای حکومتی". بگذریم از این مساله که پارهای از جناحهای نیرومند پشتیبانی و حمایت از پارهای از جناحهای نیرومند داخل اکثریت، خواستار مذاکره با رژیم اسلامی، تشویق مهاجرین و پناهندگان به بازگشت به ایران و پشتیبانی آشکار از با اصطلاح اقدامات میانه روانه رفسنجانی هستند.

۴- انکار عامل وجود سرمایه‌داری و استبداد به عنوان علت العلل وجود بحران و ناهنجاری اجتماعی در ایران، و اعلام پدیده توسعه نیافتگی بعنوان کلیدی ترین معضل دیرپای جامعه ایران. ۵- بسنده نمودن مبارزات مردم ستمدیده کشورمان به کسب آزادیهای سیاسی و پلورالیزم پارلمانی و - دستیابی به یک جمهوری معمولی بورژوازی، و مخالفت کامل با مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری اکثریت استثمار شونده جامعه و از جمله تخطئه نمودن هر گونه تلاش برای استقرار سوسیالیسم و حکومت کارگران و زحمتکشان در ایران.

۶- دفاع از تمامیت ارضی ایران به هر قیمت، و - مخالفت با حق تعیین سرنوشت و از جمله حق جدائی ملل ستمکشیده ایران.

۷- محور قرار دادن تشکیل جبهه‌ها، از لیبرالها و با اصطلاح چپ‌پای نظیر سازمان اکثریت، که صرفاً برای استقرار یک جمهوری معمولی سرمایه‌داری تلاش می‌ورزند. ال‌ترناتیوی که می‌بایست در راستای استقرار حقوق بشر و آزادی در ایران، اتحاد و همکاری با طیف‌هایی از سلطنت طلبان را بفراموشی نسپارد. اما برای اینکه دعوی ذکر شده را مستند کرده باشیم گوشه‌هایی از اسناد تصویب شده را عیناً ذکر میکنیم. در سند "خط مشی سازمان" آخرین کلام ارتداد و رفرمیسم بورژوازی را تحت پوشش این - عبارات ملاحظه میکنیم: "معضل دیرپای جامعه ما توسعه نیافتگی است. سازمان ۰۰۰ اکثریت به عنوان نیروی مدافع و روح دمکراسی، تجدد، پیشرفت و عدالت اجتماعی، تلاش در راه غلبه بر موانع توسعه را در صدد و وظایف خود قرار میدهد." لازم به تذکر است که منظور از واژه عدالت اجتماعی در ادبیات سازمان

سومین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مرداد ماه سال جاری برگزار شد. این کنگره - همانطور که پیش بینی میشد - کاملاً بی‌نتیجه دیگر سازمان مزبور را بسوی ارتداد کامل بورژوازی کشاند و آخرین پیرایه‌های "چپ" را از بیکرش زدود. در این کنگره، سازمان اکثریت نتوانست همچون کنگره قبلی، طرح برنامه‌ای برای خود دست و پا کند و آنرا در برابر انتظار قرارداده. در ارتباط با این موضوع، دو سند تحت عنوان: "دیدگاهها و آمج‌های سازمان" و "جهات عمومی برنامه توسعه در ایران" از سوی شورای مرکزی اکثریت ارائه شده بودند که هیچکدام به تصویب نرسیدند. کنگره تنها به صدور قراری اکتفا نمود که به موجب آن، شورای مرکزی موظف است که پس از کار بیشتر بر روی اسناد مذکور، آنها را جهت تصویب به کنگره بعدی ارائه دهد. یکی از دلایل "بی‌برنامگی" اکثریت، مقاومت جناحهای نیرومندی در داخل این سازمان است که در ادامه سیاست‌های آرمان گریزانه و سوسیالیسم ستیزانه شان، منکر اهمیت برنامه و نقش آن در - حیات سیاسی یک حزب هستند. آنان با در پیش گرفتن سیاست "نان به نرخ روز" هرگونه برنامه‌نویسی و برنامه ریزی را خیالبافی ارزیابی میکنند. با این همه، طبعاً "بی‌ساخت" ماندن برنامه و آمج‌های اکثریت در کنگره سوم، این کنگره نتوانست با تصویب اسناد و قطعنامه‌های، سیاسی عمیقاً بورژوازی و لیبرالیستی سازمان فدائیان رابه تصویر کشد و دیگر بار - به کارگران و زحمتکشان و فعالین انقلابی جنبش چپ ایران ثابت کند که این سازمان همچون گذشته - ولی اینبار برای همیشه مبارزه برای انقلاب و - سوسیالیسم را به طاق نسیان سپرده است و دیگر حاضر نیست جز در لباس یک جمهوریخواه لیبرال، در کسوت دیگری ظاهر شود.

از میان اسناد و قطعنامه‌های تصویب شده، سه سند بخوبی سیمای سیاسی کنونی اکثریت را بیان میکنند. این اسناد عبارت بودند از: ۱- "سند خط مشی سازمان" که بابتد آورده ۵۹ درصد آرای موافق، مبنای عمل اکثریت تا کنگره آتی قرار گرفت. ۲- قطعنامه سیاسی که با اکثریت آرا به تصویب رسید و بر مواضع سازشکارانه سازمان فدائیان در برابر رژیم اسلامی مهر تأیید کوبید، و ۳- قطعنامه پیرامون "مناسبات سازمان با نیروهای ایروسیون" که با کسب ۶۲ درصد آرای موافق، برای نخستین بار، اتحاد و همکاری با طیف‌هایی از سلطنت طلبان را تجویز و به رسمیت شناخت. از اینرو کنگره سوم سازمان اکثریت را می‌بایست نقطه عطفی در برش قطعی این جریان از ایده‌های جنبش چپ ارزیابی نمود. کنگره‌ای که بابه تصویب رساندن وفورولاسیون ایده‌های تا کون بیان شده رفرمیستی، مرقاطعی با آرمانهای انقلابی و سوسیالیستی کشید.

در این کنگره ایده‌های عمیقاً ضد کارگری و ضد

## صد سال حق رای

مریم مولودی



امسال صدمین سالگرد برخورداری زنان از حق رای در نیوزیلند است، نخستین کشوری که در سال ۱۸۹۳ حق رای زنان را پذیرفت.

اما کسب حق رای زنان در همه کشورهای به آسانی و سرعت نیوزیلند، کسب نشد. زنان اکثر کشورهای پیشرفته جهان تا پایان جنگ جهانی اول به مبارزات خود برای کسب این ابتدائی ترین حق شهروندی ادامه دادند.

با رشد سریع صنعت و سرمایه‌داری در اروپا و آمریکای آغاز قرن ۱۹ دو جریان سیاسی سویا - لیستها و لیبرالها به سازماندهی حول حق رای عموم می پرداختند. در بسیاری از این کشورها در اثر مبارزات و تغییر ساختار نظام حکومتی متناسب با جامعه نوین صنعتی، حق رای عمومی به رسمیت شناخته شد، اما بصورت حق رای برای مردان محدود ماند. برای اولین بار در تاریخ، وسیعترین سازمان نیافته‌ترین مبارزات زنان در اروپا و آمریکا از اواسط قرن ۱۹، حول مسئله "حق رای زنان" شکل گرفت. یکی از مختصات این جنبش تسلیم ناپذیری آن بود. در پارلمانها و مطبوعات بحثهای داغی بر سر موضوع حق رای زنان و اصولا موجودیت زن بعنوان شهروند در گرفت. مخالفان حق رای زنان اعلام میکردند که زنان بعزت آنکه از هوش و تحمیلات کمتری برخوردارند و رای دادن يك وظیفه است و نه يك حق، پس بهتر که زنان از ادای این وظیفه "خطیر" معاف باشند. بسیاری استدلال میکردند که دخالت دادن زنان در امر سیاست موجب بوجود آمدن بحث سیاهی بین زن و شوهر میشود و این کانون خانواده را از هم خواهد پاشاند. در مقابل این استدلال، برای اولین بار جان استوارت میل، اقتصاددان و سیاستمدار لیبرال انگلیسی، رسماً دفاعیه‌ای را در پارلمان انگلیس قرائت کرد. او در این دفاعیه خواستار برابری زن و مرد در خانواده و اجتماع شد. او گفت: "من متقاعد شده‌ام که روابط دو جنس که یکی از این دو را بنام قانون تابع دیگری قرار میدهند،

فی‌ذاته غلط و یکی از موانع اصلی پیشرفت بشریت میباشد. این روابط باید جای خود را به برابری کامل بدهد." در سال ۱۸۷۹ کنگره سوسیالیستها، برابری زن و مرد را اعلام میکند. اما آنها در این دوره عمدتاً بر روی مسئله حق کار زنان تاکید دارند و حق رای زنان هیچگاه بعنوان يك خواست مرکزی و عاجل مورد توجه آنها قرار نمیگیرد. زیرا در دست یابی به آزادی زنان و برابری آنها با مردان، اثر کارساز نمیدانند. در شمال اروپا، در آلمان و کشورهای اسکاندیناوی نیز "حق رای زنان" هیچگاه در مرکز اصلی توجه قرار نگرفت. زنان این کشورها حول حقوق زن در خانواده و اجتماع، بحثابه شهر و ندان مستقل، مبارزات خود را سازمان میدادند. تنها در سال ۱۸۸۰ در حدود ۴۰٪ زنان آلمانی صاحب فرزند، ازدواج ناکرده بودند و در سال ۱۹۰۵ از هر ۱۲ کودک آلمانی يك کودک خارج از ازدواج به دنیا میآمد. تامین حقوق این زنان و فرزندانشان آنها را قانونی کردن و ولت‌های خارج از ازدواج و حمایت از مادران بدون شوهر، یکی از خواسته‌های اصلی زنان شمال اروپا بود. زنان آمریکائی تنها بعد از دهه‌ها جرات طرح چنین خواسته‌هایی را پیدا کردند. جنبش زنان در آمریکا، توسط زنان خرده بورژوا، بی تجربه در امور سیاست و محافظه کار شهرهای کوچک سازماندهی میشد، برای اولین بار در سال ۱۸۳۰ زنان آمریکائی در جریان مبارزات فدرال برده‌داری مسئله حق رای زنان را مطرح کردند. زنان آمریکائی عمدتاً با استناد به دستورات مذهبی و برای پاسداری از تقوای زنان، ضرورت وجود قوانین مدافع زنان را توجیه میکردند. اما از سال ۱۹۱۲ پس از آنکه ۹ ایالت آمریکائی به زنان حق رای اعطا کرد، جنبش طرفدار حق رای زنان آمریکا نیز به تبعیت از جنبش سافرجیت انگلیس جان تازه‌ای به مبارزه زنان آمریکا بخشید.

جنبش حق رای زنان در انگلیس، که از طرف روزنامه دیلی میل، در سال ۱۹۰۶، "جنبش

سافرجیت" خوانده شد، در سال ۱۹۰۳ در شهر منچستر، به همت زنان عضو حزب کارگر، بنیاد گذاشته شد. "اتحادیه سیاسی و اجتماعی زنان" مبارزات خود را با شیوه‌های مسالمت جویانه از قبیل جمع آوری امضا و برگزاری تظاهرات آغاز کرد و با رشدمخالفت بر علیه حق رای زنان، به شیوه‌های خشونت آمیز مبارزه نیز دست زد. با خشوع و مسالمت راه خود را باز کنید، بی آنکه به کسی آسیب و آزاری برسانید، اگر مساعی شما به جایی نینجامید، حاضر باشید تا خود را در راه آزادی، اگر نیاز افتد، حتی به کام مرکب‌سپارید. با این سخنان خانم پانکهرست، عضو سابق حزب کارگر و رهبر اتحادیه زنان، با توافق ۱۵۰ زن مصمم دیگر، راهی مجلس انگلستان شدند. صف زنانی که برای ملاقات با نخست وزیر وقت بطرف مجلس میرفتند، به میدان مقابل مجلس رسید و با یورش وحشیانه پلیس مواجه شد. کتک خوردگان و زخمیها به محلی در نزدیکی مجلس برای پانسمان زخمیها میرفتند و دوباره به صحنه نبرد باز میگشتند. بازگشت زنان مغرور، پانسمان شده، خونین و مبارز، پلیس را جری تر میکرد. آنها زنان را به کوچه‌های اطراف میکشاندند و با قساوت کتک میزدند. دامنه‌های آنها را با تحقیر بالا میزدند و آنها را زنان بی شوهر و ترشیدگان عقیم خطاب میکردند. اعمال پلیس با تشویق مخالفان جنبش سافرجیت که به تماشا ایستاده بودند، همراه بود. درگیری ۶ ساعت ادامه یافت. به هنگام غروب ۱۱۵ زن و ۴ مرد دستگیر شده بودند. این روز بنام جمعه سیاه در تاریخ مبارزات جنبش زنان انگلیس ثبت شد. جنبش حق رای زنان در هیچ کشوری بنامده انگلیس به خشونت کشیده نشد. زمامداران و محافظان نظام پدرسالاری چهره واقعی خود را در جریان جنبش سافرجیت عریان ساختند. آنها حتی به بسیاری

## شکست رفم ها و پیروزی مانیا :

### فلاکت بزرگ جامعه روس

#### نوشته آنتون کا پلیوک ترجمه م روشن

در حالیکه یلتسین، قهرمان " بازار آزاد " در روسیه، زمینه‌های دیکتاتوری عریان خود را فراهم می‌آورد، آوازه گران سرمایه‌داری در سراسر جهان این اقدام او را همچون پیکار جسورانه‌ای برای استقرار دموکراسی می‌ستایند. از نظر مدافعان سرمایه‌داری، بی‌اعتنائی یلتسین به قانون اساسی، آرای مردم و آزادیهای سیاسی مهم نیست، زیرا او ناگزیر است شرایط استقرار " بازار آزاد " را در سرزمینی تازه گشوده شده به روی سرمایه فراهم آورد. و از نظر آنها " بازار آزاد " بنیاد و مادر " دموکراسی " است. پس برای دستیابی به آن، همه چیز، حتی استفاده از دیکتاتوری عریان نیز مجاز است. کافی است " بازار آزاد " مستقر شود، " دموکراسی " به دنبال آن خود بخود پدیدار خواهد شد. اما برای آنکه بدانید " بازار آزاد " چه معنائی دارد، کافی است نگاهی گذرا به سرزمینی بیندازید که اکنون دروازه‌هایش را به روی این طاعون گشوده است. فلاکت بزرگ جامعه روسیه " نگاهی گذراست به این سرزمین طاعون زده که روسیه نام دارد. این مقاله که بوسیله آنتون کاپلیوک نوشته شده از شماره سپتامبر ۹۳ ماهنامه " لوموند دیپلماتیک " بفارسی برگردانده شده است.

سر دبیری

زمینی ۵ تا ۷ درصد افزایش پیدا کرده است (۳).

### جوانان، نخستین قربانیان

کودکان، آسیب‌پذیرترین موجودات این فرآیند فقیر شدن را تشکیل می‌دهند. بنابراین آمار رسمی، ۱۵۴۰۰۰ کودک، خانواده‌ها را ترک کرده و در زیر زمینها و ساختمانهای متروکه زندگی میکنند. بسیاری از آنان به دارو دسته‌های جوانان بزهکار تبدیل شده‌اند. در ۱۹۹۲، ۲۰۰۰۰۰ جرائم به ثبت رسیده، توسط این جوانان انجام گرفته‌است. این رقم، از مجموعه جرائم در ۲۵ سال گذشته بیشتر است. پدر و مادرها، کودکان خود را به دزدی یا فروش کالاها در خیابانها و بویژه در راهروی متروها، وامیدارند. حتی دختر بچه‌های ۱۲ ساله، به فحشاء و خودفروشی روی آورده‌اند. آنها معمولاً دویود " کار میکنند " و بکمک داروهای خواب‌آوری که در آشامیدنیها میریزند، جیب مشتریان خود را میزنند.

دلیل اصلی سقط جنینها (آمار رسمی از ۸ میلیون نام میبرد ولی باتوجه به سقط جنینهای اعلام نشده، این رقم به ۲۰ میلیون میرسد) در مشکلات اقتصادی نهفته است. در ۱۹۹۲، ۳۴۰۰۰ مادر از برعهده گرفتن نوزادان خود امتناع ورزیده و آنها را در زایشگاهها ول کرده‌اند.

ظرفیت یتیم خانه‌هایی که کودکان افسردگی را می‌پذیرند، لبریز شده است. در سن پانزده سالگی، نوجوانان باید این موسسات را ترک کنند، در حالیکه بسیاری از آنان از انواع بیماریها رنج می‌برند. دو سوم این جوانان، در نتیجه مسائل روانی یا کندی در رشد ذهنی، علیل شده‌اند. عده زیادی از آنها صفوف جوانان بزهکار را بزرگ و بزرگتر خواهند کرد.

در مدارس بخاطر فقدان بودجه، وضعیت مصیبت بار شده است. غذاخوریها ی مدارس میبندند، و معلمین که حقوق ناچیزی دریافت میکنند، بی تفاوتی زیادی از خود نشان میدهند.

شکشان بدست آرند. پس انداز بسیاری از آنان در نتیجه سرعت صاعقه وار تومی که سال گذشته به رقم نجومی ۲۶۰۰ درصد رسید، دود شده و به هوا رفته است. بسیاری از بیکاران در آنجا، جوانان و بویژه زنانی که کاری پیدا نکرده‌اند، بشدت در سختی و تنگنا افتاده‌اند. موج بیکاری که سرتاسر این کشور پهناور را در بر گرفته است، تا سه یا چهار سال پیش از این پدیده‌ای ناشناخته بود. ۸۰ درصد بیکارانی را که در مسکو ثبت نام کرده‌اند، زنان تشکیل میدهند (۱). آقای کنادی ملیکیان، وزیر امور اجتماعی در میان بهت و حیرت همگانی، زنان را علناً دعوت کرده که در خانه مانده و به امور خانه‌داری و بچه‌داری بپردازند و بگذارند که مردها کارهای بیرون از خانه را انجام دهند (۲). در ۱۹۹۰ در اتحاد شوروی، زنان ۵۱ درصد نیروی کار را تشکیل میدادند (این رقم در آمریکا ۴۵ درصد بود) نسبت اشتغال زنان اکنون زیر ۵۰ درصد بوده و با بستن کارخانه‌ها، مدام در حال کاهش است. بر اساس طرحی بنام " خانواده و حقوق او " که به " شورای عالی " عرضه شده است، از این پس مهد کودک و محل بازی صبحی، برای کودکانی که مادرشان در بیرون از خانه کار میکنند، وجود نخواهد داشت. " انجمن زنان روسیه " که یک میلیون عضو دارد، علیه این سیاستی که هدفش بیرون انداختن زنان از بازار کار است، اعتراض کرده است، ولی نتیجه‌ای نداشته است.

امروزه یک بیکار ثبت نام کرده، میانگین مبلغی حدود ۴۷۰۰ روبل (یعنی کمتر از ۳۰ فرانک) در ماه میگرد. حداقل دستمزد، ۷۷۴۰ روبل (حدود ۴۷ فرانک در ماه) است. آستانه فقر، سرانه ۳۰۰۰۰ روبل در سال تعیین شده است، و ۸۷ درصد جمعیت، درآمدی کمتر از آن دارند. مطابق آمار وزارت امور اجتماعی از این پس خانواده بیش از ۸۰ درصد درآمد خود را صرف تغذیه میکند. از سوی دیگر در فاصله ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ مصرف گوشت ۱۴ درصد لیبیات ۲۵ درصد، ماهی ۲۴ درصد و میوه ۱۹ درصد تنزل کرده است. در مقابل مصرف نان و سیب-

در سرتاسر روسیه، اقتصاد کشور بی وقفه رو به وخامت میرود و خطر فروپاشی قدرتمند روسیه بشکل خطرناکی تشدید میگردد. بمنظور مقابله با نارمائی، پرزیدنت یلتسین، در طرح جدید قانون اساسی، می‌خواهد اختیارات خود را به ضرر پارلمان افزایش دهد. لیکن مبارزه مزمین بین دو مرکز قدرت هر گونه شانس پرداختن به مسائل واقعی جامعه را که در نتیجه نابرابریهای عظیم و سخت، فقر و گسترش جرائم به یغما رفته است، باز میدارد.

هر روز صبح، درست در وسط گرمای ماه ژوئیه همانند اوج روزهای سرد زمستان، هزاران نفر فروشنده سرپا و سرگردان، و هزاران خریدار در استادیوم بزرگ لنین، در فاصله‌ای نه‌چندان دور از رودخانه مسکو، در مرکز مسکو، جمع میشوند. در آنجا، همانند دهها جای دیگر نظیر ایستگاههای راه آهن، خروجی متروها، فضاها خالی و خیابانها، این بازارهای پایان ناپذیر فلاکت و بدبختی، بزرگوار میگردد که نشانه‌های فقیر شدن جامعه روسیه و تمامی مردم است. در میان این ازدحام، یک مرد بازنشسته چند بشقاب بدست، با حوصله تمام منتظر یک خریدار است. در کنار او زنی تقریباً پنجاه ساله یک شیشه اوپنکلن ساخت لهستان بدست گرفته‌است. در فاصله نه‌چندان دور از آنها، دانشجویی لباس چین ساخت یوگسلاوی میفروشد. و پیرزنی یک بطری شامپانی محلی در یک دست و دو پاکت سیگار روسی کاسوس، با کیفیتی متوسط در دست دیگر برای فروش عرضه میکند. کنار او زنی دیگر میگوید " چای گرچی دارم، بخردید "، یکی فرش مستعمل میفروشد و دیگری عروسک ساخت چین. مادر بزرگی (بزان روسی بابوشکا)، یک بسته کیک خشکیده‌ای را که با قیمت سوید خریداری شده است، می‌خواهد بفروش رساند. در این بازارهای غم‌انگیزی که بعد از فروپاشی شوروی بوجود آمده‌اند، هر چیزی قابل‌تصوری پیدا میشود. در مسکو مانند همه شهرهای روسیه، مردم از هر سن و سالی چیزی بدست برای فروش می‌آیند، تا لقمه‌ای برای سیر کردن

این بانکها در جای مداری که بخاطر تضییقات بود -  
جای تعطیل میگردد ، افتتاح میشوند . باین  
ترتیب دوسوم از مهد کودکها ، بخاطر مسائل مالی  
بسته شده اند (۶) ، حال آنکه دست قدرتمند جنایت  
سازمان یافته ، هیچ فرصتی را برای پول اندوزی از  
دست نمیدهد .

بی تردید ، کتابهای درسی ، جزو موارد  
نادری هستند که قیمت آنها هنوز پائین مانده است ،  
با اینهمه همه جا کمبود وجود دارد : مافیا آنها را  
در مقادیر عظیمی ، البته بقیمتی نازل میخرد و آنها  
را به قیمت کاغذ مستعمل میفروشد . باین ترتیب  
یک تن کتاب ، با احتساب هزینه حمل و نقل بکس  
برای محتکر ، بین ۳۰ تا ۴۰ دلار تمام میشود ، در  
غرب به ۴۰۰ دلار باز فروخته میشود (۷) . این  
کتابها در مقیاس هزاران تن به غرب فرستاده  
میشوند .

خانم ناتالی همسر الکساندر سولژنیتسین  
هنگام سفر به روسیه با مشاهده این وضعیت شوکه  
میشود . او در مصاحبه با رادیو مسکو ، میگوید :  
" همه به تجارت روی آورده اند ، و علم را در ظرف  
زیاله انداخته اند . بالشویکها بیشتر از صاحبان  
قدرت امروزی به علم علاقمند بودند (۸) " . در  
نتیجه شهرهایی که در سیرری برای پژوهشهای  
علمی بوجود آمده بود ، در احوالتی مرگ آلود  
خالی میشوند . آکادمیگرو ( یا شهر آکادمی ) که  
سابقا مرکز پژوهشهای در سطح بسیار عالی بود ،  
اکنون روی به زوال و قهقرا گذاشته است . حقوقها  
بسیار پائین هستند و پژوهشگران ، انگیزه های  
ناچیزی دارند . فرار مغزها ، کار روزمره را مختل  
ساخته است . پنجاه تن از اعضای موسسه پژوهشهای  
ژنتیک ، بخارج و غالبا به آمریکا مهاجرت کرده اند ،  
در بخش فیزیک دانشگاه نووسیمبرسک نیز وضع  
بر همین منوال است . خانم ناتاشا تومانووا ، پژوهشگر  
هشکر آکادمیگرو ، میگوید : " علم تنها حوز ه ای  
بود که همه چیز در آن بخوبی جریان داشت . اکنون  
علم نیز قربانی بازار شده است " (۹) . در سال  
۱۹۷۱ متوسط سن پژوهشگران ۳۰ سال بود ، حال  
آنکه اکنون ۵۰ سال است . جوانان دیگر برای ادغام  
در بین اکیپهای علمی موجود ، رغبتی نشان  
نمیدهند .

در سال گذشته ، بودجه بهداشت ، ۳۹ درصد  
کاهش داده شده است . خدمات بهداشتی ، روز به  
روز خرابتر میشوند : بیمارستانها رویه ویرانی  
گذاشته اند ، کمبود همه چیز احساس میشود . محل -  
های خدمات درمانی ، کهنه و غالبا غیر بهداشتی  
هستند . ۴۲۰ درصد بیمارستانهای روسیه آب گرم  
ندارند و ۱۸ درصد از بیمارستانها فاقد سیستم  
فاضلاب میباشند . مراقبتهای بهداشتی بدلیل  
فرسودگی ابزار و وسایل پزشکی ، نامرتب و هر از  
گاهی است . غالبا خانواده های بیماران باید خود  
دارو و تغذیه را فراهم سازند . در حالیکه کلینیکهای  
خصوصی برای خدمت به " نوکیسه ها " پدیدار  
میشوند ، پنج بیمارستان ، از جمله مرکز ۱۱۰۰ تخت  
خوابی سرطان شناسی ، در تابستان ۱۹۹۳ به بیانه

مراحل يك سفر طولانی ۱۹۹۲ - ۱۹۱۷



اشتراکی شدن (سالهای ۲۰)



صنعتی شدن (سالهای ۳۰ - ۴۰)



اتوماتیزه شدن (سالهای ۶۰)



کامپیوتریزه شدن (سالهای ۷۰ - ۸۰)



خصوصی شدن (سالهای ۹۰)

خسرونت در بین بچه های مداری عمومیت پیدا میکند  
که خودمقدمه ای است بر آنچیزی که در ارتش علیه  
تازه بخدمت آمده ها و ضعیف ترها اعمال میگردد (۴) .  
در سن پترزبورگ (لنینگراد سابق) دو بچه  
مدرسه ای ، دوست خود را بخاطر تصاحب پالتو  
او ، میکشد . مدیر مدرسه در وضعیت بن بست  
گیر میکند : قانون اجازه نمیدهد که بچه های کمتر  
از ۱۴ سال به زندان فرستاده شود و از آنجائیکه  
نمیخواست این دو بچه در خیابانها ول شوند ، آنها  
کافی السابق به مدرسه میآیند .

بعد از کودتای اوت ۱۹۹۱ ، سازمانهای  
کمونیست پیشاهنگی (برای ۹ تا ۱۴ ساله ها) و  
کاسامول ، منحل شده اند و هزاران مرکز جوانان ،  
کلنی های تعطیلات ، تئاترها و زمینهای ورزشی  
بسته شده اند . در مقابل ، کلونهای پولی ، مخصوص  
بچه های نوکیسه ها ، افتتاح گردیده اند .

سیستم مدارس ، از خصوصی کردنهاد راسان  
نمانده است . مدارس مخصوص شاگردانی که والد -  
ینشان میتوانند مبالغ هنگفتی به ارز بپردازند ،  
گشوده شده اند . معلمین بسیار خوب در این مدارس  
هستند و برخلاف اکثر مدارس دولتی ، شوفازها  
در تمامی زمستان کار میکنند . شبکه مدارس اگرچه  
در حد مطلوبی نبود ، ولی دستکم نیاز اکثریت را  
برآورده میساخت که سرعت رو به قهقرا میبرد .

در دانشگاهها سیستم کنکور ، با سیستم  
پاکتپایی که در جیب مدیران آنها آسته لیز داده  
میشود ، به گنگوری مخاعف تبدیل شده است . مسلما  
فرزندان خانواده های پولدار دغدغه خاطری از این  
نظر بخود راه نمیدهند . حتی در داخل دانشگاه  
دولتی مسکو ، مدارس خصوصی پولی گشوده شده  
است . دروس شبانه دیگر بندرت وجود دارند و  
دانشجویانی که کار میکنند ، دیگر بسختی ممکن  
است که بتوانند بعد از یک روز کاری ، در کلاس  
درس حاضر شوند . بورس تحصیلی بیشتر از ۳۰۰۰  
تا ۴۰۰۰ روبل در ماه نمیشود . بدون کمک والدین  
بویژه در رشته های پزشکی و علوم ، زندگی اگر نه  
غیر ممکن ، دستکم بسیار سخت و دشوار است ، و در  
این میان پدیده ای بسیار شایع شده است : دختران  
دانشجو ، نه تنها برای تامین هزینه های تحصیلی  
خود ، بلکه همچنین برای تامین مخارج مثلا عمل  
جراحی پدر یا مادر خود ، دوتا چهار بار در ماه سه  
فاحشگی میپردازند . پاره ای از پدر و مادرها ، چشم  
خود را میبندند .

در این روسیه درهم آشفته ، همه ارزشها  
ناپدید میشوند و تنها تنها یک ارزش بجا مانده  
است : پول . بانکها ، قارج وار سبز میشوند . بدو ن  
احتساب دفاتر تبدیل پول - که فقط در شهر مسکو  
۱۲۰۰ دفتر تبدیل پول وجود دارد - ۱۵۵۵ بانک  
در کشور به عملیات بانکی مشغولند . آقای ولادیمیر  
کوسف ، مدیر سرویس مالیاتهای دولتی ، افشا ،  
میکند که ۷۹ درصد از بانکها ، قوانین مربوط به  
فعالیتهای بانکی را نقض کرده و ۹۰۰ میلیون روبل  
مالیاتیهای خود را در سال گذشته مکثوم داشته اند (۵) .

آنان در گذشته از رژیم پیشین حمایت میکردند، اکنون در ستایش عظمت پادشاه جدید، یعنی بازار، از همدیگر گوی سبقت میربایند. در جریان میز گردی که عده‌ای از این جماعت نیز حضور داشت چنین کلماتی رامیشد شنید: " مبارزه برای عدالت اجتماعی، علت اصلی همه بدبختیهای بشری است" (۱۶).

در این سرزمین، همه چیز حتی تبلیغات نازی مجاز است. در مقابل مقبره لنین، مدالهایی که نشان ملیب شکسته بر آنها نقش شده است، همه گونه ادبیات نازی از جمله ترجمه کاملی از " نبرد من " هیتلر یا مقدمه ناشر روسی آن بفروش میرسد، که از این عبارت که " یهودیان دشمن جاودانه نوع بشرندو باید مردمان بیمار را نابود ساخت " کاملاً حمایت کرده است. آکسانند ر بارکاجوف، رهبر حزب نازی روسیه، در مصاحبه‌ای با یک روزنامه توده‌ای میگوید: " آری من نازی‌هستم هیتلر، قهرمان من و قهرمان خلق آلمان و همه خلقهای نژاد سفید میباشد " (۱۷). نازیهای روسی یهودیان را متهم میکنند که " همیشه بر سر قدرت هستند "، و مسئول فرم مصیبت بار پولی ژوئیسه ۱۹۹۳ میباشدند که اینهمه بر مردم معمولی لطمه زده است!

شعار " هرکس برای خودش " درهمه جا بکار بسته میشود. مناطق، یکی بعد از دیگری خود را " جمهوریهای مستقل " اعلام میکنند تا آزادی‌بهره برداری از منابع خودو امنا قراردادهای اقتصادی با خارج را داشته باشند. باین ترتیب در اول ژوئیسه ۱۹۹۳ در منطقه اسوردولوسک، که بوریس یلتسین کار خود را بعنوان رئیس حزب کمونیست در آنجا شروع کرده بود و بسیاری از همکاران نزدیکش نیز از آنجا هستند، بطور یک جانبه‌ای خود را " جمهوری اورال " اعلام نمود. این منطقه که شش تنفسی روسیه مرکزی بشمار میرود، مرکز مجتمع عظیم تسلیحات سنگین میباشد که به بودجه فدراسیون روسیه، ۹۵/۵ میلیارد روبل کمک رسانده است، و در مقابل از صندوق کرملین فقط ۲۹/۸ میلیارد روبل در سال، دریافت کرده است (۲۱ جمهوری ری فدراسیون پول بیشتری دریافت میکنند و کمتر میدهند). هر فردی در اسوردولوسک، ۴۰۰۰ روبل در سال به بودجه فدراسیون پرداخت میکند، حال آنکه جمهوری تاتارستان، بعنوان مثال، حتی یک کویک‌نیز نمیبپردازد. لیکن کلمه " همبستگی " از فرهنگ لغات ناپدید شده است. این یکی از سنگینترین نقطه‌های شکست کمونیستاست که نتوانستند هنجارهای نوینی از هدایت اجتماعی را اتخاذ کنند. همیاری و همبستگی؟ گوئی همه ایده‌آلهای ترقیخواهانه، در چشم بهم زدن محو گردیده‌اند.

منابع

- ۱- پراودا، ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۲- ایزوستیا، ۱۱ فوریه ۱۹۹۳

بقیه در صفحه ۲۶

به فعالیت مشغول هستند که هر کدام مناطق معینی را بین خود تقسیم کرده‌اند (۱۳). قوانین متضاد و بی نظمیهای که با خصوصی کردنها همراه است کار این باندها را آسانتر میسازد. شرکتهای خیالی، بنگاههای خصوصی شده را، با درجه معینی از موفقیت، بتصرف خود درآورده‌اند. سفته‌بازان متعلق به محافل جنایت سازمانیافته، قیمت قبض‌های سهام، خصوصی کردنها را که به هر شهروندی اختصاص داده میشود، و قیمت اولیه آنها ۱۰۰۰۰ روبل تعیین شده است، به ۴۰۰۰ روبل کاهش میدهند. آنگاه عوامل آنها که در سراسر مسکو پخشند، پیشنهاد خرید این قبضهای سهام را مینمایند، که در ظرف چندماه، دو مرتبه، همان قیمت اسمی اولیه خود را پیدا میکند. باین ترتیب اگر نگوئیم میلیونها، صدها هزار قبض سهام، در چند سفته‌بازان میافتد.

بخش بانکی، صد البته توجه " مافیا " را بخود جلب میکند. مدیران چندین موسسه بزرگ با انتشار درخواست خود در روزنامه‌ها، از پرزیدنت یلتسین تقاضای مبارزه با این پدیده را کرده‌اند و " مافیا " را مسئول مرگ ده کارمند بانک، تاکنون اعلام کرده‌اند (۱۴).

مسکوکم کم به شیکاگوی دهه ۱۹۳۰ شباهت پیدا میکند. در ماههای اخیر، پیکاری مرکب از بین دسته‌های رقیب، بیش از ۵۰ مرده در جامع عمومی ( نظیر رستورانها و نمازخانه‌ها ) یا در کمینگاه‌ها بجا گذاشته است. پلیس برای مبارزه با این جنایست سازمانیافته که اضافه بر هر چیز دیگری مجهز به سلاحهای مدرن در دیده شده از زرادخانه‌های ارتش سابق شوروی میباشد، افراد کافی در اختیار ندارد. از این گذشته باتوجه به حقوق ناچیزی که میگیرند، انگیزه‌ای برای اینکار ندارند و خیلی آسان میتوان سکوت آنها را با پول خرید.

پلیس روسیه معروف به یکی از فاسدترین پلیسهای جهان است. در یک گزارش جامع درباره جنایت سازمانیافته چنین آمده است: " در روسیه بوریس یلتسین، قدرت اجرایی دولت و مافیا با هزاران رشته در فضای تاریک درهم تنیده‌اند. علیه ۳۰ هزار پلیس، سرباز و کارمند، بازپرسی جریان دارد. ۰۰۰ جنایت مافیایی، رشدی استثنائی پیدا میکند. پولی نخواهد کشید که باندهای جنایت روسی، به بزرگترین دارو دسته جنایست در سیاره ما تبدیل خواهند شد " (۱۵).

فضای انحطاط، سستی و بی تفاوتی، غلبه کرده است. خدمات از بد به بدتر تبدیل میشوند. نوکیسه‌ها، سوار بر ماشینهای مرسدس، پورشه ماسه راتی و حتی رولز رویس، جولان میدهند ( رولز رویس اخیراً شعبه‌ای را در مسکو افتتاح کرده است ) اینان، مهمانیهای باشکوه و همچنین مسابقات جنگ بین سگها - که در آمریکا و اکثر کشورهای اروپایی ممنوع میباشد - ترتیب میدهند، در حالیکه بر انبوه کثیر فقرا و بیچارگان هر روز افزود میشود.

روشنفکران همواره این الوقت، که اکثریست

تعمیرات، رسماً درخود را بسته‌اند. در واقع - میخواسته‌اند با این بهانه، برای کاهش کسربودجه صرفه جویی کرده باشند.

بیماری سل دومرتبه بازگشته‌است، تا ۱۹۹۲ از هر ۱۰۰۰۰۰ نفر، ۳۵ نفر دچار بیماری سل بودند لیکن اکنون این بیماری با سرعت زیادی گسترش مییابد و مطابق پیش‌بینی کارشناسان، در ظرف دو تا سه سال به ۱۰۰ نفر در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر خواهد رسید (۱۰). داروی ضد سل بسیار گران است: ۳۵۰ روبل برای هر کپسول. باتوجه به اینکه در هر روز دو کپسول بمدت یکماه باید مصرف شود، میتوان حدس زد که یک حقوق متوسط ماهانه کاملاً بر باد میرود. بدلیل فقدان واکسن، دیفتری نیز در ابعاد غیر منتظره‌ای دوباره پیدا شده است.

زندانبانها دیگر توان تغذیه زندانبان را ندارند بدهی سه بازداشتگاه اصلی مسکو، به ۲۸۹ میلیون روبل بالغ میشود. خانواده‌های زندانبانان - در استان آنان باید به زندانبان کنسرو بفرستند (۱۱) حتی مرده‌ها نیز به دو دسته تقسیم میشوند. یک دفن و کفن ساده اما درخور شان آدمیزاد، ۷۰۰۰۰ روبل آب میخورد. از اینرو خانواده‌هایی که از عهده پرداخت چنین پولی برنمیآیند، مرده را در مردخ شور خانه رها میکنند، و وقتی تعداد آنها به ۳۰ یا ۴۰ عدد رسید، در گودالهای جمعی بچاک سپرده میشوند.

در روسیه امروز بدلیل فساد رایج در بین بسیاری از کارمندان، هرگونه انجام خدمتی را میتوان با پول خرید، و آدمهای غیرفاسد انگشت شمارند. یک روزنامه نگار سوئدی بنام آندرس هلبرگ، با دلیل و مدرک ثابت کرده است که میتوان حتی یک پاسپورت واقعی روسی را بمبلغ ۱۰۰ دلار خرید. او خود توانسته بود یک پاسپورت با نام خود بنام بوریسویچ، که در اداره ثبت احوال بانام خانوادگی و اسم کوچک، رسماً نیز به ثبت رسیده بود، بخرد. هنگامیکه او این اقدام خود را علناً منتشر ساخت، این سوئدی را جزو لیست افراد ممنوع الورد به سر تاسرخاک روسیه قرار دادند (۱۲).

د فرودگاه بین المللی مسکو، نزدیک پست کنترل پلیس، آکپی‌ای به دیوار زده‌اند که هرگونه انعام یا هدیه در هر شکلی را ممنوع اعلام میدارد: بارها مشاهده شده است که بعضی‌ها هنگام عرضه پاسپورت خود در لابلای آن اسکناس دلار یا دیگر ارزهای محکم گذاشته‌اند، و کارمندان چشم خود را بر این اعمال خلاف بسته‌اند!

## مهمانیهای باشکوه و جنگ سگها

شهروندان نگرانند. اضافه‌بر بهای سنگین بحران، بدتر شدن وضعیت امنیت فردی، آنان را دل‌نگران ساخته است. در طی ۶ ماه اول ۱۹۹۳ نسبت قتل ۴۷ درصد ( ۴۸۰۰ قتل ) و تجاوز به زنان ۱۵/۸ درصد افزایش یافته است. سه هزار گروه جنایت سازمانیافته ( بزبان محلی به آنها " مافیا " میگویند ) در روسیه، تحت رهبری ۱۵۰ تشکیلات

# سکوت و آلودگی

برای مدافعان سوسیالیسم و دموکراسی

## مطبوعات کارگری؛

## گامی عملی در راستای

## ایجاد تشکل سراسری کارگران

### یک پاسخ جویده

#### جلال

میگویند در جنگ بهترین شیوه دفاع حمله است. و این روشی است که رفیق شالکونی در مقالشی در راه کارگر ۱۰۶ علیه نظرات من اتخاذ کرده است. منتها رفیق ما نتوانسته در کار بست این روش ماهرانه عمل کند؛ در نتیجه به جای برهم زدن آرایشی فکری من به آشفته کردن مواضع خود پرداخته و مجبور شده بسیاری از محکمترین مواضع سیاسی خود را زیرسؤال ببرد. جلوتر توضیح خواهم داد که چطور این اتفاق افتاد است. در این نوشته من نمی‌خواهم به غیظ و غضب رفیق جواب بدهم چون مرا از هدف اصلی دور میکند. بعلاوه چیزی عاید خواننده نخواهد شد که من بخواهم وقتم را صرف انکار افترا ناتی چون " دست بستن از سوسیالیسم"، "دعوت به همکاری با جمهوری اسلامی"، راه کم کردن به راه کارگر " و غیره بکنم. هر خواننده صادق و بیطرفی میتواند با مراجعه به مقالات من ماهیست سیاسی نویسنده را دریابد. بنابراین در اینجا هم قصد ندارم با تکرار مقالات گذشته خواننده را مشغول کنم. لب حرف من در همه مقالات پیشین در دو جمله عبارتند از اینکه اولاً میان جمهوری اسلامی و طبقه بورژوازی ایران در مجموع دیوار عبور ناپذیری کشیده نشده، ثانیاً، امکان‌ناقص اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی مشخصی برای نزدیکی آنها به وجود دارد. ثالثاً پدیده جمهوری اسلامی بچتابه یک گسست در روند تکامل نظام سرمایه داری و سیستم دولت مدرن بورژوازی، از مقطع پایان جنگ پس مرگ خمینی در راه همپیوندی با سرمایه داری و طبقه بورژوازی قرار گرفته. و رابعاً این مسیر در متنی از تضادها و تشنج‌های جاری است. و فقط در حد یک امکان باید نگرسته شود. مجموع این تحول رامن درعبار روشن استحاله بورژوازی جمهوری اسلامی بیان کرد نام و در ضمن صراحت داد نام که بعلت خصلت استبدادی هر دو طرف، این روند متساراً دمکراتیک شدن دولت در ایران نبوده، بنابراین هیچیک از دو طرف نمیه پایانی برای اتحادهای سیاسی ما در جهت مبارزات دمکراتیک باشد.

اما رفیق شالکونی اولاً یک چنین تحولی را از بیخ انکار میکند و ثانیاً معتقد است که اصولاً اعتقاد به این استحاله مترادف لیبرالیسم و درغلطیدن به همکاری با رژیم است. بهمین خاطر از من سؤال میکند آیا جناحی را که میخواهد در درون جمهوری اسلامی مبتکر این تحول باشد مترقی ارزیابی نمی‌کنم و دفاع از او را لازم نمیدانم. هم خود این سؤال و هم مسأله سازش کاری ای که به من چسبانده نشان میدهد در نظر رفیق آدم باید قیرا از بورژوازی در برابر رژیم اسلامی حمایت کند. مثلاً ما ناکزیریم میان دولت شاه و خمینی از دولت شاه دفاع کنیم. چون در هر حال او مترقی‌تر است. این سؤال را هرکس غیر از رفیق شالکونی از من میکرد باعث تعجب نمیشد. چون ما هر دو سابقه مشترکی در برابر اینگونه سؤالات که معمولاً از ناحیه حزب توده میشد داشتیم. مثلاً بحثهای مربوط به تحول دولت و جامعه ما در دوران دهه چهل را بیاد بیاورید. ما در برابری این سؤال که بالاخره این تحولات که در مقایسه با جوامع فئودالی و دولتهای عقب مانده استبدادی مترقی ترند چه پاسخی میدادیم. آیا مامل باوثیستها بقیه در صفحه ۱۷

#### صمد سلطانی

جنبش کارگری ایران شرایط بسی دشواری را از سرمیگذراند. تعرض همه جانبه سرمایه‌داران و رژیم جمهوری اسلامی به حقوق و سطح معیشت طبقه کارگر، اخراجهای گسترده در سطح کارخانجات و مراکز صنعتی، بیکاری میلیونی و بسیاری عوامل دیگر فشار شدیدی را بر طبقه کارگر کشورمان وارد میکند. تمامی دستاوردهای جنبش کارگری طی دهه گذشته در معرض هجوم وحشیانه سرمایه و دولت قرار گرفته است، در چنین اوضاعی اقدامات و تلاشهای کلیه فعالین جنبش کارگری اهمیت ویژه‌ای مییابد. حقیقت آنست که بدون به هم پیوستن این فعالین، جنبش کارگری قادر به دفاع از دستاوردهای موجود و پیشروی در راه اهداف مقطعی و دورهای خود نخواهد بود. سازمان ما نزدیک به یکسال است که مسئله تشکل سراسری کارگری را طرح کرده و تلاشهای فکری و عملی معینی را در این راستا سازمان داده است. در قطعنامه کمیته مرکزی درباره تشکل سراسری عنوان شده است که تلاش اصلی برای ایجاد چنین تشکلی در اقدام از با لا است. اما اگر بخواهیم گامی به جلو برداریم باید بدانیم که راهها و وسایل گردآوردن و مرتبط کردن فعالین و پیشروان کارگری کدام است. اگر کارگران پیشرو را نیروی اصلی پیش برنده این اقدام از بالا میدانیم، طبعاً باید این نیروها را در این جهت سازمان دهیم و تمامی تلاشهای فعالین کارگری سازمان معطوف به این امر باشد. از چنین دیدگاهی است که مطبوعات کارگری اهمیت خاص خود را پیدا میکند. در این نوشته سعی میکنم به طرح رهتوس مسئله بپردازم، در ضمن لازم به توضیح است که بعلت محدودیت صفحات ستون آزاد نشریه تنها بگونه‌ای فشرده به عمده‌ترین محورهای اشاره کنم.

۱- در صورت عام و همیشگی مطبوعات کارگری تردیدی وجود ندارد. تجربه صد و پنجاه ساله جنبش کارگری جهانی نشان داده است که مطبوعات کارگری همواره یکی از ابزارهای لازم برای پرورش و تربیت دمکراتیک و سوسیالیستی طبقه کارگر بوده است. اما آنچه امروز ما را به طرح چنین مسئله‌ای میکشاند، نه ضرورت عام مطبوعات کارگری بلکه ضرورت مشخصی آن در شرایط کنونی جنبش کارگری ایران است. در اوضاع فعلی که مبارزات کارگری در سطح واحدهای جداگانه دیگر نمیتواند حتی ابتدائی ترین مطالبات اقتصادی کارگران را تأمین کند، در شرایطی که هرگونه بهبود موقت و کوچکی در زندگی کارگران نیازمند و اکنش عمومی و سراسری کارگران است، مطبوعات کارگری نقش ویژه‌ای در مرتبط کردن فعالین کارگری دارد. شکلگیری نشریه یا خبرنامه‌هایی که خود کارگران اقدام به تهیه چاپ آن نمایند، میتواند یکی از گامهای اساسی و عملی در راه ایجاد تشکل سراسری کارگران باشد. این امر بطور بلاواسطه‌ای نیز در خدمت دامن زدن به مبارزه مستقل کارگری و گردآمدن طیف قابل توجهی از کارگران به دور رهبران عملی و پیشرو کارگری است. از این روسته مسئله انتشار مطبوعات کارگری باید بطور جدی و در اسرع وقت مورد بررسی قرارگیرد.

۲- مطبوعات و روشنگری علنی که چندین سال است منتشر میشوند هیچگونه توجهی به مسائل کارگری ندارند و باتوجه به دلایل و عوامل بقیه در صفحه ۱۶



### مطبوعات کارگری: ●●●

گونگون، امکان پرداختن مجلات مذکور به مسائل کارگری کاملاً منتفی است. از اینرو تلاش فعالین کارگری در این دوره باید عمدتاً متوجه انتشار مطبوعات مستقل کارگری بصورت نیمه علنی و مخفی باشد. چرا که با توجه به اوضاع سیاسی جامعه انتشار مطبوعات کارگری علنی - دستکم در این دوره - ناممکن است.

۲- پیشنهاد من این است که تعدادی از واحدهای سازمان که در محیطهای کارگری مستقرند و یا به این محیطها اشراف دارند از هم اکنون در تدارک انتشار خبرنامهها یا نشریاتی باشند. این کاری است دشوار اما ممکن و دارای نتایج بسیار ارزشمند. طبقه کارگر باید به تدریج پی برد که بخشی از جنبش کارگری در داخل کشور در حال سازماندهی مبارزه ای جدی است. کارگران بطور کلی و حتی کارگران پیشرو باید از تلاشهای سایر فعالین کارگری مستقل و کمونیست که از درون خود آنها به مسابزه برخاستهاند، آگاه شوند. مطبوعات کارگری پاسخی است به این ضرورتها پاسخی است عملی به تمامی کارگران که " رهایی کارگران تنها به دست خود کارگران ممکن است " انتشار مطبوعات کارگری مبارزه مستقل کارگری را دامن میزند و بلا تردید جوشها و غلیانی را از پائین به دنبال میآورد. مطبوعات کارگران را به یکدیگر و به تشکل نزدیک میسازد و یک آلترناتیو واقعی کارگری - آلترناتیوی متعلق به خودشان - را در بین آنها مطرح میکند. علاوه بر این، شکلگیری مطبوعات مستقل کارگری دامنه مبارزات مخفی و نیمه علنی کارگران را گسترش میدهد و بدین ترتیب بر رژیم فشا میآورد تا فعالین کارگری علنی و مبارزات علنی کارگران را تحمل نماید.

۴- انتشار نشریات یا خبرنامههای کارگری رامیتوان از تیراژ ۲۰۰ تا ۵۰۰ عدد و در فواصل یک یا حتی دوماه شروع کرد. در ابتدا لازم نیست که این نشریه یا خبرنامه حتی بیش از یک برگه باشد چرا که این امر در عین برآورده ساختن خواستهای ما در آغاز، بسیاری از مشکلات فنی و امنیتی را نیز کاهش میدهد. با این حال برای انتشار این خبرنامه ملزومات گوناگونی وجود دارد که باید آنها را شناخت. قبل از هر چیز تشکیل یک هسته سفت و محکم از کارگران پیشرو و روشنفکران انقلابی و متعهد - به منافع کارگری لازم است. چنین ترکیبی علاوه بر ارتقا، کیفیت خبرنامه میتواند بسیاری از دشواریهای فنی را نیز هموار نماید. واحدهای سازمان باید یا خود به تشکیل چنین هستههایی اقدام نمایند و یا به کارگران پیشرو برای اینکار کمک کنند. اما در هر دو حال باید بر مبارزه مستقل کارگری - و نه مسائل ایدئولوژیک و سازمانی - تاکید شود. حتی المقدور باید خود کارگران در آغاز کار در این هستهها باشند. اما اگر در ابتدا این امر ممکن نشد باید مطالب نشریات بگونه ای باشد که همواره بتواند کارگران پیشروی مستقل را به کار با خود جلب کند. در حال حاضر کارگران مبارز و مستقلی هستند که میتوان اینکار را با آنها شروع کرد. باید خود کارگران صاحب نشریه باشند و امور آنها بگردانند و کار مشترک و گروهی در این مجموعه به هیچوجه نباید با نوعی تقسیم کار از بالا به پائین و عمودی یکی گرفته شود. کارگران پیشرو خود در همین کار میتوانند برخورد دمکراتیک با مسائل و دمکراسی را بمثابه شیوه زندگی و ارتباط جمعی بیاموزند. در نظر داشته باشیم که هدف اصلی ما از انتشار چنین خبرنامههایی نزدیکتر کردن صفوف پیشرو و حرکت بسوی تشکل سراسری است و طبیعتاً در این امر توجه به کیفیت کار و گسترش افقی اهمیت مییابد، چرا که انتشار این مطبوعات علاوه بر تاثیرات مثبتی که در گرد آوردن پیشروان و دامن زدن به مبارزه توده کارگران دارد، مکتبی است برای آموزش سیاسی و طبقاتی پیشروان کارگری، مکتبی که کادرهای جنبش کارگری را پرورش خواهد داد. بهر حال این هستهها باید از افراد مطمئن و پرتحرکی تشکیل شود، زیرا این عده هم کارتیه گزارشات، مطالب و خبرها و هم کار چاپ و توزیع را به عهده دارند.

۵- مطالب این نشریات باید شامل محورهای زیر باشد: الف) اخبار کارگری و تحلیل و بررسی نقاط مثبت و منفی آن و ارائه رهنمودهای لازم

برای مبارزات کارگری، ب) تبلیغ امر تشکل سراسری و هرگونه سازمانی - بی کارگری از طریق شعارها و مقالاتی در این مورد، ج) تشریح خواستها و مطالبات گوناگون کارگران ایران، د) انتقال تجربیات جنبش کارگری در سطح جهان - بویژه در امر تشکل سازمانهای سراسری کارگری، ه) مقابله با سیاستهای رژیم و ارگانهای گوناگون آن در کارخانجات. بدیهی است که میتوان محورهای دیگری را نیز اضافه نمود که بسته به شرایط مشخص لازم خواهد بود. در هر حال باید توجه کرد که کلیه محورهای فوق از زاویه مبارزه و منافع مستقل طبقاتی کارگران طرح شود و پرداختن به سایر مسائل سیاسی نیز - در صورت لزوم - از این دیدگاه صورت پذیرد. کوتاه سخن آنکه این نشریات باید از درون خود کارگران و برای کارگران باشد. در غیر این صورت این نشریات از اهداف خود دور میافتند و قادر به هدایت کارگران به طرف پی ریزی تشکل سراسری نخواهند بود.

۶- انتشار یک خبرنامه یا نشریه با توجه به دشواریهای گوناگونی که در برابر ما وجود دارد بکافی است دشوار و ادامه کاری آن نیز دشوارتر است، اما اگر نقش این مطبوعات را به درستی در یابیم، باید در این راه تلاش کنیم. سازمان ما بایستی این را درک کند که کمکهای بسیار زیادی به مبارزه مستقل کارگران بنماید، چرا که بدون کمک به چنین مبارزه ای صحت کردن از تشکل سراسری بیشتر به نوعی شعار دادن بی محتوی میماند. ارائه رهنمودهایی برای انتشار چنین نشریات و خبرنامههایی در سطح واحدهای معین، امری است لازم که نباید از آن غفلت نمود.

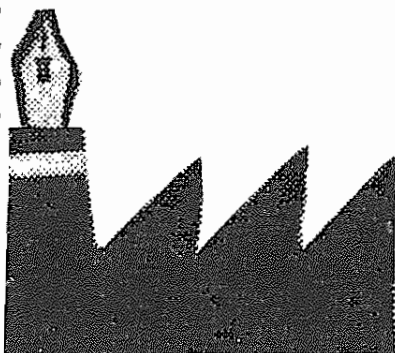
۷- یکی دیگر از کارهایی که لازم است، انتشار جزوات آموزشی کارگری برای کارگران است. لازم است تا رفقای رهبری سازمان با تشکیل کمیسیونی در این راه قدم بردارند. با توجه به تحولات و دگرگونیهای چاپ کارگری و کمونیست در سطح جهانی و در داخل ایران کتب و جزوات آموزشی قدیمی برای کارگران اغلب نادرست، غلط و منحرف کننده است. کمیسیون فوق باید با در نظر گیری آخرین و مدرن ترین شیوهها و تکنیک های آموزشی، جزواتی را به منظور آموزش کارگران پیشرو و طیف پیرامون آنها تدوین کند. این جزوات باید بدو تبلیغ ایدئولوژیک و سازمانی، مواضع پایه ای چاپ کارگری و سوسیالیست را بگونه ای دقیق و با زبانی آموزشی ارائه نماید. باید دگفت که در تدوین این جزوات باید از هرگونه ساده گرایی و لطمه زدن به مفاهیم خوداری کرد. زبان آموزش لازم است ولی این امر برابر با ساده گرایی نیست. اینکار را باید بعنوان امری جدید و همچون یک سرمایه گذاری دراز مدت تلقی کرد. بهر حال در این مورد نکات بسیاری هست که در اینجا نمیتوان آنها را طرح کرد. در این رابطه محورهای پیشنهادی من به شرح زیر است و فکر میکنم لازم است تا در هر یک از عنوانها و محورهای زیر جزواتی تهیه شود، جزواتی با کیفیت آموزشی و دقیق، الف) سرمایه داری چیست، ب) مبارزه طبقاتی و دولت، ج) طبقه کارگر و سایر طبقات، د) درباره مفهوم و مرزهای طبقه کارگر، ه) درباره تشکل های توده ای کارگران، و) سوسیالیسم، ز) طبقه کارگر و دمکراسی، ح) طبقه کارگر و مسئله ملی، ط) طبقه کارگر و مسئله زن، ی) اول ماه مه، ک) طبقه کارگر یک طبقه جهانی. محورهای دیگری را نیز میتوان اضافه کرد. این جزوات باید در اسرع وقت و با کیفیت بالایی تهیه شود و به تعداد زیاد در اختیار فعالین داخل کشور قرار گیرد. امید است که رفقای رهبری سازمان توجه لازم را به تمامی مسائل فوق مبذول دارند.

بادردهای کمونیستی

با ایمان به پیروزی راهمان،

راه آزادی و سوسیالیسم

سه شنبه ۲۲ تیرماه ۷۲ - تهران



ضرورت پیوند دین و دولت دیده میشود، دیگر تکلیف بورژوازی روشن است. اما رفیق شالگونی وقتی به من میرسد حرف اش عوض میشود و در مقالتهایش - علیه من مینویسد "اما چرا کردن بورژوازی از دولت در کشوری که دولت همه کاره بوده و هست تا حدود زیادی گمراه کننده است، بخش وسیعی از آن بورژوازی که در دوره پهلوی شکل گرفت، اکنون پانزده سال است که در مقابل جمهوری اسلامی ایستاده است. این بخش از بورژوازی که سرمایه هنگفت، کادرهای کارآمد و یا دو پیوندهای اقتصادی و فرهنگی بسیار گستردهای در اختیار دارد، اکنون بیش از هر زمان دیگر در گذشته مخالف دولت مذهبی و طرفدار دولت غیر مذهبی است".

اگر منظور رفیق بطور مشخص نیروهای اجتماعی سلطنت طلب باشد، - بهتر است در موردشان بگوئیم این جمهوری اسلامی است که ۱۵ سال است در مقابلشان ایستاده است. بهمین خاطر اینان همیشه منتظر بودند با کمترین خوشرویی از طرف رژیم، راه مصالحه درپیش گیرند. حتی ارتشی ها و ژنرال های به اصطلاح تندرو مربوط به آنها بارها به مناسبتهای مختلف اعلام آمادگی کرده اند در رکاب جمهوری اسلامی بچنگند. این نیروها بخاطر همان سرمایه هنگفتشان، بخاطر ناسیونالیسم و سلطه جوتی شان و بخاطر دفاعشان از دولت مستبد و سرکوبگر و بالاخره تعلقاتش بذهن پیش فرضهای طموسی دارند که در یک شرایط مناسب، که اولین آن ملایمت نسبی جمهوری اسلامی است با آن کنار بیایند. البته در این کنار آمدن شاید بشود حساب خاندان ذلیل سلطنت را بخاطر پدرکشتگی های شخصی شان باز رژیم اسلامی از کل نیروهای آنها جدا کرد. ولی در مورد همه جناحهای آتیا نمیتوان این طور حکم داد. مثلا موضع گیری امینی نسبت به سیاستهای رفسنجانی یکی از آن علائم مهمی بود که ظرفیتهای این نیروها را برای نزدیکی به جمهوری اسلامی، البته زیر شعار بازسازی ایران، نشان داد.

برخی از مشخصات این بورژوازی که رفیق نام برده است، به طبقات میانه شهری و کارگزاران، دولت هم میخورد بخصوص که به زمینه اقتصادی آنها در اقتصاد دولتی اشاره کرده است. در صورتی که این برداشت درست باشد، این دیگر برعهده رفیق است که توضیح دهد که چگونه از یکسو مبارزات اینها را تحسین میکند ولی از سوی دیگر همین نیرو را پایه اجتماعی استحالهچی ها معرفی میکند. در همین مقاله رفیق "چرا جویده... دم به دم و به طنز اقتدار متوسط شهری را نیروهای مورد علاقه رفیق جلال مینامد. من نه به این نیرو و نه به هیچکدام از جناحها و جریانهای اجتماعی و سیاسی بورژوازی علاقه ندارم و بهمین علت هم همواره گفته ام اگر از یک گرایش دمکراتیک در طبقه بورژوازی ایران بگذریم که متاسفانه همیشه ضعیف ترین جریان بوده است، بقیه جناحها و جریانهای بورژوازی کاملا مستعد آن بوده و هستند که با دولت اسلامی کنار بیایند زیرا برای این جریان شعار جدائی دین از - دولت درست مانند شعار حق تعیین سرنوشت خلقها اساسی نبوده و همواره در برابر اصول مقدسی چون تمامیت ارضی و دولت مستبد توسعه شعساری فرعی است.

بخش دیگری از بحث نظری رفیق به موضوع دولت های بنابارتیستی اختصاصی داده شده و مرا متهم به ولنگاری در کاربرد مفاهیم تئوریک و تعمیم های بی سرنوشته مقوله مشخص استحاله کرده است. این درحالیست که من در نوشته خودم فقط من باب توجه دادن رفیق به اینکه این چنین بطور مطلق امکان تحول بورژوازی رژیم را انکار نکند، در کنار دلایل و استدلالهای دیگر به دولت بنابارتیستی هم اشاره کرده بودم. با این مضمون که میان اعتقاد به بنابارتیسم و امکان تحول بورژوازی جمهوری اسلامی قرینتها و قرابت های عینی و منطقی ای وجود دارد و این انکار رفیق چندان پایه مادی ای در - اساس نظرش ندارد. کما اینکه یک چنین تحول مشخصی را ما در همان سالهای اول جمهوری اسلامی مطرح کردیم. تبدیل جمهوری اسلامی به سازمانده سرمایه داری ایران و انتگره شدن آن با بورژوازی و اینکه بورژوازی در زیر دامن و عیای روحانیت خود راسازمان خواهد داد، نظریه ای است که در متن تئوری قاشیم و اساس آنرا تشکیل میداد. حتی هنگامیکه ما این تحلیل سیاسی را در کنگره اول انتقاد کردیم، بیچ وجه به اصل امکان ائتلاف روحانیت با بورژوازی شك نکردیم. انتقاد این بود که تحلیل ما دچار تمامیت

از ترس نیفتادن به دام بورژوازی از بیخ و بن منکر تحولات میشدیم. در آن موقع ما بدرستی میگفتیم، علیرغم اینکه این تحول در یک مقیاس تاریخی و در مقایسه با جوامع پیش سرمایهداری مترقیانه است ولی نمیتواند مورد دفاع ما باشد. زیرا اولاً این تحول به یک دولت دیکتاتوری بورژوازی است و تعدولت دمکراتیک. ثانیاً در برابر آلترناتیو سوسیالیسم و دمکراسی های تودهای قرار دارد. به عبارت دیگر در شرایطی که در برابر دولتهای مدرنتر بورژوازی دولتهای انقلابی و مردمی وجود دارند، دفاع از این دولتها مجاز و اصولی نیست. هرچند که از نظر تاریخی یک گام از دولتهای استبدادی کهن پیش رفتند. برای اینکه یکپو وارد بحث تاکتیکی نشویم این موضوع را هم میگذاریم برای بعد. در قسمت بحث نظری رفیق شالگونی برای رد نظرات من چنان تند ساخته که استدلالهای خودش را هم زیر گرفته است. مثلا در رابطه با ظرفیتهای سیاسی و تاریخی بورژوازی ایران برای کنار آمدن با دولت مذهبی، رفیق شالگونی خود را موظف دیده به دفاع از مبارزات "ضد مذهبی" بورژوازی به بردارد. او نه فقط مبارزات ۱۵ ساله بورژوازی علیه دولت مذهبی و برای یک دولت غیرمذهبی تمجید میکند بلکه با یک چرخش ساده قلم، تاریخ رابطه بورژوازی با روحانیت را هم عوض میکند و روی تش ها و درگیریهای آتیا تکیه میکند. برای اینکه به من ثابت کند بورژوازی با دستگاه مذهب و روحانیت کنار نخواهد آمد. اما این گفتهها بیش از آنکه در رد نظرات من باشد با نظرات خود رفیق مایبنت دارد. من رفیق را به جاهای خیلی دور حواله نمیدهم، دریک شماره قبل تر راه کارگر (مقاله زن و قدرت سیاسی) نوشتاید.

دوره دوازده ساله ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ که دوره تنفی است میان استبداد اول و دوم پهلوی، ترس از بیداری تودههای زحمتکش و محروم و ترس از جنبش نیرومند چپ، دستگاه روحانیت و سلطنت را بهم نزدیک میکند و همان روحانیتی که دل پر خوبی از رضاخان دارد پسر همان رضاخان را به عنوان حامی "مذهب حقه آئین شریعه جعفری" به آغوش میکشد. ائتلافی که در این دوره میان دستگاه روحانیت و سلطنت بوجود میآید. محکم ترین - ائتلاف این دو از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمین است. "اینها کاملاً صحیح است و با جملات من که گفتم" اگر از هر دو طرف از یک گرایش ناهمساز ولی ضعیف صرف نظر کنیم، یعنی در طرف روحانیت از گرایش خمینی و در طرف بورژوازی از گرایش دمکراتیک، کلیت این دو دستگاه عمدتاً در وحدت با یکدیگر قرار داشتند بخصوص هنگامیکه از سوی مردم، نیروهای دمکراتیک و - بخصوص کمونیسم تهدید شده اند. هیچ فرقی ندارند. منتها معلوم نیست به چه دلیلی رفیق حرفهای خودش را فراموش کرده و با پرخاشی به من مینویسد "همان طور که قبلاً اشاره کردم، این "سابقه تاریخی" خلاف ادعای رفیق جلال - را نشان میدهد. اگر بورژوازی ایران را در بورژوازی بازار خلاصه نکنیم. از انقلاب مشروطیت به اینسو میان روحانیت و بورژوازی تنشها و حتی روبروئی های زیادی وجود داشته است که پرداختن به آنها در این مجال ممکن نیست" البته در همان مجال رفیق مکرر و به اشکال مختلف درست عکس حرفهای قبلی خودش را منتها علیه من مینمزد. تازه این مورد خیلی عجیب نیست. رفیق شالگونی برای اینکه خواننده را مجاب کند حتی یک حرف راست تو نوشته ها و صحبتهای من نیست مجبور شده است زیآب همدستانهایی مربوط به سازش کاری اقتدار متوسط شهری و تمایل جریانهای مختلف سیاسی ایران به همکاری با ارتجاع و زمینهای اجتماعی رشد استحالهچی ها را هم بزند و در همان مقاله زن رفیق مینویسد "حقیقت اینست که بسیاری از - جریانهای سیاسی ایران، برخلاف آنچه امروزه در ظاهر می نمایند، در بی اعتقادی و بی اعتنائی به دمکراسی با جمهوری اسلامی وجوه مشترکی دارند. بعلاوه بخش قابل توجهی از مخالفان جمهوری اسلامی را مخالفان همیشه مرددی تشکیل میدهند که همیشه رمد کرده اند که در صورت امکان به جای ایستادن در - مقابل رژیم در کنار آن قرار بگیرند و از مزایای قانونی آن برخوردار شوند. همه این جریانها، هر جا که منافعشان ایجاب کند با نیروها و نهادهای تاریک اندیش و ارتجاع کنار خواهند آمد؛ مستقیم یا غیر مستقیم و هر کدام به شیوه خاصی خود". این حرفها کاملاً صحیح است. و من نیز قبلاً گفته ام در کشوری که حتی میان نیروهای مدعی چپ تا ایالات آشکاری به دولت مذهبی و توجیه

خانم‌ای یکی از اجزای بحث تاکتیکی را تشکیل می‌دهد و واقعیت اینست کطبی دوسال گذشته تغییرات تازمات در جامعه و قدرت سیاسی بوجود آمده است

که باید مورد توجه ما قرار گیرد. از آنجمله، تعمیق سیاست اقتصادی جدید و پیدایش اثرات آن، ۲- تصفیه کامل حزب الله از قدرت سیاسی و پیدایش گرایش‌های جدید سیاسی در آنها و سوم تعمیق شکاف میان رفسنجانی و خامنه‌ای، بخشی از این تغییرات بدرستی در شعارها و تاکتیکیهای ما منعکس شد. مثل برخورد با حزب الله ولی در مورد رفسنجانی هنوز بسک سیاست روشن وجود ندارد. مواضع سازمان در این خصوص متناقض و دوپهلوی است. یک نگاه به سرمقاله‌های راه کارگر این تشتت را بخوبی نشان می‌دهد، علت این تشتت روشن است. خط رسمی تحول بورروائی رژیم را انکار می‌کند و از سوی دیگر زیر فشار واقعیت نمیتواند اختلافات رفسنجانی با خامنه‌ای را نادیده بگیرد. مثلاً در حالیکه از یکطرف در مقالات راه کارگر رفسنجانی آدم جمهوری اسلامی معرفی می‌شود که راهی جز خدمت به خط خامنه‌ای ندارد. در سرمقاله راه کارگر ۱۰۱ رفسنجانی آشکارا سکاندار خط لیبرالی، تکنوکراتیک و پراگماتیست معرفی می‌گردد. در آنجا می‌خوانیم "او دیدند گاهی را که در راس آن خامنه‌ای قرار دارد، پایبند جدی به اصول دینی و اصول انقلابی و آرمانهای انقلاب اسلامی میدانند و دیدگاه مقابل را گرایش لیبرالی، تکنوکراتیک و پراگماتیست ارزیابی میکند بدون آنکه به سکاندار آن اشاره کند." روشن است که در راس دیدگاه دوم رفسنجانی قرار دارد و باز در تأکید بر ارزیابی از رفسنجانی در قسمت دیگر می‌نویسد "هدف سیاست فرهنگی رفسنجانی کاملاً روشن بود این سیاست که بر پایه پلورالیسم نظری محدود و حدی از تحمل نظرات و دیدگاههای مخالف استوار بود باید فضای را بوجود می‌آورد که اولاً - بخشی از روشنفکران و متخصصین از پروسه باز سازی اقتصادی حمایت کرده و در آن مشارکت نمایند. ثانیاً با کاهش فشار بر زندگی عرفی امکان انفجارات تودمات در شرایط بحران شدید اقتصادی را به حداقل برساند. ثالثاً بازارهای جدیدی از رژیم اسلامی به بازگشت بخشی از سرمایه داران و متخصصین مقیم خارج از کشور کمک کرده و رابعاً با ایجاد فضای جدید اطمینان و اعتماد سرمایه بین المللی را فراهم آورد." خوب در مقابل این جریان ما چه سیاستی باید اتخاذ کنیم. آیا فرق گذاشتن میان این دو جریان حکومتی همانطور که خود شما بازبانی شیرین تر از من اظهار کردناید اشکالی دارد. اتفاقاً مقاله مذکور دقیقاً همان سیاستی را در مورد این دو جریان پیش برده که مورد نظر من است. یعنی حمله اصلی روی جناح خامنه‌ای متمرکز شده بی آنکه ترطی برای رفسنجانی خرد کرده باشد. منتها شکل رفیق ما و خط سازمان اینست که پیگیر نیستند و تحلیل خود را تا آخر ادامه نمی‌دهند و سیاست روشن اتخاذ نمی‌کنند. شما اگر می‌پذیرید که این یک گرایش لیبرالی، تکنوکراتیک و پراگماتیست است، و این تضاد را تضادی حیاتی برای سرنوشت جمهوری اسلامی ارزیابی می‌کنید. باید اینرا هم روشن کنید که آیا این تضاد به سود مردم نیست؟ آیا دامن زدن به این تضاد به سود اپوزیسیون نیست. آیا ما نباید راهمائی برای تعمیق این شکاف جستجو کنیم و از این تضاد به سود بازشدن فضا و فعالیت علنی استفاده کنیم.

رفیق شالگوئی حرفهای دیگری هم در مورد من زده است که بخاطر مطول نشدن مقاله از آنها صرفنظر می‌کنم و فقط به این نکته اشاره می‌کنم که داستانهای مربوط به "زود بودن حتی دولت غیر مذهبی برای ایران" یا "عدم آمادگی ایران برای پذیرش یک دولت دمکراتیک" و "زیر سؤال بردن سیستم تاکتیکی انقلابی" از طرف من و امثالهم همه بافته‌ها و نتیجه گیریهای دلخواه خود رفیق است که آگاهانه یا ناآگاهانه به من نسبت داده شده‌است. اگر قرار است از این حرف من که بورروازی ایران ظرفیت دمکراتیک ندارد و آمادگی بسیاری دارد که با دولتهای مذهبی سازش کند این نتیجه گرفته شود که پس ایران آمادگی دمکراسی ندارد. بگذار بشود. من فکر می‌کنم این نتیجه گیری فقط از فکری در می‌آید که بورروازی ایران را دمکراتیک ارزیابی میکند. و اتفاقاً همین نظر است که حالا نوبت را به بورروازی واگذاشته است وگرنه از این حرف که بورروازی ایران نمیتواند مبتکر یک دولت دمکراتیک در ایران بقیه در صفحه ۲۶

کرائی شده و ائتلاف نهائی و ضروری روحانیت با بورروازی را به جای درگیری و تضادهای جاری و نزدیک نشانده‌ام. بعلاوه هیچگاه به این تئوری سیاسی مارک راست روانه و لیبرالیستی و غیره نزنم. ولی اساس همین نظریه وقتی امروز توسط من مطرح میشود موجب خشم رفیق شالگوئی میشود. تازه اگر آنزمان ما این نظریه را یک امر قطعی میدانستیم و اساس تبلیغ و ترویجمان روی آن بود، من امروز آنرا به عنوان یک امکان مینگریم اماکنی که البته روز به روز طی سه سال گذشته فعلیت یافته ولی هنوز بهیچ وجه یک امر قطعی و تمام شده نیست. اشکال خط حاکم سازمان ما اینست که ۱۵ سال پیش این امکان را قطعی میدانست، ولی امروز که تازه زمینه‌های آن شروع به نمودار شدن کرده و ضرورت دارد که ما با دقت و هوشیاری آنرا دنبال کنیم، از اساس آنرا انکار میکند و طرح کنندگان آن به سازشکار و لیبرال و غیره متهم میشوند.

اماچند جمله هم می‌خواهم درباره تاکتیکی، آنطور کرفیق میگوید "کانون اختلاف" بکنم. رفیق شالگوئی در اینباره از یکطرف میگوید "معلوم نیست من چه می‌گویم و حرف روشن و سرراستی ندارم." ولی از سوی دیگر پس از اینکه یک رشته پیشنهاد تاکتیکی و اصول نظری را به من منسوب کرد میگوید "از انصاف نباید گذشت که این تفکر دارای سیستم منسجمی است و فقط یک چیز انسجام آنرا ضعیف میکند و آن این است که رفیق جلال می‌خواهد با همین سیستم تفکر علیه "توهامات لیبرالی" نیز مبارزه کند." باید بگویم این هر دو ارزیابی رفیق از من اشتباه است. من بهیچ وجه معتقد نیستم که دارای یک سیستم منسجم درباره تاکتیکی هستم من فقط دارم برای منسجم کردن نظرم کوشش می‌کنم. ولی هر کوشش را باروشن ترین و سادهترین بیان مطرح کرده و می‌کنم.

در زمینه تاکتیکی اختلافات ما البته فقط مربوط به سمت و سویه و گویای جمهوری اسلامی که در این مقالات مورد بحث قرار گرفته نمیشود. دو موضوع مهم دیگر یعنی، سطح رشد جنبش مردم و موقعیت مشخص جنبش کارگری هم در این میان مطرح است. در این دو زمینه اخیر اختلافات ما ازسال ۶۷ روشن شد. مشخصاً در کنفرانس که به مسئله تاکتیکی اختصاص داشت سه قطعنامه به تصویب رسید. یکی از این سه قطعنامه معتقد بود که بزرودی تعادل رژیم بهم خواهد خورد و وضعیت انقلابی شکل خواهد گرفت. - قطعنامه دوم که اکثریت داشت و رفیق شالگوئی آنرا مدون کرده بود میگفت، ما در این وضعیت نیستیم ولی جمهوری اسلامی روی بیخ نازکی میدود و هر آن ممکن است زمین بخورد. و قطعنامه سوم که بنام من بود و میگفت، این بیخ بزرودی نخواهد شکست و ما با مبارزات پراکنده تودمات روبرو خواهیم بود. اساس استدلال من این بود که اولاً ما به پایگاه رژیم کم بها می‌دهیسم و اشتباه تئوری شکسته شدن بیخ از همینجاست. ثانیاً نیروی ضربتی که بخواهد و بتواند به رژیم یورش ببرد در موضع ضعف و پراکنده است. و ثالثاً طبقه کارگر آمادگی سیاسی مقابله مستقیم با رژیم را ندارد و مشغول مبارزات اقتصادی و پراکنده خوداست.

اما در مورد جمهوری اسلامی که خطوط اختلاف بعدها و بطور مشخص قبل و در جریان کنگره واضح شد، مسئله رشد یا کاهش تاریخ اندیشی و - تدمری یا عقب نشینی از زندگی عرفی برجستگی اصلی را داشت. به اینترتیب دو مسئله عمده سیاسی در کنگره مطرح بود. در رابطه با جنبش تودمات چه تاکتیکی باید اتخاذ شود. و دوم وضع داخلی جمهوری اسلامی از چه قرار است در مورد هر دو مسئله مذکور کنگره اصلاحات پیشنهادی من در کمیسیون سیاسی و اقلیت را در کنگره پذیرفت. بدین شرح که در طرح پیشنهادی کمیته مرکزی درباره تاکتیکی، تشدید بیشتر تاریخ اندیشی پس گرفته شد دوم، سیاست علی معطوف به سازماندهی درخواستهای بلاواسطه مردم صراحت پیدا کرد، و جهت گیری طرح که بیشتر تصویری از تعرض جنبش تودمات را نشان می‌دهد اصلاح شد. از این شرح مختصر اول می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که این حرف رفیق شالگوئی صحیح نیست که من "هیچگاه" یک پیشنهاد مشخص و یک طرح روشن ارائه نکردم. دوم این ادعای او را رد کنم که من فقط تاکتیکیهای معطوف به بالا را پیشنهاد می‌کنم. بحث مربوط به استفاده از تضاد های درونی رژیم و بطور مشخص بررسی موقعیت جدید میان رفسنجانی و

آنچه میخوانید متن سخنرانی رفیق باقر مومنی است در دلاس آمریکا در اردیبهشت ماه گذشته . او در اینجا به نحوی قانع کننده ، با مراجعه به تاریخ معاصر ایران ، ضدیت روحانیت شیعه را با اندیشه دمکراسی و تجدد نشان میدهد . به عقیده ما امید بستن به آشتی روحانیت با دمکراسی و تجدد کاملاً بیهوده است . حقیقت اینستکه بدون برقراری يك دولت غیرمذهبی ، بدون جدائی دین از دولت ، و بدون پذیرفته شدن حق قانونگزاری بی قید و شرط مردم ، کشور ما روی آزادی و دمکراسی نخواهد دید . تاکید بر این حقیقت ضرورتاً نه به معنای ضدیت با مذهب است و نه نابودی مذهب را شرط مقدم برقراری دمکراسی دانستن . حقیقت اینستکه با جدائی دین از دولت و برقراری آزادیهای بی قید و شرط سیاسی ، آزادی مذهبی نیز به مراتب بهتر از يك دولت مذهبی و ایدئولوژیک رعایت خواهد شد .

سردبیری

## تضاد روحانیت و تفکر شیعه با دموکراسی

### سخنرانی باقر مومنی در آمریکا

آنچه از دنیای پیشرفته خارج قلعه ثبات ایران را درهم میریزد بطور اساسی دو عامل است که هر دو محصول پیشرفت سرمایه داری جهانی و از عوارض آنست : یکی استعمار و تجاوزات اسارتبار آن ، دیگری نظامات تازه اجتماعی - اداری و دست آوردهای علمی و اندیشه مترقی اجتماعی است ، و این دو عامل ، که بشکلی پیچیده درهم آمیخته اند بطور طبیعی نیروهای اجتماعی و در وهله اول قدرت دوگانه اجتماعی یعنی دولت و روحانیت را به موضعگیریهایی متعارض و پرتناسی کشاند که البته از وابستگیها و روابط طبقاتی - اجتماعی عناصر مختلف این دو قدرت هم شدت متاثر میشود .

در آنچه که به قدرت سیاسی و دولت مربوط است این نیرو در اثر تجاوزات خارجی سختی ضعیف و آسیب پذیر شد و ناگزیر برای حفظ و بقای موجودیت خود به تلاشهایی دست زد که خود ، چه در درون حاکمیت و چه در بیرون از آن مسائل تازه و پیچیده ای را مطرح کرد . قدرت سیاسی پیش از همه بفراتر افتاد که برای مقابله با تجاوزات خارجی خود را با همان افزارها و عواملی که سبب نیرومندی اروپائیان شده بود مجهز سازد و اولین اقدام و اصلاح سپاه یا قشون بود که بعدها بصورت رفرمهای دوجانبه نظامی - فرهنگی دنبال شد و پس از اینها بصورت رفرمهای اداری - اجتماعی وارد مراحل عملی شد .

طبیعی بود که این اصلاحات و رفرمها ، در عین حال که مورد استقبال نیروهای رشد یابنده قرار میگرفت ، با مقابله قسمتهایی از نیروهای ایستای جامعه ، که بخصوص تکیه گاه اجتماعی قدرت سیاسی بودند ، مواجه میشد . این نیروها یا در اثر ذهن بسته خود شرایط زمان را درست درک نمیکردند ، و یا احساس میکردند که این تغییرات ممکن است منافع مادی و موقعیست اجتماعی - سیاسی آنان را بخطر بیندازد و یا لاقلاً آنها متزلزل کند . اینها بخصوص با کمک و همدستی روحانیان بزرگ اشرافی - درباری دستگاه حکومتی را زیر فشار قرار میدادند و آنها را مجبور میکردند که اقدامات خود را نیمه کاره متوقف کنند و یا بکلی به وضع پیشین برگردد . و در این کشمکش عوامل اصلاح و تغییر هم غالباً مقام و موقعیت حکومتی خود را ، و گاه هم جان خود را ، از دست میدادند (۱)

اما آنچه که به قدرت روحانیت بطور کلی مربوط میشود این نیرو و همیشه بصورت یکپارچه درکنار این نیروهای ایستای قدرت سیاسی در مخالفت و معارضة با هرگونه تغییر ، اعم از نظامی و اداری و فرهنگی و

روحانیت شیعه در یکصد و پنجاه سال اخیر تاریخ ایران در ساختن حوادث و تاریخ مملکت تاثیرات مثبت و منفی بسیاری داشته ولی تا آنجا که اطلاع در دست است جز در بعضی موارد استثنائی يك تحلیل اجتماعی - تاریخی از نقش آن و اثراتی که بر روی حوادث گذاشته داده نشده و نویسندگان و محققانی که در این باره مطلب نوشته اند بطور طبیعی از موضع فکری و اجتماعی خود سخن گفته اند و شاید بتوان گفت که بیشتر از نظر موضعی و فردی به مسئله پرداخته اند . بعضی نیز ، روحانیت را گاهی يك کسل یکدست دیده اند ، که یا خادم بوده یا خائن ، یا عقب مانده بوده و یا مترقی ، و گاه هم بدخواه روحانیان را به دو دسته راستین و دروغین و یا دسته های گوناگون دیگری ، که با صفات و خصوصیات شخصی و یا عناوین فکری و مکتبی از یکدیگر متمایز شده اند ، تقسیم کرده اند از قبیل : روحانی اصولی ، روحانی اجباری - روحانی زاهد و پرهیز گار ، روحانی فاسد و دنیا دار - روحانی مبتکر و ترقیخواه ، روحانی قشری - روحانی مشروطه خواه ، روحانی طرفدار استبداد - روحانی ضد کافر خارجی ، روحانی معتدل و با انعطاف - روحانی طرفدار جدائی دین و دولت ، روحانی معتقد به اختلاط و همکاری قدرت دوگانه دینی و سیاسی و یواحدت آنها .

چنانکه دیده میشود این صفات و عناوین که روحانیت شیعه بر اساس آنها به گروههای مختلف تقسیم شده اند یا جنبه فقهی و مذهبی دارند یا جنبه فردی و اخلاقی ، و ضمناً قسمتی از آنها در تاریخ سابقه ای دراز دارند و قسمتی دیگر بیشتر محصول شرایط تاریخی صد و پنجاه سال اخیر و تحولات اجتماعی - سیاسی جهان و جامعه ایران هستند ، منتها در جریان درگیری میان کهنه و نو در عصر ما همه این صفات یا بجا و نابجا و یا صحیح و غلط مورد استفاده قرار گرفته اند . با اینهمه يك تحلیل اجتماعی - تاریخی منظره دیگری از روحانیت بدست میدهد که در اساس با این تقسیم بندیها تفاوت دارد .

برای درک ماهیت روحانیت شیعه و صف بندی ها و موضع گیری فکری - اجتماعی آن در برابر حوادث و تحولات دوران معاصر ایران بهتر است اشاره ای به ریشه و کیفیات این حوادث و تحولات بشود . جریان از اینقرار است که جامعه ایران از اوایل قرن نوزدهم مسیحی بناگزر با دنیای خارج در تماس قرار میگردد و بخصوص در اواسط این قرن سرنوشت این کشور بطور جدی و همه جانبه تحت تاثیر این تماس و نفوذ جریانهای مختلف فلسفی حیاتی دنیای پیشرفته اروپائی دچار تحول میشود ، و طبعاً وضع و رابطه نیروهای گوناگون موجود در درون آنها دستخوش تغییر میکند و در عین حال سبب پیدایش و شکل گرفتن پدیده های مادی و معنوی جدید میشود .

استعمار روسیه در متصرفات قفقاز و یکبار از جانب استعمار انگلیس در متصرفات افغانستان و سایر تجاوزات استعماری ضعیف و آسیب پذیر شده بود، خود راناکزیر میدیکه بخصوص از طریق واگذاری امتیازهای اقتصادی با این دولتها که حالا دیگر به همسایه دیوار به دیوار ایران تبدیل شده بودند، رابطه‌ای مسالمت آمیز برقرار کند. حاکمیت سیاسی در عین حال از این طریق میخواست امکانات خود را برای دست زدن به تحولات و نوآوری‌ها بیشتر و خود را برای مقابله با نیروهای معارض داخلی آماده‌تر کند. برای نمونه - در سال ۱۸۲۲ م = ۱۲۸۹ ه. ق. - بزرگترین امتیاز اقتصادی، که تقریباً تمام زمینهای اساسی اقتصاد ایران را دربر میگرفت، به شرکت انگلیسی رویتر واگذار شده که عملاً بلااجرا ماند و امتیاز بزرگ دیگر قرار داد تالبوت یا رژی تنباکو - در ۱۹ مارس ۱۸۹۰ م = ۲۸ رجب ۱۲۰۷ ه. ق. - بوده که در اثر یک آشوب اجتماعی لغو شد.

جالب اینجاست که قراردادهای مالی و اقتصادی با دولتها و موسسات خارجی و واگذاری امتیازها به آنان بیشتر بدست عوامل رفرمیست و اصلاح طلب درون حکومت انجام میگرفت زیرا آنها این قراردادها و امتیازها را در جهت ترقی و پیشرفت کشور موثر و مفید میدانستند. اما این سیاست تازه که راه را برای دست اندازی عوامل استعمار بر اقتصاد ایران باز میکرد، در قدم اول منافق صاحبان حرف و کسبه یعنی خرده بورژوازی و همچنین بازرگانان و سرمایه‌داران متوسط بزرگ و در حال رشد کشور را، وحتی رشته‌هایی از کشاورزی را مورد تهدید قرار میداد و حاکمیت سیاسی اشرافی را با نیروهای تازه‌ای، علاوه بر روحانیت رودرو میگرداند که او را به یک جنگ طبقاتی فرامیخواندند.

باین ترتیب در نیمه دوم و بخصوص اواخر قرن نوزدهم قدرت سیاسی حاکم وقت، که از خارج موردتهاجم استعمار قرار گرفته و عجز آن بیش از پیش آشکار شده بود، از داخل نیز در برابر نیروی رشد یابنده عنصر سرمایه‌داری کوچک و متوسط بزرگ، که استعمار نه تنها مانع رشد آنست بلکه موجودیت آنرا هم بخطر میاندازد - قرار میگرفت و درگیری میان این دو صورتی آشکار پیدا میکند. اینجاست که روحانیت با استفاده از ضعف حکومت در برابر این دو نیروی داخلی و خارجی، امتیازات بیشتری را از قدرت سیاسی میطلبد و بقصد پیشروی بیشتر در قلمرو حاکمیت آن مواضع تهاجمی تر و خصمانه‌تری میگردد. از این زمان به بعد است که حاکمیت اشرافی استبدادی از طرف دو نیروی اجتماعی‌ولی از دو جهت کاملاً مخالف مورد تهاجم قرار میگردد. این دو نیرو که در عمق منافع مادی و مواضع فکری خود هیچگونه آشتی با یکدیگر ندارند، بویژه در مراحل اول رودروشی عمومی با قدرت سیاسی حاکم درکنار یکدیگر و گاه هم با یکدیگر عمل میکنند. برای نمونه قرارداد رویتر - گذشته از اینکه خود تمهیدی بسیار سنگین و با شرایط پیش بینی شده بصورت کامل غیر قابل اجرا بود - در حقیقت در اثر مخالفت جدی سرمایه‌داری بزرگ و متوسط ایران در مبارزه‌ای که پرچم آنرا یک مجتهد موقوفه دار بزرگو متحرک - حاج ملاعلی کنی - بدست میگردد، لغو میشود و سه سالار، صدر اعظم وقت نیز همراه با الفاء قرارداد، در زیر فشار این نیروها از کار برکنار میشود. یا جدی تر از آن مبارزه با امتیاز تنباکوست که زیر علم بعضی، حامیان بنام - مانند میرزا حسن آشتیانی - و باستناد فتوای مجتهد اعظم وقت - میرزا ی شیرازی - به یک جنبش توده‌ای تبدیل میشود که برای روزهای چند موجودیت سلطنت ناصرالدین شاه را زیر سؤال میبرد.

تداخل دو نیروی سرمایه‌دار و پیشرو و روحانیت مرتجع، که در آغاز در دو جهت متناقض، ولی بقدریک طرف خصم مشترک، یعنی قدرت سیاسی حاکم عمل میکنند، سبب میشود که نیروهای پیشتاز و انقلابی جامعه ایران بعلمت شرایط تاریخی خاص موجود آنزمان برای مدتی به رودروشی جدی با روحانیت عقب مانده شیعه کشانده نشوند، برخلاف جنبشهای اجتماعی و فکری پیشتاز و انقلابی اروپا که همگی همزمان از استبداد فئودالی و روحانیت کلیسایی سلب قدرت کردند. این دو نیرو و علیرغم اختلافهای فکری جدی و تضادهای عینی تا مدتی نه تنها با یکدیگر رودروشی جدی پیدا نمیکند، بلکه در مواردی به مصالحه میان

اجتماعی، قرار گرفته بود و این وضعیت که از پایبندی جدی آن به اصول فکری و سنتهای جاافتاده مذهبی از یکطرف و اعتقاد به کافر بودن هر نیروی بیگانه غیر شیعی و کفر یابدهت - شمردن هر نظم و ترتیب غیر سنتی از طرف دیگر ناشی میشد بطور طبیعی تمامیت روحانیت را، اعم از هر نوع تقسیماتی که میان آنها وجود داشت، در مقابل همه نوع تغییری و بدتر از آن هر نوع نوآوری از جانب حکومت قرار میداد، در نتیجه تشدید روز افزون تعارضات و درگیریهای مستمر میان این دو نیرو به یکی از خصوصیات تاریخ معاصر ایران تبدیل شد. البته این دو نیرو همیشه در تسخیر مردم و تسلط بر آنها دوش به دوش هم عمل میکردند و سرنوشتشان در این مورد کاملاً به یکدیگر گره خورده بود ولی در عین حال بطور طبیعی برای بسط دامنه قدرت خودگاه تعارضات و رقابتهای هم با یکدیگر داشتند که در گذشته معمولاً آنها را به یک رودروشی شدید و مستمر نمی کشاند و هر یک از این دو نیرو حتی المقدور در محدوده قلمرو خودشان باقی میماندند اما شرایط جدید جهانی و ضرورتهای تازه و تحولات ناگزیر ناشی از آنها در داخل ایران، که حاکمیت سیاسی را به تنگیهای معینی در سازماندهی و نظام قدرت و مناسبات با خارج مجبور میکرد، کار این رقابتهای مسالمت آمیز را به مداخلات جدی در کار یکدیگر و رودروشیهای شدید و مستمر میان روحانیت محافظه کار و قدرت سیاسی حاکم کشاند.

قدیمترین نمونه‌هایی که از این رودروشیها در دست است، مقابله روحانیان با عباس میرزا ولیعهد است. او در قلمرو خودش در آذربایجان در مسئله سازماندهی نظامی خدمت اجباری را در امر سرپازگیری برقرار میکند، برانگیزی و تشویق میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۸۱۱ م = ۱۲۶۶ ه. ق. دانشجو به اروپا میفرستد که از نمونه‌های آن یکی اعزام میرزا صالح شیرازی به انگلیس و آوردن دستگاه چاپ بوسیله اوست. ولی روحانیان عباس میرزا را بعلمت برقراری نظام اجباری بیدین میخوانند و او نیز متقابلاً آنها را بدتر از "بابوهای پرخوری که وظیفه دودینشان رافراشوش کرده‌اند" (۲) خطاب میکند و این مقابله احتمالاً میتواند به حوادثی از قبیل مداخله و تاثیر روحانیت در جنگ ایران و روسیه و یا قتل گریبایر و سفیر روسیه و اعضای هیئت نمایندگی او برگردد که در دوسال پشت سرهم اتفاق افتاد و برای عباس میرزا فاجعه‌بار بود (۳).

بهر حال تقویت مرکزیت حاکمیت سیاسی از این زمان نسبت به گذشته ضرورت حادثی پیدا میکند و گرایش دولت در این جهت خود به عامل تشدیدمقابله روحانیان با حکومتیان میشود. این مقابله در زمان محمد شاه، بخصوص با انتصاب یک مرد متصوف - حاجی میرزا آقاسی - به صدارت شدت بازم بیشتر پیدا میکند، زیرا او از لحاظ فکری با روحانیت شیعه در تعارض است و در جهت محدود کردن قدرت آنها هم دست به اقداماتی میزند. از نمونه‌های تشدید کشمکش میان این دو نیرو هر تبعید یک مجتهد از قزوین به نجف و یک مجتهد دیگر از کرمان به مشهد میتوان یاد کرد باین علت که در امور اداری حکومتی مداخله کرده بودند (۴).

مداخله روحانیت در کارهای قدرت سیاسی و مقابله آن با حاکمیت سیاسی در دوران سلطنت پنجاه ساله ناصرالدین شاه به اوج خود میرسد. در این زمان ضرورت طرح و اجرای نظامات جدید بیش از پیش احساس میشود و در برخی زمینه‌ها صورت عملی بخودمیگردد. رابطه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران با وسعت و سرعتی بیسابقه گسترش مییابد و فرم‌های اداری - اجتماعی که در جهت تمرکز بیشتر قدرت در دست حاکمیت سیاسی و محدود کردن دامنه قدرت روحانیت عمل میکرد - بویژه در زمان وزارت و صدارت میرزا حسین خان مشیرالدوله یا سه سالار - به اوج خود میرسد. از جمله این رفرمها، ایجاد دیوان عدالت و تاسیساتی از قبیل "مجلس تنظیمات"، "مصلحت خانه"، "مندوق عدالت" و امثال اینها است که غالباً در عمل ناکام میماند. ترتیباتی مانند برقراری نظم و ترتیب قانونی برای اداره موقوفات، نظارت دولتی بر محاکم شرع و شکستن بستهای روحانیت را بشدت بضد قدرت سیاسی بر میانگینت. اما قدرت سیاسی حاکم، که پس از دیوار شکست خردکننده از جانب

جلب برخی از رهبران آن و بیطرف کردن برخی دیگر از رودروشی و مبارزه با تحولات مشروطه خواهانه بازدارند و یا آنرا در این مورد تضعیف کنند و ناگزیر برای رسیدن به این مقصود به انواع و اقسام توجیحات نظری و داد و امتیازهای عملی نسبت به روحانیت دست میزنند.

در مورد شرکت روحانیت در جنبشهای ضد دولتی عصر مشروطیت سیر تاریخ نشان میدهد که در آغاز عده نسبتاً زیادی از روحانیان در کنار غیر روحانیان قرار دارند و در برابر قدرت سیاسی حاکم بظاهر و بطسور کلی تقریباً جبهه واحدی را تشکیل میدهند ولی با پیشرفت جنبش و در آستانه اعلام مشروطیت عدهای بسیار اندک از روحانیان در صف مبارزه با حاکمیت سیاسی استبدادی باقی میمانند و با اعلام رسمی مشروطیت این عده نیز تجزیه میشوند و عدهای متعدد با کمتر از انگشتان یک دست بدنیال جریان گام بر میدارند و سرانجام با پا گرفتن مشروطیت همین تعداد انگشت شمار نیز یا در مقابل مشروطه خواهان میایستند و یا برای همیشه به حوزه درس برمیکردند.

در تحلیل این صف بندیها و تغییر مواضع روحانیان، از جانب مشروطه خواهان و یا از جانب خود روحانیان و طرفداران روحانیت نظریات گوناگونی ابراز شده است. برای مثال عدهای از مشروطه خواهان مخالفت بعضی از روحانیان را با مشروطیت به برخی خصوصیات شخصی و فردی آنان نسبت داده و فی المثل آنرا ناشی از فساد آنها تلقی و اینطور وانمود کرده اند که چون مشروطیت منافع مادی و جاه طلبی های آنها را بخطر میانداخته، و بزبان ساده دکان آنها را تخته میکرد، به مخالفت با آن پرداخته اند. اینان این تصور را القاء میکنند که تنها روحانیان دنیا دارند که با مشروطیت مخالفت میکنند و روحانیان راتین که زاهد و پرهیزگار و خداترس هستند مخالفتی با نظام مشروطه، که خیر مردم در آنست، ندارند. بعضی ها هم مخالفت بعضی دیگر از روحانیان را ناشی از قشریگری آنان و بی اطلاعیشان از اوضاع جهان دانسته اند. روحانیانی نیز که در جریان مبارزات مشروطه خواهان با حکومت استبدادی مدعی شرکت در این مبارزات و حتی رهبری آن بوده اند و روگردانی خود را از مشروطه خواهان ناشی از این امر میدانند که آنها مشروطیت را از مسیر خود منحرف ساخته اند. اما حقیقت اینست که نه گروه اول موقعیت فکری و تاریخی روحانیت را بدرستی ارزیابی میکنند و نه گروه دوم از معنا و مفهوم مشروطیت چیزی میفهمند.

این مطلب درست است که مجتهدان، و روحانیان فاسد دنیا دار پیش و بیش از دیگران به مخالفت با مشروطیت برخاسته اند اما نه در میسان مجتهدان مخالف مشروطیت، زاهد و خدا ترس اندک بوده و نه آنان که با مشروطه خواهان بنوعی همراهی میکردند، همگی مرد خدا و سالم و پاکباز بوده اند، اینگفتار معروف شیخ فضل الله نوری که "نه سید عبدالکبیر مشروطه خواه بوده و نه من مستبد" تعبیری قابل تأمل است، زیرا این هر دو در فساد و قدرت طلبی دست کمی از یکدیگر نداشته اند.

در هر صورت چنانکه اتفاق افتاده در مورد مقابله بعضی از روحانیان با مشروطیت و یا کناره گیری بعدی بعضی دیگر از آنان از صفوف مشروطه خواهان، اگر چه فساد دنیا داری و جاه طلبی بعضی از یکسو و منزه طلبی و مردم داری بعضی دیگر از سوی دیگر تاثیر داشته ولی همیشه این خصوصیات عامل تعیین کننده در موضع گیری آنان نبوده است.

نکته دیگری که کمتر به آن توجه شده و بطور مستقل و مبسوط در تحلیل های تاریخی مورد بحث قرار نگرفته، موقعیت و وابستگی طبقاتی اجتماعیه گروههای مختلف روحانی است که بطور قطع در موضع گیریهای آنان در برابر جنبش مشروطه خواهی نمیتوانستند بکلی بی تاثیر بماند زیرا روحانیان وابسته به اشراف تیولدار و یا آنان که خود راسا دارای دربار و خدمت حشم بودند، بطور کاملاً طبیعی با روحانیانی که بیشتر به سرمایه داری و بازار وابستگی داشتند اختلافها و درگیریهای پیدا میکردند ولی در هر صورت و علیرغم وابستگیهای طبقاتی روحانیان، مسئله اساسی را در مقابل روحانیت با مشروطیت و دمکراسی و ترقی بطور کلی ناشی از تعالیسم و ذهنیت مذهبی آنان و اعتقادشان به ثبات و ابدی بودن آئین شیعه باید

خود دست میزنند. اما سازشها و مصالحه های میان این دو نیرو و تنه مربوط به این امر نبود که آنها هر دو در برابر یک طرف خصامه واحد قرار داشتند بلکه این امر در عین حال از رشدناکافی طبقاتی و فکری بورژوازی آنزمان ایران هم متأثر بود. این وضع هم در کیفیت حرکات اجتماعی سیاسی بعدی دوران مشروطیت اثر گذاشت و هم به سوء تفاهات بسیاری در میسان نیروهای ترقیخواه در مورد روحانیت دامن زد، بنحوی که بر خلاف تاریخ تمام جنبشهای بورژوا دمکراتیک که از محصور شدن روحانیان در چهار دیواری معابد خودشان بدست نیروهای ترقیخواه حکایت دارد، در تاریخ جنبش مشروطه خواهی ایران پدیده ای نوظهور بنام "روحانیت مشروطه خواه" و مترقی "به ثبت رسیده و تقریباً از جانب تمام تاریخ نویسان و محققان پذیرفته شده است.

علت این امر در آنست که اندیشه و روان پیشتاز جنبش مشروطه خواهی در ایران ضمن اینکه بسبب داشتن تفکر مذهبی با اندیشه های ترقیخواهانه بصورتی التقاتلی برخوردار نمیکردند، بعلمت وجود درگیریهای میان روحانیت و قدرت سیاسی حاکم و حضور و مداخله عدهای از روحانیان در جنبشهای ضد حکومتی نیز میکوشیدند تا بحیال خود برای پیشرفت جنبش هر چه بیشتر از نیروی روحانیت استفاده کنند. بهمین دلیل اولاً این عقیده را، چه از روی اعتقاد و چه بعنوان تاکتیک، شایع کردند که افکار و نظامات ترقیخواهانه اجتماعی، که از جانب اندیشمندان عصر روشنگری اروپا و در جریان جنبشهای بورژوا دمکراتیک مطرح و عملی شده بود، نه تنها با احکام و دستورات قرآن و سنن مذهب شیعه تعارضی ندارند، بلکه قسمت عمده و اساسی آنها از اسلام گرفته شده است، و ثانیاً میکوشیدند تا با بزرگ کردن جنبه اصولی بخشیدن میان اختلاف نظرها و سلیقه های روحانیان بزرگ، روحانیت شیعه را به دو جریان مشروطه خواه و ضد مشروطه تقسیم کنند. این تقسیم بندی تا با امروز هم، چه در میان محققان غیر مذهبی و چه آنها که گرایشهای مذهبی دارند، رایج است و غالباً با شدت و ضعف میپذیرند که قسمتی از روحانیت در پیشبرد مشروطیت و فکر مشروطه خواهی نقش اساسی و یا لاقابل نقش مثبت قابل ملاحظه ای داشته است.

این نوع تلقی، گاه بیشتر میروید و میخواید ثابت کند که روحانیت شیعه در جنبش مشروطیت اساساً نقش پیشرو داشته و برای اثبات این نظر فی المثل به نقش روحانیت در جنبش معروف به تنباکو استناد میکند که با تحریم بزرگترین مرجع تقلید شیعه و اقدامات بعضی دیگر از روحانیان بزرگ آغاز شد، و حال آنکه تمام شواهد تاریخی نشان میدهد که این روحانیت خیلی دیر تر از آغاز جنبش و تحت تاثیر فشار بورژوازی آن عصر ایران و متفکران پیشتاز و گروه بندیهای اجتماعی وارد میدان شده است. گذشته از این، درک روحانیت، هم از مسئله بهیچوجه جنبه طبقاتی اجتماعیه ترقیخواهانه نداشته و تمام موعظه ها و نامه ها و فتوای روحانیان در این باره حکایت از آن دارند که آنها صرفاً از جنبه مذهبی، یعنی ترس از پیشرفت کفر و تهدید بیضه اسلام به مسئله برخوردار میگردند و نمونه برجسته آن مضمون نامه های میرزای شیرازی به ناصرالدین شاه در باره قرارداد رژی تنباکو است که فی المثل در یکی از آنها از معاشرت و تردد ایرانیان با اتباع مسیحی خارجه و در نتیجه بازگشت آنان به دین سابقشان اظهار نگرانی کرده است. این نمونه و نمونه های مشابه آن نشان میدهد که روحانیت حتی در بالا ترین سطح آن نه از مسئله استعمار دولتهای اروپائی اطلاع و درک درستی دارد و نه از پیشرفت و ترقیات مدنی جوامع اروپائی چیزی میفهمد و فقط نگران اشغال قلمرو اسلام بوسیله نیروهای کفر است که موجب از دست رفتن دین مسلمانان میشود. در حقیقت این مشروطه خواهان غیر روحانی بوده اند که چه از موضع لیبرالی و فرمیستی و چه در موضع انقلابی میکوشیدند تا تعارضهای روحانیان را، بخطا یا بعمد بحساب ترقیخواهی و آزادی طلبی آنان بگذارند و حال آنکه این تعارضها در قدم اول بطور عمده ناشی از زیاد طلبی های آنها بوده و فقط در زمینه بسیار بسیار محدودی از اعتقاد آنان به کفر و شرک حاکمیت سیاسی سرچشمه میگرفت. مشروطه خواهان و ترقی طلبان سعی میکردند که در جریان درگیری خود با حکومت استبدادی اشرافی تیولدار جبهه روحانیت را بسا



مورد هم آنچه مربوط به اعمال قدرت از جانب روحانیت و عواقب دستورات و احکام میشود، از آنجا که آنها نایبان امامند، تنها در برابر خداوند مسئولند و بندگان خدا حق هیچگونه سؤال و بازخواستی از آنها ندارند.

دو گروه روحانی مخالف و موافق مشروطیت، اگرچه گاه با یکدیگر درگیریهایی بسیار سخت نظری و حتی عملی پیدا میکردند ولی هر دو آنها در سرکوب مشروطه خواهان اصولی و دمکراتهای رادیکال از یکدیگر یاری میگریفتند. از روحانیان ضد مشروطه و طرفدار استبداد که بگذریم، مجتهدان قدر اول که بر اولین مجلس شورای ملی از داخل مملکت و از درون همان مجلس فرمان میراندند و با از خارج و از نجف احکام پیاپی در استحکام مشروطه دلخواه خود صادر میکردند، در عین حال که مقام موضعی مافوق تمام نهادهای مشروطیت برای خود قائل بودند، با تمام قدرت میگویندند تا در جهت محدود کردن اصول مشروطیت و همچنین زمینه‌های فرعی آن همان پیشنه‌ها و نظریات روحانیت ضد مشروطه را بر قوانین اساسی و مدنی و جزا-ئی تحمیل کنند و اگر فشار مشروطه خواهان و توده "عوام" و نمایندگان آنها نبود براحتمی فاتحه مشروطیت را خوانده بودند. برای مثال

وقتی شاه در اولین اعلامیه خود موافقت خود را با مجلس شورای اسلامی و اجرای قوانین شرع اعلام کرد روحانیان طرفدار مشروطیت بلافاصله و بدون کمترین بحثی بر آن صحه گذاشتند و یا وقتی نماینده دربار در مجلس اول از طرف شاه اعلام داشت که "شاه میفرماید من با مشروطه موافقم... علما فوراً رضا دادند و گفتند: تم الخلاف" (۵). و در این هر دو مورد اگر سخنگویان و نمایندگان عوام مانند محمد تقی بنکدار و یامشهدی با قسر بقال نبودند جریان امر بهمان شکل و با تأیید و تصویب روحانیان طرفدار مشروطه تمام میشد.

با اینهمه روحانیان طرفدار مشروطیت با پافشاریها و مداخلات سر-سختانه خود توانستند در بعضی از اصولی ترین موارد نظام دمکراسی و مشروطیت تأثیرات منفی خود را بجا بگذارند و موازین ضد مشروطه را بر قانون اساسی و برخی قوانین دیگر تحمیل کنند، از آنجمله است، ماده اول متمم قانون اساسی که نظام پادشاهی ایران را یک نظام مذهبی معرفی میکند که "طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه" در آن جاری است و پادشاه ایران نیز که سلطنتش بموجب اصل سی و پنجم همین قانون "ودیع" است که "بموهبت الهی" از جانب ملت به او واگذار شده باید "دارا و مروج این مذهب باشد". باین ترتیب برخلاف نظام دمکراسی بورژوازی که حاکمیت را ناشی از ملت میداند در قانون اساسی ایران قدرت از خدای شیعه‌ناشی میشود که پیروان مذهب جعفری، بانظارت علمای مذهب که امامان امتند، واسطه انتقال آن به پادشاه هستند.

مورد دیگر ماده دوم متمم قانون اساسی است که از بیخ و بن اساس دمکراسی و حکومت مردم رانفی میکند. این ماده چنانکه همه میدانند، علاوه بر اینکه اصل عدم مخالفت قوانین مصوبه را با "قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام" شرط اصلی میداند اصل نظارت یک هیئت پنج نفری از "مجتهدین و فقهای متدینین" را نیز که بدون تصویب و تأیید آنان هیچ تصمیمی در مورد سیاست مملکتی در مجلس "عنوان قانونیت" نمیتواند پیدا کند، به اساس مشروطیت تحمیل کردند و تازه این پنج تن علاوه بر روحانیانی بودند که بعنوان نماینده منتخب مردم مجلس راه پیدا میکردند و بقول علمای نجف باید "متقین هیئت معظمه نظار" میبودند، باز چنانکه همه میدانند این همان اصلی بود که شیخ فضل الله نوری و تمام روحانیان و غیر روحانیان استبداد طلب با سر راه انداختن آشوبها و فتنه‌های مکرر نتوانسته بودند، آنرا به مردم و مجالس بقبولانند.

گذشته از اینها در متمم قانون اساسی و قوانین دیگر رعایت اصول و قوانین و سنن مذهب شیعه در باب انتشار کتب و مطبوعات و تشکیل انجمنها و اجتماعات بارها بتاکید تکرار شده است. در حقیقت اصل آزادی مطبوعات و اجتماعات و بطور کلی آزادی بیان و اظهار عقیده، که بدون آن نمیتوان از مشروطیت و دمکراسی مطلقاً کمترین حرفی بمیان آورد، طی

دانست. در مورد روگردانی روحانیان با اصطلاح مشروطه خواه از مشروطیت نیز علاوه بر سلطه ذهنیت مذهبی، بی اطلاعی مطلق آنان از مفهوم مشروطیت هم تأثیر عمده داشته است چرا که وقتی در سیر تکامل جریان مشروطیت برده‌های ابهام بکنار رفت، اینها متوجه شدند که در واقع با شتاب وارد معرکه شده‌اند. برای مثال یک مقایسه ساده میان فهرست تقاضاهای عوام الناس مشروطه خواه و روحانیان طرفدار مشروطیت در روزهای گرم جنبش مشروطه خواهی نشان میدهد که روحانیت از مشروطیت چه میفهمیده است:

میدانیم در زمانی که روحانیان به قم مهاجرت کرده‌اند و عده زیادی از مردم عادی غیر روحانی نیز در سفارت انگلیس متحصن شده‌اند، این هر دو گروه همزمان فهرستی از تقاضاهای خود تنظیم و منتشر کردند. فهرست تقاضاهای متحصنین بطور عمده از مسائل اساسی مانند تأمین آزادی و امنیت فردی و افتتاح عدالتخانه و حتی افتتاح دارالشواری و یا خواستهای سیاسی مانند مجازات قاتلین شهدای وطن و بازگشت دادن تبعیدیان بود. اما روحانیان تماماً به مسائل شخصی و پیش پا افتاده پرداخته بودند که عبارت بود از واگذاری تولیت فلان مدرسه به فلان روحانی معین و لغو کاهش دهشاهی تمیر مستمرو یا تبدیل مامورانی مانند عمکر گارجسی را میان قم و سیمر میز از گمرک و بالاخره اجرای قانون اسلام در سراسر مملکت.

با توجه به مطالب بالا میتوان دریافت که ایراد روحانیت و طرفداران آن از انحراف مشروطیت وارد نیست زیرا اینان نظام مشروطیت را اساساً با درک مذهبی خود میفهمیده‌اند و اصول دمکراسی بورژوازی را با ذهنیات و تعالیم مذهبی خود تعبیر و تفسیر میکرده‌اند و حال آنکه این دو در اساس با یکدیگر در تعارض هستند و روحانیان و صاحب نظران مذهبی در تمام طول قرن حاضر تا با امروز را در هر موقعیتی که بوده‌اند و به هر زبانی که سخن گفته‌اند، این تعارض را بخوبی نشان داده‌اند.

در آستانه مشروطیت و در جریان مبارزات مشروطه خواهی روحانیان مخالف و موافق مشروطه هر دو اولاً تعالیم مذهب شیعه را پایه و اساس استدلال خود قرار میدادند و ثانیاً قدرت عالییه روحانیت را بر مردم و حیات معنوی مذهبی آنان، که اگر نه همه ولی قسمت اعظم و اصلی حیات مادی را نیز در بر میگرفت، غیر قابل تقسیم و خدشه ناپذیر میدانستند و تنها تفاوت آنها در این بود که مخالفان مشروطیت همان نظامات سابق حکومتی را که با پیروی از اصول مذهب حقه جعفری و دوش بدوش روحانیت شیعه عمل میکرد برای حفظ بیضه اسلام مناسب میدانستند و از نظر آنها کافی بود. روحانیت مراقب باشد که حاکمیت سیاسی از اصول مذهب عدول و یا بسه قلمرو روحانیت تجاوز نکند، ولی موافقان مشروطیت معتقد بودند که از طریق اجتهاد میتوان بعضی تغییرات را که برای پیشبرد دستورات و سنن دینی و تقویت روحانیت شیعه مفید هستند، در نظام حاکمیت سیاسی وارد کرد و میاندیشیدند که ترتیبات جدید مشروطه جلوی بعضی تجاوزات حکومتیان را به قلمرو مذهب و روحانیت سد میکند و باری بنا به مصلحت زمان باید آنرا بعنوان شرک کوچکتر در برابر شرک بزرگ حاکمیت سیاسی موجود پذیرفت.

روحانیت ضد مشروطه که تحت عنوان "مشروطه مشروعه" عمل میکرد معتقد به حاکمیت الهی بصورت فرمانروایی مشترک و توأمان و نیسری روحانیت و "دولت شیعه اثنی عشری" بود و مجلس شورا را نیز یک نهاد اسلامی میدانست که زیر نظر "حجج اسلام و نواب عامه امام و برای حفظ حقوق پیروان مذهب شیعه" تاسیس شده است. روحانیت طرفدار مشروطه هم طرفدار حاکمیت الهی بود و پادشاه مستبد فقط از آن جهت مخالفت میکرد که او خود را در حاکمیت استبدادی خداوند شریک میدانست و بهمین دلیل مشرک و کافر بود و اطاعت از او کفر محسوب میشد. این روحانیت نیز مجلس را ابزاری میدانست که زیر نظر حجج اسلام و براساس میانی مذهب شیعه که از جانب علمای اسلام ابلاغ و با تأیید میشود، مقررات لازم را بر ای تأمین حاکمیت الهی در غیاب امام زمان تنظیم و تدوین میکند. در این



مشیرالدوله ناکزیر مواد مورد نظر او را که در اول قانون اصول محاکمات مصوبه در مجلس دوم آمده است، میپذیرد، در حالیکه بقول خود او با قبول آیین پیشنهادات کاری که برای عدلیه باقی میماند این بود که " فقط عرضحال مدعی را قبول کنند و به یکی از محاکم شرعیه بفرستند " (۱۰). درحقیقت هم بموجب این مواد قانونی قسمت زیادی از محاکمات میبایستی به محاکم شرع ارجاع میشد، و اگر این مواد عملاً بلا اجرا ماند علتش تنها آن بود که روحا - نیان درجه یک هیچگاه نتوانستند بر سرعتیین مراجع محاکمات - مانسند هیئت نظار مجلس - در میان خود به تفاهم و توافق برسند.

از جمله نظرات دیگر مدرس مسئله حق انتخاب زنان بود. او در مورد زنان میگفت: " خداوند قابلیت در اینها قرار نداده است که لیاقت انتخاب را داشته باشند ". و بنا بدستور قرآن این " دیگران " یعنی مردان هستند که بر آنها قیمومت دارند و حقوق آنها را اعم از دینی و دنیوی باید حفظ کنند.

اما پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط استبداد رضا شاهی، روحانیان شیعه، که در سالهای اخیر قدرت و دخالتشان در امور عمومی مملکتی بسیار محدود شده بود، با استفاده از فضای نسبتاً آزاد دوباره بمیدان آمدند ولی در این زمان دیگر بعلمت نفوذ و بسط افکار جدید در میان مردم و همچنین وجود یک جنبش توده‌ای وسیع و همچنین نیروهای روشنفکری لیبرال، تلاشهای آنان برای تحمیل اندیشه‌های ارتجاعی ناکام ماند و تنها گروهی که توانست بعنوان حامی حکومت اسلامی نامی در کند، گروه تروریستی " فدائیان اسلام " بود که پس از ترور چند شخصیت اجتماعی و سیاسی بعنوان کافر، از طرف حکومت سرکوب شد. بعدها نیز در اوایل سالهای ۳۰ در جریان جنبش ملی شدن نفت تنها روحانی برجسته‌ای که در همراهی با این جنبش در محیط سیاسی آنروز نام آور شد، سید ابوالقاسم کاشانی بود که بعدها از این جنبش کنار کشید و سپس به مخالفان آن پیوست.



Panchaj/Le Monde

دور دیگر تجدید فعالیت سیاسی روحانیت در اوایل سالهای ۴۰ بود. در این زمان قسمتی از روحانیت بطور جدی برای مقابله با اقداماتی که از طرف حاکمیت سیاسی تحت عنوان اصلاحات ارضی و همچنین دادن حق رای به زنان در انتخابات شهرداری ها صورت میگرفت، وارد میدان شد و دست به تحریکاتی زد که ناکام ماند. اما مدتی کوتاه پس از این زمان بعضی از روحانیان به نوعی سازماندهی و تبلیغات علیه استبداد سلطنتی محمد رضا شاه دست زدند که یکی از آنها که در جاسعه و محیطهای سیاسی بیشتر شناخته شد سید محمود طالقانی بود.

طالقانی توانست از طریق پیوند زدن خود با گروهی از آخوندهای فکلی که به مبارزه لیبرالی محافظه کارانه‌ای در برابر حکومت سرگرم بودند، اندک اندک منبر پر شنو ندهای برای خود دست و پا کند. این گروه پاتوقشان در آغاز مسجدی بنام " هدایت " در بن بستی در یکی از خیابانهای مرکزی و پر رفت و آمد تهران قرار داشت. در جوار این مسجد یک سینما

قوانین متعددی که در زمانهای مختلف بتصویب رسیده شدت از جانب روحانیت محدود میشده و ویژه انتشار مطبوعات را موکول به تشخیص و اجازه روحانی شیعه و بقول قانونگذار " ناظر شرعیات " یا " مجتهد عادل " کرده اند.

البته بعدها نظارت " هیئت معظمه " پنج نفره " مجتهدین و فقهای متدینین " بر تدوین و تصویب قوانین عملاً معوق ماند و این امر بیش از آنکه ناشی از گسترش قدرت غیر روحانیان بر امور مملکتی و پیروزی اصول مشروطیت باشد از یکطرف به عدم امکان برقراری توافق میان خود روحانیان برای انتخاب این هیئت و از طرف دیگر مربوط به این امر بود که مجتهدین انتخاب شده، غالباً حاضر به قبول و تصدی این مقام نبودند زیرا مجبور بودند موقعیت خود را در رسیدگی و اشتغال به امور روحانسی و فقهی و امور مربوط به آن، که از قرار معلوم برای آنها امری جدی تر و مهمتر محسوب میشد، از دست بدهند.

اما پس از فروکش کردن دوران جنبش مشروطیت و بخصوص آغاز دوران صدارت و سپس سلطنت رضا شاه نفوذ و نظارت مستقیم روحانیت بر امر قانونگذاری تا اندازه‌ای محدود و تضعیف شد ولی جالب اینجاست که رضا خان سردار سپه در رسیدن به سلطنت و استقرار سلطنت استبدادی خود علاوه بر استفاده از شرایط سیاسی - تاریخی آن زمان و تناسب نیروهای اجتماعی، بویژه از هدایت و حمایت بازماندگان روحانیت طرفدار مشروطیت بهره اساسی برد زیرا در زمانیکه جنبش جمهوریخواهی در جامعه پراستاد میرزا محمد حسین نائینی تدوین کننده اصلی بیان نامه " روحانیت مشروطه خواه " و دوش دیگر از مراجع بزرگ شیعه، او را با این نکته که از سلطنت او حمایت خواهند کرد از حمایت از جنبش جمهوریخواهی باز داشتند و در واقع با حمایت اینان و همچنین توطئه‌های سید حسن مدرس (۶) در داخل مجلس شور بود که راه سلطنت برای او هموار شد. با اینهمه اعمال نفوذ برخی از روحانیان، و در رأس آنان سید حسن مدرس در امور اجرایی و قانونگذاری تا مدتها پس از آن نیز همچنان ادامه یافت.

مدرس در اوایل سال ۱۲۹۹ بعنوان یکی از اعضای هیئت پنجگانه هیئت نظارت از طرف علمای نجف به مجلس دوم معرفی شد. او که بعدها نیز در چند دوره بعنوان نماینده مردم به مجلس راه یافت یکی از بانفوذترین و کلای مجلس بود و نقش عمده‌ای در سیاست های روز بازی میکرد، ولی علیرغم تحولات زمان و ضرورت استقرار نظامها و نهادهای تازه قانونی و اداری همچنان از موضع یک روحانی شیعه در کار پیشرفت مشروطیت و قانونگذاری کارکنی میکرد.

نظرات مدرس در مورد حاکمیت سیاسی معجونی بود از نظریه روحانیت طرفدار مشروطیت و روحانیت طرفدار استبداد مذهبی. او میگفت پیغمبر اکرم (ص) هم " مؤسس دینت " بود و هم رئیس سیاست و اسلام از وقتی روبه ضعف نهاد که ریاست دینی و سیاسی از هم جدا شدند. اظهار عقیده میکرد که " منشا سیاست ما دینت ماست " و " دینت ما عین سیاست ما ( و ) سیاست ما عین دینت ماست " (۷). او در مورد تاسیس عدلیه و قوانین مربوط به آن صریحاً میگفت که حقوق عمومی سایر نقاط دنیا مطلقاً بدرد ما نمیخورد. در مملکت ما " مسائل حقوقی و جزائسی همانست که در قانون اسلام هست و امکان ندارد بقدر یک خشخاش از آن کم و یا زیاد بشود. باید برای قوانین قضائی، ماهیت را از قواعد مذهبی خودمان اخذ کنیم " تنها در مورد کیفیت اجرای آنهاست که میتوان از اشکال اجرائی در سایر کشورها اقتباس کرد (۸).

بدنیال همین نظریات بود که هنگامیکه مشیرالدوله وزیر عدلیه قانون تشکیلات و اصول محاکمات عدلیه را به مجلس دوم آورد مدرس او را به " فرنگی مآبی " متهم کرد و گفت که او هم مانند همه فرنگی مآبسان فریفته اروپاست و میخواهد قوانین اروپا را بر مردم مسلمان تحمیل کند و صریحاً گفت که " وظیفه من اینستکه هر قانونی را مخالف شرع بدانم رد کنم " (۹). او مانند بقیه روحانیان معتقد بود که جز " مجتهد جامع - الشرایط " هیچکس دیگری حق محاکمه و حل و فصل دعاوی را ندارد. بالاخره

مستقل از حکومت و با مقنن رنگو لعاب مخالفت با سیاستهای فرهنگی حکومت مطرح میشد، در خلافت فکری سالهای چهل و بیوه اوایل سالهای پنجاه توانست در میان نسل جوان تحمیل کرده جا باز کند، دو تن از این عناصر که بیش از همه شناخته شده اند، جلال آل احمد و محتر از او، علی شریعتی بود که توانستند با استفاده از فضای مختنق سیاسی و فکری و بشیوه‌های عامیانه و عوام پسندانه اندیشه‌های ماورا ارتجاعی خود را در میان جوانان سرایت دهند. اولی به بحث درباره بعضی مسائل اجتماعی - سیاسی از زاویه مذهب شیعه پرداخت و دومی با اجتماعات فقهی - عرفانی به سلسله بحثهای فکری - اجتماعی دست زد.

آل احمد، که یک قصه نویس ناموفق و یک مبارز سیاسی سرخورد و گمگشته بود با ساده لوحی و آشفته ذهنی عامیانه‌ای میان ماشین و افکار مترقی و " غرب " یک علامت تساوی میگذاشت و تجاوزات استعماری را بجای تهاجمات مسیحیت میگرفت. او با این طرز تلقی از این پدیده‌ها جنبش مشروطیت را نیز بعنوان " پیشقراول ماشین " و اندیشه‌وران عصر مشروطیت ایران را، که از آنان بطرز با عنوان " حضرات مونتسکیوهای وطنی " یا " دمیگرد "، " جاده صاف کن های غربزدگی " مینامید که توانستند روحانیت شیعه، این آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی و " آخرین سنگر دفاع در مقابل غربزدگی " را بکوبند، " نفوذی " را از دستگاه عدلیه و آمار " ببرند، " پوشیدن لباسش " را منع و " مدارس روحانی " را " به یکی دو شهر تبعید " کنند.

او شیخ فضل الله نوری را، که بقول او " نه بعنوان مخالف مشروطه " بلکه بعنوان " مدافع مشروعه " و بالاتر از آن " بعنوان مدافع کلیت اسلامی " " بالای دار " بود، شیخ شهید میخواند و " نعش آن بزرگوار را بر سر دار همچون پرچی " میدانست " که بعلافت استیلائی غربزدگی پس از دویست سال کوشش بر بام سرای این مملکت افراشته شد، و روحانیت را سخت سرزنش میکرد که چرا برخلاف او میدان نبرد را بر ای استقرار نظام مشروعه رها کرده و بجای اینکه از وسائل ارتباط جمعی به تهاجم علیه غربزدگی - ماشین زدگی - مشروعه زدگی دست زد " در دنیای خا رج را بر روی خود " بسته و در لاک خود فرو رفته است.

آل احمد با استناد به بعضی جنبه‌های انحطاطی دنیای سرمایه داری بحران زده، این جنبه‌ها را به تمامی زمینه‌های تمدن تعمیم میداد و بسا تربیت و ذهنیت مذهبی یک عنصر شیعه وابسته به خرده بورژوازی محکوم به نابودی، " غرب " را " معرکه اسافل اعضا و تحمیق و تفاقیر و تخریر " مینامید و همه دستاوردهای جهان پیشرفته انسانی را تخطئه و محکوم میکرد. میدانیم که زوال دوران جلال و شکوه استعمار و بحران و سقوط جهان سرمایه‌داری برای بعضی هنرمندان و متفکران فرنگی این عصر بمنزله پایان دنیا تلقی شده و اینان در آثار خود همه چیز را بصورتی سیاه و در حال نقط و نابودی انعکاس داده‌اند. این آثار بشکل جالب توجهی برای آل احمد جاذبه‌های سحرانگیز داشت و آنها را گواهی صادق برای دین عامیانه خود از تضادهای دنیای متمدن مینداشت. او با برخوردی سطحی با آثار این نویسندگان، مانند کامو شهر را طاعون زده، مانند یونسکو - مردمان رامسوخ شده و مانند اینگمار برگمن، شوالیه صلیبی خداجو و اتو پیست را سرخورده و گمگشته میدید و خود " بعنوان یک مسلمان صدر اول که به وحی آسمانی معتقد بود " به تصور فرارسیدن روز رستاخیز در انتظار " شق القمر " قلم خود را با آیه " اقربت الساعه " تطهیر میکرد و میاندیشید که اگر شیعیان چون " هسی " به " میقات " روند و هروله - کنان بسوی شیطان رجیم ریگ بیاندازند، طلسم ماشین شکسته خواهد شد و آنان به سعادت دارین دست خواهند یافت.

اما از آل احمد عمیقتر علی شریعتی بود که به افکار مذهبی - فقهی خود رنگ و لعاب فلسفی - عرفانی میداد و باتوسل به درک عامیانه و سطحی خویش از افکار اندیشمندان عصر جدید، و حتی فیلسوفانی مانند مارکس، طرحی از حکومت اسلامی اصیل در عصر تسخیر فضا بدست میداد که مبتنی بر استبداد مطلقه روحانیت شیعه بود. او که دهها سال پس از ظهور

وجود داشت و مسجدیان به بهانه وجود این سینما پرده‌ای در کوچه میآورد - یخند که بر آن این شعر نوشته شده بود: " متاع کفر و دین بی مشتری نیست - گروهی این گروهی آن پسندند " و این شعار خود بهترین نشانه برخورد عامیانه مسجدیان و امام آنان بود که بعدها با لقب " مجاهدستوه " بعنوان یک چهره مبارز و یک روحانی ترقیخواه شهرت یافت.

اما از نمونه افکار او یکی اینکه در مقدمه‌ای که - در تیر ۱۳۳۴ - بر تجدید چاپ کتاب " تنبیه الامه و نذیه الملّه " نوشت، اعدام انقلابی شیخ فضل الله نوری را بدست مشروطه خواهان " لکه ننگی در تاریخ مشروطیت " نامید. او حتی جدی بودن اختلاف و جدال میان روحانیان طرفدار مشروطه و ضد مشروطه را که در همین کتاب نیز انعکاس بسیار تند و صریحی دارد، منکر شد و نوشت که " علمای بزرگ و سران نبض " میتوانند " با هم بنشینند و نهایت مقصد را روشن سازند " و مدعی شد که اگر چنین نشده علتش در حقیقت اختلاف اندازی " انگلیس " میان علما و " هیجان عمومی مردم " بود.

طالقانی در همان مقدمه اظهار عقیده میکرد که علما بعلافت انحراف مشروطیت از مسیر درستش دلسرد شدند و از آن کنار گرفتند و تقصیر آنها بر عهده عده‌ای از " سبکسازان از فرنگ برگشته و خودباخته " و " روزنامه های بی بند و بار " بود که باتکیه به حرفهای فرنگیان تفسیرهای اشتباه آمیزی از کلمات آزادی و برابری بدست دادند و یا فی المثل مسائلی از قبیل " آزادی زنان " را مطرح کردند. او با قاطعیت نوشت که در جامعه اسلامی نمیتوان و نباید مانند جامعه مسیحیت امکان داد که " آزادی از قید عبودیت استبداد، آزادی از قید دین را همراه داشته باشد "، زیرا در اسلام که خود بمعنای " تسلیم‌اراده و فکر و عمل " است، تنها راه آزادی از بندگی و اطاعت فرمانروای مستبد، اطاعت از اراده مستبدانه خداوند است، و حاکمان واقعی که مردم باید از آنان اطاعت مطلق کنند در قدم اول پیغمبر ان و امامان، یعنی معصومان، هستند و پس از آنها و در زمان غیبت " علمای عادل و عدول مومنین "، که در مورد اخیر مردمان حق " انتخاب و تعیین " دارند و محدوده مشروطیت در واقع داشتن همین حق " انتخاب و تعیین " حکام از میان " علمای عادل و عدول مومنین " بوسیله مردم است و نه چیزی بیش از آن.

طالقانی در عمل هم با همه دل بستگی و نزدیکی که در دوران مبارزات فدیکتاتوری علیه محمد رضا شاه نسبت به جوانان انقلابی نشان میداد خود بعدها، پس از انقلاب بهمن، در یک گفتار تلویزیونی اعتراف کرد که برای او از جان گذشتگی جوانانی که به دین و پادشاه آن جهانی اعتقاد ندارند، غیر قابل فهم است و سرانجام هم پس از سر سپردگی مطلق به خمینی در آخرین خطبه نماز جمعه خود با " چوچه کمونیست " نامیدن رزمندگان جوان انقلابی، در حقیقت آنان را بشیوه خود تکفیر کرد.

اما در این دوران، گذشته از نمونه طالقانی، تفکر فد دموکراسی و فد ترقی مذهبی شیعی بیشتر به شکلهائی تازه سر بلند کرد که مبشران آن معمولاً عده‌ای روحانی تقلی بودند که یا از درون حکومت و بعنوان توجیه کنندگان وضع موجود یا بعنوان اپوزیسیون حکومتی و یا موضعی میان این دو، یا به میدان گذاشتند و با بکار بردن کلمه جدید الولاده " غرب " به جای کلمه " فرنگی " سرودهای چون " غربت غرب "، " غربزدگی "، " بازگشت به خویش " و " تفکر اسلامی نوین " و امثال اینها سر دادند که در واقع هدف همه آنها منحرف ساختن توجه نسل جوان از اندیشه‌های ترقیخواهانه موجود در " غرب " و منکر دموکراسی بود و حکومت استبدادی وقت نه تنها بوسیله عوامل خود به این تب اسلامخواهی دامن میزد و آنرا سازماندهی میکرد، بلکه حتی به عناصری هم که در این مورد مستقلاً و حتی با چاشنی مخالف خوانی عمل میکردند، میدان میداد.

البته آنچه در این زمینه از جانب حکومت و عناصر شناخته شده وابسته به آن مطرح میشد برای مردم جاذبه چندانی نداشت زیرا افاضات مذهبی - مدرن این افراد که برای حکومت بی خطر بود، بهیچوجه نمیتوانست جوابگوی عطش نسل پر تکاپوی جدید باشد و در قلمر و پیروان روحا - نیت نیز اساسا راهی نداشت. ولی آنچه بصورت مستقل و از جانب عناصر

پیشتر از آن اصلاح مذهبی در سایر نقاط جهان اسلام و بسر رسیدن زمان رسالت این نوع تفکرات سر برآورده بود، بجای تفکر، اطاعت، بجای تسامح، تعصب و خشونت و بجای لیبرالیسم و دموکراسی، استبداد مطلقه روحانیت شیعه را تبلیغ میکرد و شیعیان آل علی را دعوت میکرد که برای دستیابی به "کمال" و "مقصود نهائی" از خیر "رفاه" و "سعادت" بگذرند و راحت و عزت را بر خود حرام کنند.

شریعتی، که يك شاعر مرده زاد و شاگرد نیم پخته عرفان با فسان رنگی بود، با تبدیل عمامه و دستار به کلاه و کراوات و تعویض منبر مسجد با تریبون "حسینیه" و در آمیختن کلمات و اصطلاحات فرنگی با آیات قرآنی آتش شله قلمکاری عرضه کرد که در دوران اختناق فکری درآستانه انقلاب دموکراتیک، نسل گرسنه برای گرفتن چمچهای از آن کاسه بدست صف میکشید و آنرا بجای "من و سلوی" میبلعید. او که خود را "يك مقلد و ارادت مند بسیار کوچک و ساده" روحانیت شیعه میدانست لیبرالیسم فکری را بعنوان اینکه متعلق به قرن نوزده اروپا است و در عصر ما کهنه شده، مردود میدانست و روشنفکرانی را که در راه تحصیل و ترویج اندیشه های تازه و پیشتر از فلسفی و اجتماعی بجان میکوشیدند و بخاطر تبلیغ آنها در میان مردم مبارزه میکردند و جان میسپردند بعنوان "مبارزان اطو کشیده مجلسی" تخطئه میکرد که بهشت برینشان اروپاست، همان اروپائی که میخواهد شرق را از "پایگاه ۰۰۰ آزادی اندیشی و اومانیزم و انترناسیونال لیسم و منطق علمی و بینش عقلی و وسعت مشرب جهانی ۰۰۰ و تساهل بازی و خلاصه و لگاریسم (۱) درهم بکوبد" (۱۱) در عوض عینا مانند آل احمد اظهار عقیده میکرد که روحانیت "آخرین و تنها سنگریست که در برابر هجوم استعمار فرهنگی غرب ایستادگی میکند" و "بزرگترین پایگاهی که میتوان امیدوار آن بود ۰۰۰ همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره های تنگ تاریک است" و وظیفه هر "روشنفکر مسئول، حتی اگر معتقد به مذهب هم نباشد"، این است که از این سنگر "دفاع و نگهبانی" و جانبداری کند (۱۲) او با دلسوزی و عوامفریبانه ای برای مردم مستضعف، میگفت، مردم با افکار دموکراتیک و اساسا با اندیشیدن کاری ندارند و کاری هم نباید داشته باشند. آنها باید به زیور تعصب، که "بزرگترین و ارجمندترین خصمه انسانی است" و انسان را "از حیوان جدا میکند" خود را آرایش دهند. او بصراحت و بتاکید به تکرار میگفت مردم "راس" ها هستند که تاملتها پس از ظهور امام زمان و استقرار حکومت عدل و در سراسر جهان هم هنوز بتمامی به "رای" تبدیل نخواهند شد و بنا بر این چون گوسفندان تمام دغدغه آنها باید در همین باشد که شبان خود را کم نکنند و این شبان هم کسی جز امام امت نیست.

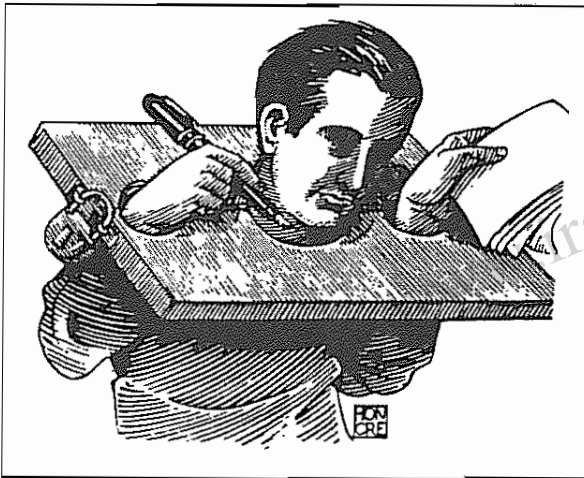
شریعتی که سخت طرفدار حاکمیت سیاسی روحانیت شیعه است در توضیح امامت در قدم اول به توضیح تضاد میان خلافت و امامت میپردازد و ضمن نفی خلافت، که اختراع اهل سنت و مبتنی بر رای و شورا و بیعت و اجماع، و در يك کلمه، دموکراسی است، به تبلیغ "امامت" که بـ "نصب الهی" متکی است، میپردازد و میگوید که نه تنها در عصر پیغمبر و امام بلکه در غیبت امام زمان نیز حاکمیت سیاسی باید در دست امام شیعه باشد. اما در مورد امام، که امامت در طبیعت او و منبعث از نصب الهی است، انتخاب و تعیین امری بی معنی است و برخلاف حکومتهای دموکراتیک معمولی که برای تأمین "سعادت" جامعه "اداره" آنرا بر عهده میگیرند، امام با ایدئولوژی تعصب آمیز قرآنی خود جامعه را بسوی "کمال" هدایت میکند و در این راه از هیچ نوع شدت عملی نیسز خودداری نمیورزد. امام ایدئولوژی شیعه را ترویج میکند و اگر در برابر بسط و استقرار حکومت شیعه مانعی پیش بیاید مانند پیغمبر مسلح اسلام بخراب شمشیر آن مانع را از میان برمیدارد.

باین ترتیب شریعتی با گوسفند خواندن انسانها، که برای نیفتادن در کام گرگ باید به نوازشهای چویدستی چوپان خویش تن بسپارند، نظریات ضد دموکراتیک خود را بصورت رابطه امام و امت بسط میدهد و به ضرورت و حقانیت استبداد خونین مذهبی شیعه میرسنکه تا زمان ظهور امام زمان و استقرار حاکمیت او باید ادامه یابد، و تنها در دوران حاکمیت مطلقه امام است که "راس" ها بتدریج به "رای" تغییر صورت میدهند و تساهل

وقتی تمام افراد جامعه تحت هدایت امام صاحب رای نشده اند، که در حقیقت همان روز رستاخیز است، جایی برای دموکراسی وجود ندارد. چنانکه معلوم است این مطالب نه فقط شباهتی به افکار صاحب نظران فرم مذهبی، که در اواخر قرن پیش و اوایل قرن حاضر در جهان اسلام پدیدار شدند، ندارد و نه فقط از قلمرو اندیشه روحانیت طرفدار مشروطه هم که در عصر غیبت امام زمان نظارت بر حکومت قانونی را کافیه میدانست، بدور است، بلکه حتی از روحانیت ضد مشروطه نیز، که به دوگانگی توأمان حکومت روحانی و سیاسی معتقد بود، فراتر میرود و استبداد مطلقه مذهبی شیعه را عالیترین شکل "هدایت" جامعه انسانی بسوی "کمال" که هیچ ربطی به سعادت و رفاه دنیوی ندارد و در تضاد با آنست، میدانند.

این نظریه که تاحدودی و با کمبودهای در حکومت اسلامی برآمده پس از انقلاب اخیر ایران تجسم یافت، در حقیقت با همه اختلافاتی که با نظریات سایر مکاتب سیاسی شیعه دارد، با تمامی آنها در دو امر وحدت دارد: یکی اینکه بعلت اعتقاد به ترویج و استقرار اصول شیعه و بازگشت به قرآن و سنت ارتجاعی است و دیگر آنکه بعلت اعتقاد به امامت است. از هر نظریه سیاسی استبدادی دیگری که در طول تاریخ ارائه شد، ضد دموکراتیک تر است.

باین ترتیب با تجربه ای که بر اساس این نظریه بدست آمده و



همچنین تجربیات دیگری که بر اساس سایر نظریات سیاسی - مذهبی شیعه در صد سال اخیر تاکنون حاصل شده میتوان دریافت که تمام این نظریات، اعم از نظریات روشنفکران اصلاح طلبی که در عصر مشروطیت به توجیه شرعی ترقی و آزادی میکوشیدند و یا احتجاجات روحانیانی که مشروطیت را در ظرف مذهب میریختند و به خورد مردم میدادند، با هر نوع نظریه روحانیت ضد مشروطه و یا استبداد مذهبی در اساس اختلافی با یکدیگر ندارند و همگی آنها بنوعی با ترقی و تکامل جامعه و حاکمیت مردم در تعارض جدی هستند و این امر به پیچوچه ارتباطی با خصوصیات فردی روحانیان و یا صاحب نظران مذهبی ندارد و همگی آنها، اعم از اصولی و اجباری، فاسد و سالم، پرهیزگار و دنیا دار، متفکر و قشری، و بالاخره جاه طلب و گوشه گیر، اگر واقعا به تعالیم اسلام و بخصوص شیعه اعتقاد داشته باشند و بخواهند این نظام عقیدتی را در حیات مادی و سیاسی جامعه پیاده کنند ناگزیر باید در برابر اصول ترقی و دموکراسی با قدرت تمام بایستند و مانع تحقق آنها شوند زیرا این اصول کمال و جادانگی کتاب و سنت اسلامی را بطور جدی بخطر میاندازند. بهر حال از آنجا که تضاد و تعارض میان اصول و تعالیم اسلامی با اصول دموکراسی و ترقی امری ذاتی است اولین قدم برای دستیابی به يك نظام اجتماعی - سیاسی دموکراتیک و پیشرو، که تأمین

از زنان عضو جنبش که خود از خانواده‌های ممتاز و بورژوا بودند و در طول مبارزات بطور غیرمنتظره - ای به شیوه‌های مبارزه جویانه روی آورده بودند ، رحم نمی‌کردند ، وجود فعالین زن دارای افکار سوسیالیستی و ضد جنگ در صفوف این جنبش ، موجب شد که جنبش سافر جیت انگلیس از ویژگی های خاصی برخوردار باشد . شکستن شیشه‌ها ، آتش زدن اماکن و اغتصاب غذا شیوه‌هایی بودند که برای اولین بار توسط زنان در جنبش زنان انگلیس مورد استفاده قرار گرفت . " اما آنچه موجب اعطای حق رای به زنان شد ، نه مبارزات سرخستانه زنان انگلیسی و نه اعترافات دیگر ، بلکه تنها مناسب شدن شرایط سیاسی پس از جنگ اول بود " ( مارتین پوگ ) . تنها پس از پایان جنگ اول و ظاهراً به پاس " خدمات " زنان در طول جنگ بود که نه تنها در انگلیس و آمریکا ، بلکه در بعضی کشورهای دیگر نیز حق رای زنان به رسمیت شناخته شد .

زنان روسیه که نقش بزرگی در مخالفت با جنگ و در مبارزه برای نان و صلح و پیروزی انقلاب بازی کردند ، پس از پیروزی بلشویکها طبق ماده ۱۲۲ قانون اساسی " در تمام زمینه‌های زندگی اقتصادی ، اداری ، فرهنگی ، عمومی و سیاسی ، از همان حقوق مردان بهره‌مند " شدند . این اصول توسط انترناسیونال کمونیستی مورد تصریح قرار گرفت . تنها در سال ۱۹۲۹ در حالیکه هنوز زنان فرانسوی از حق رای محروم بودند ، در انتخابات شوروی ، ۴۵۷۰۰۰ زن به نمایندگی شوراهای منطقه بخش و شهر انتخاب شدند و ۲۲۷ زن در شورای عالی اتحاد شوروی سوسیالیستی قرار گرفتند . ادامه مخالفت با حق رای زنان با توجه به ضرورت مشارکت وسیع زنان در عرصه تولید ، پس از جنگ اول ، قانونی کردن ارگانهای حکومتی و سرمایه‌گذاری روی رای‌های

محافظة کارانه زنان ناآشنا به سیاست در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و بالاخره جلوگیری از رشد جنبش زنان و بوجود آمدن پیوندهای بیشتر بین مردم اتحاد شوروی سوسیالیستی جوان و زحمتکش اروپا و آمریکا ، دیگر به ملاح حکومت‌های وقت نبود . این واقعیت که هیچکدام از جنبشهای بزرگ حق رای زنان موفق به کسب خواسته خود تا قبل از پایان جنگ اول و تاسیس اتحاد شوروی و تصویب قوانین مربوط به زنان در قانون اساسی این کشور نشدند ، تنها یک اتفاق و یا تصادف ساده نبود !

آری ، صد سال از برخورداری زنان نیوزیلند از حق رای میگذرد . زنان بسیاری هنوز در انتظار برخورداری از این حق بسر می‌برند . زنان عربستان سعودی و کویت با استناد به قوانین اسلامی هنوز صاحب حق رای نیستند . صد سال از تصویب قانون حق رای در اولین کشور جهان میگذرد . صد سال است که زنان به پای صندوقهای رای میروند و بسا یک ورقه رای به نقش خود در جهان سیاست و قدرت پایان میدهند . زنان انتخاب میکنند ، اما انتخاب نمیشوند ، تعداد زنان عضو کابینه‌ها حتی در کشور های پیشرفته جهان از تعداد انگشتان یک دست هم تجاوز نمیکند . تعداد نمایندگان زن در پارلمان ها ، رهبری احزاب و دولتها ، امروزه نشان میدهد که کسب حق رای تنها اولین قدم در راه مشارکت دادن آنها در عرصه سیاست و قدرت بود .

منابع مورد استفاده :

- زنان در جنبش ، نمینیس و مبارزه اجتماعی ، شیلا روبرتام ، ۱۹۹۲ .
- حق رای زنان و سیاستمداران ، مارتین پوگ ، ۱۹۷۴
- نیمه دیگر - جنبش سافر جیت انگلیس ، پشوتسن و نسیم نارگل
- جنس دوم ، سیمون دوپوار ، ترجمه قاسم صفوی

### تکست رفرم ها . . .

- ۳- تروود ، ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۴- چنین پدیده‌هایی که " اعمال زشت قدیمیها " نامیده میشود ، هر سال صدها قربانی میگیرد .
- ۵- ایزوستیا ، ۱۷ ژوئن ۱۹۹۳
- ۶- پراودا ، ۱ ژوئن ۱۹۹۳
- ۷- = ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۸- بیانیه در رادیو مسکو ، ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۳ . هم - چنین مراجعه کنید به ژورنال مدودف " دانشمند ان در زوال " لوموند دیپلماتیک ، ژوئیه ۱۹۹۳
- ۹- مسکو تایمز ، ۴ ژانویه ۱۹۹۳
- ۱۰- سویتسکیا روسیا ، ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۱- ایزوستیا ، ۲ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۲- = ، ۲۰ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۳- مطابق گفته ویکتور برین ، وزیر کشور در کنفرانس مطبوعاتی ۲۰ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۴- تروود ، ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۳
- ۱۵- بر اساس یک گزارش منتشر شده در هفته‌نامه آلمانی " در اشپیگل " همچنین مراجعه شود به " دنیای زیرین در مسکو " : " کانگسترها در خیابانها - آنها میکشند و اقتصاد را در تنگنا قرار میدهند " انتر نشنل هرالد تریبون ، ۱۷ اوت ۱۹۹۳
- ۱۶- نوومیر ، ژانویه ۱۹۹۳
- ۱۷- مسکو سکایا کومسو موتس ، ۴ اوت ۱۹۹۳

### دنباله از صفحه ۱۸

باشد و اگر کار را به او واگذاریم مانند صد سال گذشته ، رفتار خواهد کرد عدم آمادگی ایران برای دموکراسی نتیجه نمیشود . ایضا این قاعده در مورد دولت بورژوازی صادق است و من هر کجا از بعید بودن دموکراسی و دولت بی خدا در ایران اسم بردم اشاره‌ام به تاریخ تکامل دولت بورژوازی ایران و همینطور طبقه بورژوازی بوده است . بهمین دلیل هم در آخرین مقاله‌ام که مورد انتقاد رفیق است حساب دولت انقلابی را از این نوع دولت‌ها جدا کردم و گفتام حتی در مورد دولت انقلابی نباید از فشارهای مذهب و محدودیت‌هایی که ایجاد میکند غافل ماند . و این واقعیتی است که بارها خود رفیق در مقالاتش تکرار کرده است . نتیجتهای که من از این مقدمات میگیرم اینست که طبقه کارگر و نیروهای چپ در امر مبارزه دموکراتیک نمیتوانند و نباید روی طبقه بورژوازی حساب کنند . و در همان حال نیروهای چپ باید از تضاد میان دولت و طبقه بورژوازی ، از شکاف ها و برش های تند میان جناحهای بورژوازی ، که در کشور ما بنحو بارزی شدید و گسترده است در راستای تاکتیک انقلابی خود که همانا سازماندهی کارگران و زحمتکشان برای سرنگونی جمهوری اسلامی است بهره برداری کنند . به این مجموعه در ادبیات سیاسی تاکتیک معطوف به بالا نمی‌گویند .

جلال ۱۲ یولی ۹۳

### یک پاسخ . . .

کننده سعادت و کمال انسانها و شرافت و هویت انسانی افراد و تکامل و ترقی جامعه است ، جز تفکیک مطلق حاکمیت سیاسی از مذهب و شناختن مذهب بعنوان امر خصوصی انسانها در رابطه با دنیای ما و رای این جهانی آنسان هیچ راه دیگری وجود ندارد .

زیرنویسها :

- ۱- قائم مقام در ۲۷ ژوئن ۱۸۲۵ و امیر کبیر در ۱۸۵۱
- ۲- ص ۱۱۶ دین و دولت در ایران ، حامد الگار
- ۳- حکایت با فتوای سید احمد مجاهد برانگیخته شد و به معاهده ترکمانچای در فوریه ۱۸۲۸ منجر گردید و قتل گریبایدوف و همراهانش بفتوای حاج میرزا مسیح در فوریه ۱۸۲۹ صورت گرفت
- ۴- صفحات ۱۵۹ و ۱۶۹ - ۱۷۰ حامد الگار
- ۵- ص ۳ اطلاعات ماهانه ، مرداد ۱۳۳۳ نقی زاده
- ۶- رجوع شود به صفحات ۲۸۲ - ۲۸۶ حیات یحیی جلد چهارم
- ۷- ص ۴۳۰ مدرس در پنج دوره تقنینیه مجلس شورای ملی ( جلد اول ) ، محمد ترکان
- ۸- ص ۲۳۵ همان کتاب
- ۹- ص ۱۱۲ خاطرات صدرالاشراف
- ۱۰- ص ۲۱۲ - ۲۱۴ خاطرات صدرالاشراف
- ۱۱- ص ۵۱۰ علی شریعتی ، علی " ع " ( امامت و امت ) ، انتشارات نیلوفر ، تهران ، ۱۳۶۱
- ۱۲- صفحات ۲۷۲ - ۲۷۵ همان کتاب .

## هشدار در مورد « سازمان دفاع از قربانیان خشونت »

بیرامون کنکرة . . .

واما "قطعنامه درباره همکاری و گسترش روابط سیاسی با نیروهای اپوزیسیون" شاهد می‌کنیم که موضعگیریهای ظاهراً فردی پارهای از رهبران و کادرهای سازمان اکثریت در گذشته در مورد ضرورت "اتفاق همگانی" و اتحاد باسلطنت طلبان، جنبه رسمی پیدا میکند و به سیاست حاکم تبدیل میشود. در قطعنامه مذکور پس از اینکه ضرورت تشکیل یک آلترناتیو لیبرالی و جمهوریخواه را توضیح میدهد میخوانیم: "سازمان ما مدافع همکاری سیاسی حول دفاع از حقوق بشر و مخالفت با سیاستهای سرکوبگرانه و تروریستی رژیم با مشروطه خواهانی است که موضع روشن نسبت به رژیم استبدادی پهلوی دارند" منظور اکثریت نه مرزبندی با رژیم به گورسپرده شده سلطنتی، بلکه صرفاً مرزبندی با پارهای اقدامات اظہر من الشمس آن نظیر عملیات ساواک و غیره است. در همان شماره از نشریه کارکه این قطعنامه بچاپ رسیده - یعنی شماره ۶۵ - درمطلبی بمناسبت سالروز ترور شاهپور بختیار، ضمن تمجید از نهضت مقاومت ملی ایران، بختیار را "مبین دوستی پایدار که سالها برای نزدیکی آزادیخواهان تلاش بسیار کرد"، ارزیابی نمودند. شرط اکثریت برای اتحاد با سلطنت طلبان را نیز نمیتوان چندان جدی گرفت، چون امروزه حتی رضاپهلوی نیز اعتراف میکند که در دوره زمامداری پدر تاجدارش، فساد، اشتباه و نفی حقوق بشر وجود داشته است، بنابراین بیسبب و مشکلی باقی نمی‌ماند.

به هرحال کنکرة اخیر سازمان اکثریت، دیگر بار ثابت نمود که این سازمان شایستگی هم سنگری در صفوف جنبش چپ را ندارد و یک بار دیگر ثابت شد که "در قرن بیستم، دمکرات واقعی کسی است که از رفتن به سوسیالیسم هراسی نداشته باشد". از اینرو جنبش انقلابی چپ، ضمن اعلام و افشای سقوط مشمژ کننده فدائیان اکثریت و همپالگی هایش در منجلا ب لیبرالیسم بورژوازی، میبایست عزم خود را برای سرنگونی انقلابی تمامیت جمهوری اسلامی و سازماندهی حاکمیت کارگران و زحمتکشان برای استقرار دمکراسی و عدالت واقعی در ایران صد چندان کند. امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" بود که مراکز مالی بین المللی به دولت رفسنجانی دیکته کرده بودند، اکنون "اکثریت" بخشهای مهمی از همین سیاست را - تحت عنوان "برنامه توسعه کشور" و لاد بالویست آن نسبت به تأمین عمومی و عدالت اجتماعی وارد دستگاه فکری خود نموده است.

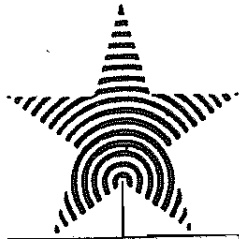
مخالف رژیم در خارج از کشور بپردازد و نشانی کسانی را که تغییر آدرس داده‌اند بدست آورد، تحت پوشش کمک به کسانی که قصد بازگشت به ایران را دارند، به درون نیروهای مخالف رژیم نفوذ کند، و در عرصه بین المللی از یکسو تحت عنوان دفاع از قربانیان خشونت و جمع آوری و اهداء کمک به آنها، به مداخلات و حضور و تحریکات و کمکهای رژیم اسلامی به مسلمانان مناطق بحرانی و درگیر جنگ، ظاهر غیردولتی بدهد، و از سوی دیگر بکوشد خود را بعنوان یک سازمان ایرانی مدافع حقوق بشر، در عرصه جهانی بشناساند و در جمیع بین المللی جادهد، تا از این طریق فعالیت مخالفان رژیم را در این مجامع خنثی، و فشار این مجامع را بر رژیم خون و خشونت، کاهش دهد.

نیروهای ایرانی باین نسبت به دامی که دستگاه اطلاعات و امنیت رژیم اسلامی با علم کردن این "سازمان" گسترده است، بسیار هوشیار و حساس باشند و در جهت افشا، آن و خودداری از هرگونه تماسی با آن حرکت کنند. به سازمانها و مجامع بین المللی و موسسات خارجی نیز باید آگاهی داده شود که این "سازمان" چیست و چه کاره است و از آنان خواست که میباید فریب ادعاهای آنرا بخورند. باینکه به آنها گفت که از این سازمان بخواهند که در اثبات صحت ادعاهای خود، اطلاعاتی را به زبان فارسی و انگلیسی و بانام و آرم خود در سطح ایران و جهان منتشر کنند که در آن، فتوای خمینی را مبنی بر حکم قتل سلمان رشدی محکوم و با آن مخالفت کند، از حق بیان سلمان رشدی دفاع کند، تعقیب و تهدید و قتل مترجمین و ناشرین کتاب او را محکوم کند، ترور فعالین سیاسی و از جمله ترور دکتر شرفکندی رهبر حزب دمکرات را محکوم کند، رژیم اسلامی ایران را بخاطر محکوم کردن کاریکاتوریست مجله فاراد به ده سال حبس، و بخاطر آزار و اعدام بهائیان بخاطر شلاق زدن و قصاص و رفتار وحشیانه با زنان، بعنوان یک رژیم خشن ناقض حقوق بشر محکوم کند! آنگاه مشت این "سازمان" بساز خواهد شد.

سازمان مستقل، که در داخل کشور باشد و علیه خشونت و سرکوبگری رژیم حاکم قلم و قدم بردارد خارج از تصور است. این سازمان در معرفی نامه خود ادعا میکند که "محو هرگونه خشونت را از صحنه جامعه جهانی، خواه از جانب دولتهای حاکم، خواه از جانب جریانهای مختلف اعم از سیاسی یا غیر سیاسی در صدر برنامه‌های خود قرار داده است". چگونه ممکن است خواهان محو هرگونه خشونت از صحنه جامعه جهانی و مدافع حقوق بشر بود، ولی سلب خشونت را آزادی عقیده و بیان، تحمیل قهر آمیز احکام قرون وسطایی مذهب بر جامعه، تجاوز به حقوق و آزادیهای عرفی و مدنی مردم، سرکوب خونین هرگونه مخالفت، و به حبس و بند کشیدن خودیهای را که در مصلحت اندیشی برای همین نظام اختلاف سلیقه دارند، ندیدید؟! چگونه ممکن است در این ادعاها صادق بود، ولی در برابر بازداشت‌های عقیدتی، شکنجه و اعدام هزاران انسان به جرم مخالفت سیاسی، در برابر قتلعام هزاران زندانی سیاسی در عرض چند هفته، در برابر بمباران و کشتار و ویران کردن خانه و کاشانه خلق کرد کوچک دادن اجباری جمعیت بخاطر مطالبه حقوق دمکراتیک و ملی خود، و در برابر محروم ساختن ظالمانه نیمی از جامعه - یعنی زنان - از حقوق ابتدائی انسانی خود و واکنشی نشان نداد و چشم و زبان فرو بست؟! مگر همه اینها و هزاران سیاست و قانون و رفتار وحشیانه و بیرحمانه رژیم اسلامی ایران، نظیر تحمیل پوشش اسلامی به زور چاقو و شلاق و اسید پاشیدن به صورت، و زندانی کردن، اعدام، بهائیان به جرم اعتقاد به پیامبری بعد از محمد، سنگسار کردن انسانهای زنده، بریدن دست و انگشت مردم مسکین و مستمند بجرم زدی، خشونت به حساب نمی‌آیند؟! چگونه ممکن است برای "محو هرگونه خشونت از صحنه جامعه جهانی" مبارزه کرد، ولی جامعه خود را که وحشیانه ترین خشونت‌ها در آن توسط دولت حاکم اعمال میشود، از قلم انداخت و فقط برای مسلمانان هزینه گویین و بوسنی و بوسرای حزب الله لبنان و فلسطین سینه چاک کرد؟! چگونه میتوان ایرانی بود و برای محو هرگونه خشونت و برای دفاع از حقوق بشر مبارزه کرد، ولی برای محور رژیم جمهوری اسلامی مبارزه نکرد؟!!

"سازمان دفاع از قربانیان خشونت" پس از ایفای ماموریت دولتی خود در برابر آقاسی گالیندویل، اینک مدتی است که شاخکهای خود را متوجه خارج از کشور کرده و ماموریت دارد که به بهانه مشترک یابی برای آبونمان اطلاعاتیهای خود، به جمع آوری آدرسهای نیروها و افراد فعال



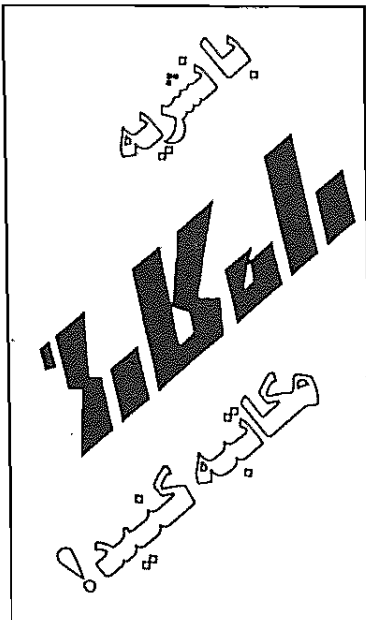


صدای کارگر

رابطه‌های مسئول کارگران محلی ایران در اروپا

برنامه‌های صدای کارگر:

هر شب ساعت ۲۱،۳۰ روی موج کوتاه ردیف  
۷۵ متر برابر ۴۲۰۰ کیلو هرتز پخش میشود.



## هشدار در مورد « سازمان دفاع از قربانیان خشونت »

حمایت جهانی نسبت به کلیه قربانیان خشونت و جمع آوری و توزیع مستقیم و غیر مستقیم اغانات و کمکهای مردمی درجهت کمک به قربانیان خشونت.

اما حقیقت چیز دیگریست. این سازمان در سال ۱۹۸۸ درست بهنگام نخستین دیدار آقای گالیندویل، نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از ایران، توسط دولت اسلامی ساخته شد و کارش این بود که با تظاهر به مخالفت با خشونت، عده‌ای از عمال سرکسوب و جاسوسی حکومت را که آماج ترورهای سازمان مجاهدین خلق قرا رگرفته بودند، یا خانواده‌های آنان، و همچنین گروهی از منسوبین قربانیان جنگ راجع آوری کرده و بعنوان قربانیان خشونت دشمنان و مخالفان حکومت، به نمایش آقای گالیندویل در آورد. به این ترتیب میبایست ذهن گالیندویل هر چه ممکن است از خشونت‌های رژیم حاکم و نقض حقوق بشر توسط آن منحرف شود و حتی خشونت‌ها و سرکوبگریهای آن توجیه شود. « سازمان دفاع از قربانیان خشونت »، برای دفاع از خشونت رژیم اسلامی، برای خنثی کردن فعالیت‌ها و افشاگریهای زندانیان سیاسی و قربانیان خشونت این رژیم و خانواده‌های آنان بهنگام بازدید آقای گالیندویل از ایران، خلاصه بعنوان یکی از تدبیرها و وسائل رژیم بسراخی خنثی یا کم اثر کردن بازدید نماینده سازمان ملل از ایران بوجود آمد. همکاری ادعائی این سازمان با آقای گالیندویل فقط در محدوده ماموریت مذکور و برای کم رنگ کردن افشاگریهای قربانیان خشونت رژیم حاکم بوده است، وگرنه در افشای خشونت‌های رژیم و محکوم سازی آن هرگز قدمی برنداشته است. و این البته بدیهی است. در رژیمی که در آن، حتی آیت الله منتظری بخاطر چون و چرا کردن در قتلعام بدون محاکمه زندانیان سیاسی، از مقام جانشینی خمینی عزل، و تحت شدیدترین نظارت پلیسی در خانه‌اش زندانی میشود، وجود و فعالیت یک بقیه در صفحه ۲۷

سازمان موسوم به « دفاع از قربانیان خشونت » درتداوم فعالیتهای تبلیغاتی جهت به رسمیت شناساندن خود به سازمانهای سیاسی ایرانی و به نهادهای دموکراتیک و مجامع بین المللی، اخیراً به ارسال پوستری به ایسوسات اقدام کرده است که در پشت آن، معرفی این سازمان و اهداف آن به دوزبان فارسی و انگلیسی صورت گرفته است. در این معرفی نامه « سازمان دفاع از قربانیان خشونت » یک سازمان غیر دولتی حامی حقوق بشر معرفی شده است که گویا « عمدتاً از اعضای زندانیان آزاد شده، خانواده زندانیان و گشته شدگان، اسرای آزاد شده و خانواده‌های اسرا و سایر قربانیان مسائل اجتماعی » تشکیل شده، و بودجه آن از طریق پرداخت حق عفویت ۴۰۰۰ عضو و کمکهای مالی سازمانهای غیر دولتی و بین المللی، فعالیتهای انتشاراتی و حمایت‌های مردم‌تأمین میشود. اگر برای نهادهای سازمانهای بین المللی درستی یا نادرستی این ادعاها معلوم نیاشد، برای سازمانهای سیاسی ایرانی و برای خود رژیم حاکم بر ایران کاملاً معلوم است که این سازمان توسط وزارت اطلاعات و امنیت ایران بوجود آمده، اعضای آنرا افراد دستچین شده‌ای از نهادهای مختلف سرکوب، و از جمله از « اداره زندانها » و شعبات مختلف اطلاعاتی و جاسوسی و با همکاری وزارت کشور و وزارت امور خارجه تشکیل میدهند، و بودجه و امکانات آن تماماً توسط دولت جمهوری اسلامی تأمین میشود. در معرفی اهداف این سازمان، گفته شده است که این سازمان با انگیزه دفاع از حقوق سلب شده قربانیان مسائل سیاسی، اجتماعیه رسماً در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) شروع بکار نمود و مهمترین اهداف آن بطور کلی عبارتند از: محو کلیه اشکال خشونت از صحنه جهانی، پیگیری و نظارت در زمینه رعایت حقوق بشر، کمک به توسعه فرهنگ ضد خشونت در جامعه انسانی، فراهم نمودن زمینه، جهت حضور سازمانهای حقوق بشر در ایران، جذب و جلب

آدرس در خارج از کشور  
فرانسه  
ALIZADI, BP195  
75584 PARIS Cedex 12  
France  
آلمان  
Postfach 650236  
1 BERLIN 65  
Germany

پول آلمان و سایر انتشارات را  
به حساب بانکی زیر واریز کرده و  
رسید آنرا به آدرس پستی ارسال کنید.

HAZAREHEV  
شماره حساب: 19042035  
کد بانک: 37050198  
نام بانک: Stadtparkasse Köln  
GERMANY

برای آلمان نشریه « راه کارگر » و خرید  
سایر انتشارات سازمان، با آدرس زیر  
مکتبه کنید.

Postfach 1124  
53719 Siegburg  
Germany